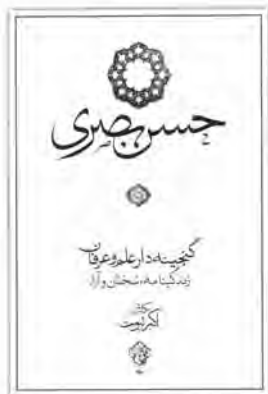




## نقد نقد

### بررسی نقدهای کتاب «حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان»

اکبر ثبوت



**اشاره:** آنچه در پی می‌آید بخش نخست پاسخ استاد اکبر ثبوت به فرازهای آغازین نقد آقای دکتر نصرالله حکمت است و به یاری خدا در شماره‌های بعدی پی‌گرفته خواهد شد.  
«کتاب ماه فلسفه»

پس از انتشار کتاب حسن بصری، بسیاری از دانشوران و اهل تحقیق، مهر تأیید بر آن زدند و مؤلف را مورد تقدیر قرار دادند. چنانکه استاد عالی قدر و دانشمند محترم جناب آقای دکتر دینانی، کتاب و شفاها کوشش‌های ناچیز نگارنده را ستودند و ارج نهادند. برخی نیز در عین تقدیر از زحمات مؤلف، نکاتی را یادآور شدند که برای رفع کاستی‌های کتاب بسی سودمند افتاد از جمله حضرت استاد علامه دکتر احمد مهدوی دامغانی پس از ملاحظه کتاب هدایای گرانبهایی برای این ناچیز فرستاده و ضمن تصریح به اینکه توضیحات و توجیهاات کتاب، در بیان احوال حسن بصری (به قول ایشان رحمة الله علیه) بسیاری از اذهان را روشن خواهد ساخت، دو مطلب را متذکر شدند:

الف - منبعی که درپاورقی ش (۲) از صفحه ۴۱۷ بدان استناد شده معتبر نیست و قضاوت مبتنی بر اسناد منتشره در آن منبع، در مورد یکی از علما نادرست است.

پاسخ: کلام استاد بزرگوار برای این ناچیز حجت است و اگر کتاب حسن بصری مجدداً چاپ شود، این قسمت‌ها را حذف خواهیم کرد: ص ۴۱۷، ۵ سطر آخر؛ تمام ص ۴۱۸؛ ص ۴۶۲، ۶ سطر تا آخر؛ ص ۳۲۹ پاورقی سطر ۱۰ تا ۱۲ اکنون نیز از کسانی که آن قسمت‌ها را خوانده‌اند درخواست می‌کنم که آن را نادیده انگارند؛ و البته این سخنان به معنی آن نیست که بخواهیم برخی از کسانی را که خود را مرید آن عالم قلمداد کرده و مرتکب کارهایی به فرموده استاد - «خلاف سنت تشیع» می‌شوند و مصداق «ممن مردوا علی النفاق» هستند تبرئه کنیم و بر صواب بشماریم. ب - به نوشته عبدالرزاق لاهیجی در گوهر مراد، حسن بصری معتقد بوده که خلافت ابوبکر مستند به نص پیامبر(ص) است.

پاسخ: اولاً انبوه روایات و سخنانی که از حسن در مناقب اهل بیت - خاصه امیرمؤمنان(ع) - و در تأیید معتقدات شیعه و طعن و تعریض به مخالفان آمده، و مجموع آنها بسیار بیش از حد تواتر است، با مضمون آنچه لاهیجی به حسن نسبت داده مخالف است؛ و یک خبر واحد - آن هم مرسل - وقتی در برابر انبوه خبرهای مخالف قرار گیرد، استناد به آن خالی از اشکال نیست. ویژه آنکه ناقل این سخن از زبان حسن، محمدبن زبیر است؛ یعنی کسی که نه تنها شیعه وی را به عنوان راوی موجهی نمی‌شناسد، بلکه اهل سنت نیز صداقت او را تأیید نکرده و گزارش‌های او را ضعیف و در خور انکار و کنار نهادن و رها کردن (متروک) شمرده و گفته‌اند روایات وی برخلاف اصول مذهب است و با روایات دیگر تأیید نمی‌شود؛ و او به مردی که وی را به خشم آورده بود افترا زد؛ و به همین دلیل، شعبه - از محدثان بزرگ و از اصحاب امام صادق(ع) و راویان احادیث حسن - از او روایت نمی‌کرد. (التاریخ الکبیر، ابو عبدالله محمد بخاری، ج ۱، ص ۸۶؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، صص ۳-۴۲۱؛ حسن بصری، ص ۲۸۷؛ المغنی فی الضعفاء، ذهبی، ج ۲، ص ۶۳۲ متن و حاشیه؛ روضات الجنات، محمدباقر خوانساری، ج ۳، ص ۲۸).

یادآوری - ابن عدی روایات محمدبن زبیر را با ویژگی غرائب یاد می‌کند و غرائب جمع غریب و آن از اقسام حدیث ضعیف است که یک راوی از شخصی نقل می‌کند که عادتاً باید افراد بسیاری آن را از آن شخص روایت کنند و نکرده‌اند (زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی ابوالحسن شعراپی، ص ۳۰۳) چنانکه روایت مربوط به نص پیامبر(ص) بر خلافت ابوبکر - به نقل از حسن بصری - را - در حدود اطلاع من - تنها محمدبن زبیر از حسن روایت کرده است - با اینکه حسن راویان بسیاری داشته است.

ثانیاً علمای بزرگ شیعه که به عصر حسن بسیار نزدیک‌تر از لاهیجی بوده‌اند؛ و آگاهی آنها از مقالات و آراء فرق مختلف، گسترده‌تر و دقیق‌تر از لاهیجی بوده؛ چنین نسبتی به حسن نداده‌اند؛ و از او چهره‌ای موجه و بعضاً قدیس ارائه نموده‌اند - به عنوان مثال شریف مرتضی و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما که جایگاه علمی و دینی آن دو در عالم تشیع، و شناخت آن دو از مقالات و آراء پیشینیان، در مرتبه‌ای پس برتر از لاهیجی است؛ و به لحاظ زمانی نیز ششصد سال به حسن نزدیک‌تر بوده‌اند؛ و یکی از آن دو، آن همه وی را ستوده است (صص ۳۱۳-۴، ۳۳۴-۶ کتاب حسن بصری) و دیگری نیز وی و شاگرد وی قتاده را - پس از ابن عباس - اولین و دومین مفسری می‌شمارد که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ممدوح و مذهبی پسندیده داشته‌اند؛ و به دلیل همین داوری نسبت به حسن و شاگرد وی بوده است که شیخ الطایفه و به تبع وی طبرسی، در مقام تبیین آیات و توضیح معانی قرآن کریم، پس از ابن عباس، بیش از هر کس دیگری، نخست اقوال حسن و سپس اقوال قتاده را نقل می‌کنند. باری با توجه به این گونه برخوردهای علمای بزرگ متقدم با حسن، می‌توان دریافت که آنچه را لاهیجی به حسن نسبت داده، ایشان درخور انتساب به وی نمی‌دانسته‌اند.

ثالثاً آنچه را لاهیجی به حسن نسبت داده، مشابه آن و غلیظ‌تر از آن را علمای شیعه به بزرگان مذهب خود و حتی به ائمه (سلام الله علیهم) نسبت داده‌اند - از جمله اطلاق عنوان مقدس امیرالمؤمنین بر خلفا (کتاب حسن بصری، صص ۴۵۵-۶) نیز گویند که یک بار در محضر سومین نایب خاص امام مهدی(ع) حسین بن روح نوبختی رضوان الله علیه، دو نفر به مناظره نشستند و یکی مدعی برتری شیخین (و نه عثمان) بر امام علی (علیه السلام) و دیگری معتقد به برتری امام بر عمر (و نه ابوبکر) بود؛ و نوبختی دعوی را این گونه فیصله داد که متفق علیه صحابه رسول(ص) آن است که هر سه خلیفه، بر علی(ع) و بر همگان مقدم‌اند و ما نیز این عقیده را صحیح می‌دانیم (ص ۴۵۲ کتاب) اکنون هر توجیهی برای این گونه برخوردها بتوان یافت، برای سخنی هم که لاهیجی به حسن نسبت می‌دهد می‌توان یافت. و اگر گفته شود که سخن نوبختی(و نیز برخوردهای ائمه با خلفا) محمول بر تقیه است، همین سخن را در مورد حسن نیز به طریق اولی می‌توان گفت. زیرا آنچه نوبختی را وادار به تقیه کرد، قدرت مخالفان شیعه و عدم امکان

اظهار حقایق به دلیل اختناق و خفقان حاکم بر جامعه اسلامی بود؛ و این اختناق و خفقان در روزگار حسن - خاصه در هفتاد سال از خلافت بنی امیه و بالاخص بیست سال حکومت حجاج بر عراق - صد برابر بیش از روزگار نوبختی وجود داشته است.\*\*\*

\* \* \*

دوست عزیز و دانشمند آقای جويا جهانبخش، ضمن اظهار محبت - به گونه‌ای که معمول ایشان است - یادآور شدند که نسخه چاپی کتاب مخلاة تألیف شیخ بهایی، که من مورد استناد قرار داده‌ام، از روی نسخه‌های معتبر و قابل اطمینان تدوین نشده و منبعی درخور استفاده نیست. در مورد حاکم جُشمی بیهقی مؤلف کتاب تنبیه الغافلین نیز متذکر شدند که ضبط صحیح نسبت وی چُشمی است و ایشان در مقاله‌ای که در نشریه گزارش میراث (ش ۸ و ۹، صص ۱۱۰ و ۱۱۱) منتشر شده، این نکته را بازنموده‌اند.

با سپاس.

\* \* \*

دوست عزیز دیگری که مایل به ابراز نامشان نیستند یادآور شدند که در ص ۴۱۷ س ۱۶، کلمه نمودند غلط؛ و نمودند درست است؛ و در ص ۴۵ س ۱۷، به جای جمع میان حج و عمره، عدول از افراد به تمتع مناسب‌تر است.

نیز با سپاس.

\* \* \*

آقای محترمی که خود را معرفی نکردند، این ناچیز را تلفنی مورد عنایت (!) قرار دادند؛ و با جملاتی پر از ناسزا، تألیف کتاب در دفاع از حسن بصری را تخطئه و تقبیح فرمودند؛ و خصوصاً اعتراض داشتند که چرا من آنچه را علیه حسن بوده پنهان کرده‌ام؛ و نام‌های شماری از مخالفان حسن را در فصل مربوط به مخالفان وی نیاورده‌ام - از جمله صاحب احتجاج و قطب راوندی و عماد طبری و آقا شیخ علی نمازی (به قول معترض: محدث شاهرودی) مؤلف مستدرکات علم رجال الحدیث و مستدرک سفینة البحار.

پاسخ: اگر معترض محترم کتاب حسن بصری را با کمی دقت می‌خواندند، می‌دیدند که من آنچه را سه نفر اول در انتقاد به حسن گفته و حکایت کرده‌اند، به تفصیل نقل و بررسی کرده‌ام (بنگرید به: حسن بصری، صص ۲۰۸-۱۸۳؛ ۳۰-۲۲۸؛ در ص ۴۰ نیز به مخالفت عماد طبری با حسن تصریح کرده‌ام؛ و آنچه در ص ۲۳۰ نوشته‌ام: «برخی گفته‌اند...» اتهامی است که وی به حسن وارد آورده است.) بنابراین اتهام به پنهان کاری بی‌اساس است. آقا شیخ علی نمازی نیز در دو کتاب خود هیچ مطلبی ننوشته است که منتقدان پیشین نگفته باشند و من از قول آنان نیاورده باشم؛ و برای آگاهی از پایه و مایه معلومات وی و چگونگی معتقدات او نیز - که داوری‌اش در مورد حسن مبتنی بر آنهاست - به دو مورد زیر توجه فرمایید:

الف - در مستدرکات علم رجال الحدیث (ج ۲، ص ۳۵۷) در شرح احوال حسن بصری می‌نویسند:

نزدیک به ده سال از عمر او در روزگار پیامبر(ص) گذشت (ادرک زمن النبی ص و له عشر سنین تقریباً) و در ماه رجب سال ۱۱۰ درگذشت و ۸۹ سال زندگی کرد.

نکته: از آنجا که پیامبر(ص) در سال ۱۱ هـ. رحلت فرمود و بنا به گزارش آقای نمازی، حسن در آن هنگام ده ساله



بوده، باید گفت که وی در سال اول هجری تولد یافته است. اکنون چگونه ممکن است که وی در سال ۱۱۰ هـ. (در هنگام وفات) ۸۹ ساله بوده باشد؟ و این اعداد و ارقام بر پایه کدام یک از اصول ریاضی می‌تواند درست باشد؟ جالب آنکه در شرح احوال آقای نمازی می‌خوانیم: وی در دانش ریاضیات و هندسه به مراتب عالی رسید؛ و هنگامی که با استادان متخصص در این رشته، به مباحثه و گفتگو می‌نشست، تفوق و شناخت دقیق او از مسائل ریاضی آشکار می‌شد؛ و نیز تبحر ویژه‌ای در تاریخ داشت. (مستدرک سفینه البحار، ج ۱، مقدمه به قلم آقای شیخ حسن نمازی، ص ۸)

باری این ناچیز که در ریاضیات به مراتب عالی نرسیده و تبحر ویژه‌ای در تاریخ ندارد، هرچه زور زد، نفهمید که چگونه می‌شود کسی در هنگام وفات پیامبر (سال ۱۱ هـ. ۰) حدود ده سال داشته باشد و در سال ۱۱۰، ۸۹ ساله باشد؟ امید است بزرگواری که با آن تغیر و تشدد، فقیر را امر به مطالعه مستدرکات علم رجال الحدیث فرمودند این مشکل را برایم حل نمایند.

ب - آقای نمازی در مستدرک سفینه البحار (ج ۸، صص ۷-۳۱۵) اقوال و آراء حکیم و مفسر بزرگ قرآن علامه طباطبایی را با لحنی عاری از حرمت مورد اعتراض قرار داده‌اند - آن هم به گونه‌ای که حاکی از کمال مباینت مشرب و اعتقادات خودشان با علمای بزرگ نیز هست.

از جمله به طباطبایی اعتراض کرده‌اند که «چرا تحریف قرآن را انکار کرده؟ با این که به دلیل مصالح بسیار، نفیاً و اثباتاً نباید در این باره سخنی گفت» حالا چه مصالحی در این کار هست؟ به عقل من نمی‌رسد و نمونه توجه آقای نمازی به مصالح امت اسلام و فرقه ناجیه نیز این که: مخالفین شیعه، همین نوشته ایشان را مستمسک قرار دهند و به وسیله آن، ایشان و هم مذهبانشان را متهم کنند که معتقد به عدم تحریف قرآن کریم نیستند (و دیگر تهمت‌هایی که در پی این اتهام به شیعه خواهند زد) چنانکه با استناد به همین فرموده ایشان، چنین ایرادی را در برابر خود من - در شهر مقدس مکه - مطرح کردند. ضمناً معلوم نیست که چرا ایشان، فقط علامه طباطبایی را در این مورد مقصر شناخته‌اند و محکوم کرده‌اند؟ مگر نمی‌دانند که بزرگ‌ترین علمای شیعه - ابن بابویه، شیخ مفید، سیدمرتضی، شیخ طوسی، طبرسی، سیدبن طاوس، قاضی مرعشی، علامه حلی، محقق اردبیلی، فتح‌الله کاشانی، شیخ بهایی، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ جواد بلاغی، مرحومین آیتین بروجردی و خوبی و بسیاری دیگر نیز در تخطئه قول به تحریف قرآن، برخوردی مشابه علامه طباطبایی داشته‌اند؟ نکند آقای نمازی، در حقیقت خواسته‌اند شیوه و نظریه بزرگان نامبرده را تخطئه کنند؛ و چون نمی‌توانسته‌اند مستقیماً با آنان مخالفت نمایند، علامه طباطبایی را که از همه بی‌دفاع‌تر و مظلوم‌تر بوده، برای کشتی گرفتن برگزیده‌اند؟

ایشان همچنین سخنان علامه طباطبایی را مختلقات (افتراها و دروغ‌ها) و موهومات شمرده و مدعی است که آن بزرگوار، در تفسیر المیزان خطاهای فراوانی مرتکب شده است - برای آشنایی با نمونه‌های دیگری از این خطاها و افتراها و دروغ‌ها و موهومات (به ادعای آقای نمازی) نیز بنگرید به: مستدرک سفینه البحار، ج ۸، صص ۷-۳۱۵؛ و آن گاه بگویید آیا کسی که اعتراضات وی به علامه طباطبایی، تا این حد حاکی از بی‌انصافی و ناآگاهی است، می‌توان از او متوقع بود که در انتقاد از حسن بصری، جانب انصاف را نگاه دارد و سخنان نسنجیده و بی‌پایه به قلم نیاورد؟ و آیا طرح ایرادات وی، بیش از آنچه به زیان دیگران باشد به ضرر خود او نیست؟

\* \* \*

در جلسه نقد و بررسی کتاب حسن بصری نیز انتقادهایی به این کتاب شد که در گزارش مکتوب آن ملاحظه فرمودید و اکنون در چند بخش به بررسی آنها می‌پردازیم:

### ادعای منتقد محترم:

**علمای ما اقوال حسن را برای بیان تقابل او با اهل بیت می‌آوردند، نه برای استفاده از آن اقوال و ارج نهادن به آنها**

منتقد محترم فرموده‌اند: درباره حضور جدی حسن بصری در تفاسیر باید گفت چه بسا حضور وی بدین گستردگی در تفاسیر به عنوان یک نقطه ضعف برایش تلقی می‌شود.

به این صورت که مکتب تفسیر قرآن بلافاصله پس از رحلت پیامبر، توسط صحابه آغاز شد و بعدها توسط تابعان استمرار یافت، همچنین مدارس مختلفی از جمله مدرسه مکه با مرکزیت عبدالله بن عباس، مدرسه مدینه، مدرسه عراق که حسن بصری و شاگرد وی قتاده نیز در آنجا تعلیم می‌دیدند به وجود آمد. اما کسانی که پس از پیامبر، امیرالمؤمنین (ع) را مفسر واقعی قرآن می‌دانستند، به خود این اجازه را نمی‌دادند که اساساً وارد تفسیر قرآن شوند. به عنوان مثال ما از کمیل بن زیاد تفسیر قرآنی نداریم؛ اما از وی کلماتی داریم که از امیرالمؤمنین نقل کرده است، همچنین از مالک اشتر و میثم در تفسیر قرآن خبری نیست. اگر در تفاسیر، حسن بصری حضوری کاملاً جدی دارد

بدین علت است که مفسران بزرگ شیعه، اقوال علمای عامه را - چه صحابه و چه تابعین و چه نسل‌های بعدی - نقل می‌کردند و در کنار آنها نیز قول اهل بیت را می‌آوردند و بدین وسیله نشان می‌دادند که قول اهل بیت و اهل سنت چیست؟

پاسخ سخنان یاد شده را نخست در ضمن چند بند کوتاه می‌آورم؛ و سپس هریک از آن بندها را در خلال یک دو فصل، به تفصیل به گفتگو می‌گذارم.

اما آن چند بند:

الف - برخلاف پندار منتقد محترم، شیخ طوسی که بزرگترین مفسر و فقیه شیعی است، به صراحت مذهب و طریقه حسن در تفسیر قرآن را محمود و ممدوح (درخور ستایش) شمرده و بسیاری دیگر از مفسران و علمای شیعه نیز در ستایش حسن از او تبعیت کرده‌اند.

ب - برخلاف پندار منتقد محترم، اقوال تفسیری حسن، غالباً در آثار بسیاری از علمای شیعه، با لحنی حاکی از تأیید و قبول نقل شده است.

ج - برخلاف پندار منتقد محترم، از روزگار ائمه تا عصر حاضر، صدها نفر از بزرگان و علمای شیعه، «به خود این اجازه را» دادند که «وارد تفسیر قرآن» شوند و هزاران بار نیز درباره تفسیر آیات قرآن اظهار نظر کرده‌اند.

د - این ادعا که ورود در صحنه تفسیر قرآن، و گفتگو درباره همه آیات آن، حق انحصاری ائمه (ع) است، بارها و به صراحت از طرف علمای بزرگ ما باطل شمرده شده و عمل خود آنان نیز گواهی جداگانه بر بطلان این دعوی است.

ه - هدف مفسران ما از نقل اقوال حسن و امثال او، نه بیان مخالفت آن با مکتب امامان بلکه دعوت به تأمل در آنها برای استفاده در فهم آیات قرآن است.

و - وجود اقوال و روایات و احتمالات مختلف در تفسیر یک آیه، همه جا مستلزم رد همه اقوال و روایات و احتمالات مزبور و صحت تنها یک قول و روایت و احتمال نیست؛ بلکه چه بسا هر یک از اقوال و روایات و احتمالات ناظر به یکی از ابعاد و مصداق‌های متعدد آیه باشد.

ز - برخوردهای دوگانه منتقد محترم: حسن بصری مجاز به ورود در صحنه تفسیر نبوده ولی ابن عربی بوده!

ح - حسن در تفسیر شاگرد ابن عباس و او نیز شاگرد امام علی (ع) بوده است، جایگاه احادیث قدسی و نبوی و علوی در اقوال تفسیری حسن، حسن بی‌واسطه و به واسطه از امام علی (ع) روایت می‌کند. روایات فراوان او از امام و در مناقب امام و اهل بیت.

ط - علمای ما بطلان این دعوی را که همه آیات قرآن را فقط با سخنان معصومان باید تفسیر کرد مدلل داشته‌اند.

ی - بسیاری از اقوال منسوب به معصومان که در تفسیر آیات قرآن بدانها استناد می‌شود، یا از اصل، انتساب آنها به آن بزرگواران نادرست است یا به دلائل مختلف، درخور استفاده در تفسیر آیات قرآن نیست.

ک - در تفسیر قرآن، اخبار آحاد حجت نیست و آنها را - مانند اقوال مفسران متقدم - فقط برای تأمل در آنها نقل می‌کنند که هریک را بر پایه اصول مسلم صحیح باشد بپذیریم وگرنه رد کنیم.

ل - نمونه‌هایی از موارد فراوانی که اقوال تفسیری منقول از حسن با روایات تفسیری منقول از ائمه یکی است.

م - مستند منتقد محترم برای این ادعا: «علمای ما اقوال حسن را برای نشان دادن تقابل او با ائمه ذکر کرده‌اند.» پاسخ: با همان دلیل ایشان می‌توان استدلال کرد که ابن عباس و سیدمرتضی نیز در مقام تقابل و مخالفت با ائمه بوده‌اند! پاسخ‌هایی دیگر.

ن - منتقد محترم: چون طبرسی، نام حسن و ابن عباس را بدون دعا برای آن دو، و نظریه آن دو را جدا از نظریه علمای شیعه ذکر کرده، پس حسن در نقطه مقابل و مخالف علمای شیعه بوده است!

پاسخ: با همین دلیل می‌توان استدلال کرد که ابن عباس نیز - با آن همه مقام بلند و تقدس در تاریخ شیعه - در نقطه مقابل و مخالف علمای شیعه بوده است! به علاوه، منتقد محترم از چنین مقدمه بی‌پایه‌ای برای اثبات مخالفت علمای شیعه با حسن سود جسته ولی ستایش‌های صریح شیخ طوسی و سیدمرتضی و... را از حسن ندیده است!

پاسخ دیگر: شیوه علمای شیعه در ذکر اقوال امام علی (ع) و ابن مسعود و عمار یاسر و ابن عباس و... در ردیف اقوال بزرگان اهل سنت و جدا از نظریات فقیهان شیعه و حتی انتساب اقوالی مخالف با فتاوی فقیهان شیعه به ایشان. اکنون تفصیل آنچه به اختصار گفتیم:

**ادعا: مفسران ما اقوال حسن را برای نشان دادن نقطه ضعف او و تقابل وی با ائمه آورده‌اند.**

پاسخ: اگر منتقد محترم نگاهی به مجلدات تبیان شیخ طوسی که منبع اصلی مجمع‌البیان - مهم‌ترین تفاسیر

شیعه - به شمار است می‌افکنند؛ بلکه حتی اگر زحمت مطالعهٔ مقدمهٔ آن کتاب عظیم را بر خود هموار می‌فرمودند؛ بلکه حتی اگر آنچه را در کتاب من از مقدمهٔ مزبور نقل شده می‌خواندند؛ بلکه حتی اگر آنچه را در آغاز جلسهٔ نقد کتاب گفتم گوش می‌دادند، چنین سخن شگفت‌آوری به زبان نمی‌آوردند. اینک مخلص نه از ایشان که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند عبارت سادهٔ شیخ طوسی را بفهمند، بلکه از خوانندگان گرامی که با کتب تفسیر و زبان عربی آشنا هستند تقاضا می‌کنم با مراجعه به ص ۶ از مجلد اول تبیان، این قسمت از مقدمهٔ کتاب را ملاحظه فرمایند: «من المفسرین من حُمدت طرائقه و مُدحت مذاهبه کابن عباس و الحسن و قتاده و مجاهد و غیرهم و منهم من دُمت مذاهبه کابی صالح و سدی و الکلبی و غیرهم - هذا فی الطبقة الاولى. و اما المتأخرون فکل واحد منهم نصر مذهب و تأول علی ما یطابق اصله و لایجوز لاحد ان یقلد احدا منهم.»

آنچه از جملات یاد شده به وضوح بر می‌آید آن است که به عقیدهٔ شیخ طوسی: در میان طبقهٔ اول مفسران، برخی هستند که مذهب و طریقه‌ای محمود و ممدوح (درخور ستایش) دارند مانند ابن عباس، حسن، قتاده، مجاهد و دیگران. برخی دیگر نیز طریقه‌ای مذموم و نکوهیده دارند مانند ابوصالح و سدی و کلبی و دیگران. اما مفسران متأخر، همگی در مقام آن بوده‌اند که (به عنوان تفسیر قرآن)، مذهب خود را یاری دهند و (آیات آن را) به گونه‌ای تأویل کنند که با اصل آن مذهب مطابق باشد؛ و لذا روا نیست که هیچ کس (در تفسیر قرآن) از آنان تقلید نماید.

این سخنان - بالصراحه - حاکی است که شیخ طوسی، در میان تمامی مفسران، ابن عباس و حسن و شاگرد او قتاده را اولین تا سومین نفر از چهار مفسری میدانند که در تفسیر قرآن، طریقه و مذهبی محمود و ممدوح (درخور ستایش) داشته‌اند نه مذهبی مذموم که امثال ابوصالح و سدی و کلبی داشته‌اند. اینک حضور گستردهٔ اقوال حسن و شاگرد او قتاده در متن کتاب تبیان و تهذیب آن مجمع‌البیان را نیز با توجه به همین نکته که در مقدمهٔ تبیان آمده باید تفسیر کرد نه با آن توجیهاات من‌درآوردی منتقد محقق.

آخر کدام عقلی می‌پذیرد که شیخ طوسی، از یک سو معتقد باشد که حسن و شاگرد او، طریقتی محمود و مذهبی ممدوح داشته‌اند؛ و از سوی دیگر در مقام تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح مقاصد کتاب خدا، پس از ابن عباس، بیشترین نقل قول را نخست از حسن و سپس از شاگردش قتاده بیاورد و هدف او این باشد که ورود غیرمجاز اینان در صحنهٔ تفسیر، و تقابل و به تعبیر دقیق‌تر ضدیت و مخالفت‌شان با ائمهٔ اهل‌بیت را - در این سطح گسترده - آشکار سازد و نقطهٔ ضعف‌شان را برملا کند؟ آیا ورود غیرمجاز در صحنهٔ تفسیر و نقطهٔ ضعفی در حد مخالفت و ضدیت با ائمهٔ اهل‌بیت - آن هم در این سطح بسیار وسیع - در نظر شیخ طوسی ملاک ممدوحیت و محمودیت بوده است؟ آیا چنین استدلالی نه از یک استاد فلسفه خواندهٔ آشنا با منطق بلکه حتی از یک طلبه و دانشجو زبیده است؟

یادآوری - آنچه را از قول شیخ طوسی در ستایش از طریقت و مذهب حسن نقل کردم، فاضل جواد کاظمی از علمای بزرگ سدهٔ یازدهم نیز با لحنی تأییدآمیز آورده است (حسن بصری، ص ۳۵۷)

شریف رضی نیز در کتاب حقائق التأویل (ص ۱۲۸)، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب خدا، از اقوال حسن بصری بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی سود جست؛ و در تفسیر آیهٔ «و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم؛ تأویل آن (آیات متشابه) را جز خدا و کسانی که در علم راسخ اند (گامی استوار دارند) نمی‌دانند - آل عمران، ۷» می‌نویسد: محققان علما راهی میانه و طریقه‌ای برتر اختیار کرده و بر آن رفته‌اند که راسخان در علم، تأویل پاره‌ای از متشابهات را می‌دانند؛ و تأویل پاره‌ای دیگر را که خاص خداست نمی‌دانند. و جماعتی از علمای متقدم بر این رأی‌اند - از جمله حسن بصری.

نیز در صص ۴۰-۳۳۸ در تفسیر آیهٔ «کنتم خیر امه... : شما بهترین امتی هستید که... آل عمران، ۱۱۰» دو قول متفاوت نقل می‌کند؛ و سپس یکی از آن دو را که صحیح می‌داند، نسبت آن را به حسن تأیید؛ و به بصیرت نافذ و معرفت درخشان وی گواهی می‌دهد؛ و او را از تخلیطی که در اقوال منسوب به وی دیده می‌شود، تبرئه می‌نماید و می‌گوید: این گونه تخلیط‌ها را باید به ناقلان و گزارشگران اقوال نسبت داد نه به محققان علما.

نیز در صص ۴۸۵ و ۴۸۸ در ذیل آیهٔ «ان الله لایغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء؛ خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزد؛ و غیر از آن گناه را - از هر که بخواهد - می‌آمرزد (نساء، ۴۸)» می‌نویسد: این آیه از محکم‌ترین دستاویزهای فرقهٔ مُرَجَّئَه (مخالقان عدلیه) است؛ و پیشوایان مذهب عدلیه (معتقدان به عدل خدا مانند شیعیان) در کتاب‌هاشان پاسخ آنها را داده‌اند. «سپس از میان تمام پیشوایان عدلیه، تنها پاسخ حسن بصری را نقل می‌کند - آن هم دو بار.

اکنون با چه فوت و فتنی می‌توان از این سخنان فهمید که هدف شریف رضی از نقل اقوال حسن، بیان مخالفت او با ائمه بوده است؟ از منتقد دانشمند بپرسید.

برخلاف پندار

منتقد محترم،

اقوال تفسیری حسن،

غالباً در آثار بسیاری

از علمای شیعه،

با لحنی حاکی از

تأیید و قبول

نقل شده

است.

## ادعایی مخالف با تصریحات علما

این ادعا که دانشمندان و محققان بزرگ شیعه، کتاب‌های خود را با اقوال حسن و شاگرد او قتاده انباشته‌اند تا مخالفت این دو را با ائمه اهل‌بیت آشکار کنند، با چگونگی برخورد‌های علمای ما در این مورد بالکل مخالف است؛ چنانکه محدث نوری در شرح احوال امیرزاهد ورام بن ابی فراس به وی اعتراض می‌کند که چرا در کتاب معروف به مجموعه ورام، بسیاری از سخنان حسن را به گونه‌ای در کنار احادیث شیعه آورده است که برخی پنداشته‌اند سخنان مزبور از امام حسن مجتبی یا امام حسن عسکری است (مستدرک الوسائل، محدث نوری، چاپ تهران، اسلامیه، ج ۳، ص ۴۷۷) و این اعتراض حاکی از آن است که سخنان حسن در کتاب ورام، با لحنی حاکی از ارج نهادن به آنها آمده است. زیرا اگر این کار برای بیان مخالفت حسن با ائمه آمده بود، نه محدث نوری به آن اعتراضی داشت و نه سخنان حسن با سخنان امام دوم و یازدهم شیعه مشتبه می‌شد.

نیز استاد بزرگوار علامه شعرایی به این نکته تصریح می‌کنند که: چون علمای بزرگ مانند شیخ طوسی و طبرسی و ابوالفتح، روایات ائمه را با اقوال مفسران دیگر (مانند حسن و قتاده) در کنار یکدیگر ذکر می‌کنند، مردم نادان عمل ایشان را خطا می‌پندارند و گویند که باید به روایات ائمه اکتفا کرد و گفته دیگران را نیاورد - چنانکه در تفسیر عیاشی و برهان و نظایر آن دو مشهود است. (تفسیر منهج‌الصادقین، فتح‌الله کاشانی، ج ۱، مقدمه استاد ابوالحسن شعرایی، صص ۳-۳۲)

برای توجیه عمل علما نیز به جای آنکه بگویند مقصود آنان بیان مخالفت آن مفسران با ائمه (ع) است، می‌نویسند: روایات تفسیری منسوب به ائمه - مگر شماری از آنها که به تواتر نقل شده - و اقوال مفسران دیگر، هیچ یک خود به خود حجت نیستند؛ زیرا روایات غیرمتواتر افاده یقین نمی‌کنند و تنها مفید ظن هستند؛ و یگانه غرض از نقل آنها و نقل اقوال دیگران در تفسیر آیات قرآن آن است که در آنها تأمل و تعمق نماییم؛ و آنها را نیک بنگریم و به عقل بسنجیم و با قواعد لغت عرب تطبیق کنیم و اصول علمی را به کار بندیم. تا هرکدام که درست و موافق حق باشد بپذیریم وگرنه رد کنیم. خلاصه در این مقام، سخن هیچ کس را تعبداً نباید قبول کرد. و غالب اقوالی که از مفسران نقل می‌شود، اگر موافق ظاهر قرآن و مجاری لغت عرب و ادله کلامی و فقهی و غیر آن صحیح بود می‌پذیریم وگرنه رد می‌کنیم. و گاهی چند احتمال در تفسیر آیه ذکر می‌کنند و دلیلی بر بطلان هیچ یک از آنها نیست و همه را می‌توان پذیرفت. مثلاً در تفسیر قول یهود «قلوبنا غلف» بعضی گفتند یعنی دل‌های ما بسته است و منفذی ندارد تا سخن تازه در آن راه یابد؛ و بعض دیگر گفتند یعنی دل‌های ما غلاف علم است و مانند پیمان‌ه لبریز - که قابل افزایش نیست. و هر دو معنی در عبارت قرآن ممکن است - هر چند دومی مناسب‌تر می‌نماید؛ چون احتمال اول اقرار به مقصود است و دومی تصلف (لاف زدن) و مباهات. و غالب تفاسیر معروف از این قبیل است. (همان، ص ۲۵- نیز متن کتاب، ج ۱، ص ۲۳۹، پاورقی)

در توضیح بخش اخیر از سخنان استاد شعرایی می‌افزاییم: الفاظ قرآن، تحمل معانی متعددی را دارند و مصداق‌های گوناگونی برای بسیاری از آنها می‌توان یافت: از این رو اگر در تفسیر یک آیه ما به روایات و اقوال متعددی - از امام و دیگران - برخورد کنیم، نباید تصور شود که لزوماً فقط یکی از آنها درست و بقیه غلط و برای بیان مخالفت آن با حدیث معصوم ذکر شده است؛ بلکه در بسیاری از موارد، غالب روایات و اقوال مزبور می‌تواند درست باشد؛ به این گونه که هر یک از آنها گزارش یکی از معانی آیه یا ذکر یکی از مصداق آن باشد. یعنی در هر کدام مصداقی برای آنچه از آیه فهمیده می‌شود ذکر شده و طبیعی است که در بسیاری از موارد، هم آنچه در یک روایت به عنوان مصداق ذکر شده صحیح باشد و هم آنچه در روایت دیگر به عنوان مصداق ذکر شده است؛ و صادق بودن و مصداق بودن هیچ یک از آنها منافاتی با صادق بودن و مصداق بودن دیگری ندارد.

ایضاً استاد شعرایی می‌نویسند: جایی که اختلاف مفسران در مصداق است، نه در مفهوم، حمل بر تمام افراد و مصداق‌ها می‌توان کرد (منهج‌الصادقین، ج ۱، ص ۷۴ - پاورقی) نیز: غالباً در تفاسیر مصداقی، می‌توان مراد را اعم از همه احتمالات دانست (همان، مقدمه استاد شعرایی، ص ۲۸) برای نمونه:

آیه کریمه «و الذین یصلون ما امرالله به ان یوصل» (الرعد، ۱۳۱) معنای ظاهری آن صلوة رحم و حرمت نهادن به پیوندهای خویشاوندی است؛ و به روایتی از امام صادق (ع) مراد از آن، پیوند با اهل بیت پیامبر (ص) است (سفینة البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۵۱۴). و هیچ یک از این دو معنی، غلط و نافی دیگری نیست و هر یک، ناظر به یکی از دو



بعد آیه و دو وجه ظاهری و باطنی آن است. نیز در آیه کریمه «رجال لاتلهیهم تجارة و لایبیع عن ذکرالله» (النور، ۳۷) کلمه ذکرالله مفهومی عام و کلی دارد و مصداق‌های زیادی را شامل می‌شود، آن گاه از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل شده است که مراد از این آیه، رها کردن تجارت و خرید و فروش در هنگام نماز است. (منهج الصادقین، ج ۶ صص ۲-۳۲۱) که این روایت، ناظر به یکی از مهم‌ترین مصداق‌های ذکر یعنی نماز است؛ نه اینکه مفهوم آیه در انحصار آن مصداق باشد و مصداق دیگری برای آن نتوان یافت. چنانکه ملافتح‌الله کاشانی با وجود نقل آن روایت از دو امام بزرگوار، این تفسیر دیگر را نیز بالحنی تأییدآمیز آورده است: صاحب کشف‌الاسرار فرموده که (آن مردان) ظاهر ایشان با خلق است و باطن‌شان با صفات حق. و آنچه حق تعالی می‌فرماید که «لاتلهیهم تجارة و لایبیع عن ذکرالله» اشاره به این مقام است (آنچه از کشف‌الاسرار نقل شده، کلامی از خواجه عبدالله انصاری است - بنگرید به همان کتاب، ج ۶ ص ۵۴۷)

نیز علامه طباطبایی روایات مختلفی را که در تفسیر واژه قرآنی «حکمت» وارد شده، مشتمل بر مصداق‌های متعدد آن می‌داند (المیزان، ج ۲، صص ۵-۴۰۴)

نیز در تفسیر صراط مستقیم، روایات و اقوال متعددی وجود دارد از جمله:

کتاب خدا - بنا به روایاتی از پیامبر(ص) و امام علی(ع) و ابن مسعود

اسلام - بنا به روایت جابر و ابن عباس

پیامبر(ص) و امامان(ع) - بنا به روایات شیعه

دین خدا که جز آن را از بندگان نمی‌پذیرد - قول محمد حنفیه

که در هریک از روایات و اقوال یاد شده، مصداق یا مصداق‌هایی از «صراط مستقیم» ذکر شده و هیچ یک در مقام نفی دیگری نیست؛ بدین لحاظ شیخ طوسی و طبرسی و فتح‌الله کاشانی پس از نقل آنها می‌نویسند: بهتر آن است که صراط مستقیم را دارای معنای عامی بدانیم؛ زیرا در آن صورت، همه اقوال مزبور را در برمی‌گیرد. پس انحصار معنای آن به یکی از اقوال مذکور بی‌مورد است. (تبیان، ج ۱، صص ۲-۴؛ مجمع‌البیان، چاپ صیدا، ج ۱، ص ۲۸؛ منهج‌الصادقین، ج ۱، ص ۵۲) سپس با توجه به مجموع اقوال و روایات یاد شده، صراط مستقیم را چنین تعریف می‌کنند: دین حقی که خدا ما را به پیروی از آن فرمان داده است - از ایمان به خدای یگانه و عدل او و ولایت کسانی که اطاعت از ایشان را واجب کرده است.

اکنون این سخنان را بگذارید در کنار این ادعای منتقد محترم که: مفسران ما، در کنار روایات تفسیری ائمه، اقوال مفسران دیگر (از جمله حسن و شاگرد او قتاده) را می‌آوردند که نشان دهند آنها در صحنه‌ای غیرمجاز گام نهاده بودند و کارشان به معنی مقابله و مخالفت با ائمه بوده است؛ و لازمه این سخن آن که - مثلاً - جابرین عبدالله انصاری و ابن عباس - هر دو از مقدس‌ترین صحابه رسول(ص) در نزد شیعه - وقتی صراط مستقیم را به اسلام تفسیر کرده‌اند، در صحنه‌ای غیرمجاز وارد شده‌اند و در مقام مقابله با ائمه برآمده‌اند؛ و نه فقط کلام ایشان را ارج نباید نهاد که باید آن را تخطئه نیز کرد. و مفسران ما نظر ایشان را به همین نیت نقل کرده‌اند! اما این که طوسی و طبرسی، قول آنان را در کنار روایات اهل بیت می‌آورند و بدون ترجیح هیچ یک بر دیگری، از مجموع آنها معنایی عام و کلی استنباط می‌کنند. که همه آنها را شامل شود، به نظر منتقد محقق نرسیده است؛ تا ایشان بر توجیحات خود پافشاری نمایند!

### ادعا: شیعه به خود اجازه نمی‌دادند وارد تفسیر قرآن شوند

این فرمایش منتقد محترم نیز کاملاً بی‌پایه؛ و بطلان آن بر هرکسی که اندک آشنایی با کتاب‌های تفسیر داشته باشد آشکار است؛ و من مجدداً از خوانندگان درخواست می‌کنم که نگاهی به مقدمه تفسیر تبیان ببینند و در قسمت‌های مختلف آن (از جمله ج ۱، ص ۶) ببینند که شیخ طائفه شیعه، نه فقط به کسانی مثل حسن و شاگرد او قتاده اجازه می‌دهد که علیرغم منتقد محترم «وارد تفسیر قرآن شوند». بلکه آنان را در تفسیر قرآن، دارای طریقتی محمود و مذهبی ممدوح می‌شمارد. همچنین گویا منتقد محترم نمی‌داند که از روزگار ائمه تا عصر حاضر، صدها نفر از بزرگان و علمای شیعه، علیرغم فرمایش منتقد محقق، «به خود این اجازه را» دادند که «وارد تفسیر قرآن» شوند و صدها کتاب تفسیر بنویسند. اگر منتقد دانشمند، مانند اخباریان معتقدند همه بزرگان و علمای مزبور مرتکب کاری ناروا شده‌اند، ما را با ایشان بحثی نیست. زیرا «البلیه اذا عمّت طابت!» و هر جوابی که این صدها عالم داشتند حسن نیز خواهد داد. اگر هم ایراد این است که پاره‌ای از اقوال حسن در تفسیر نادرست است، پاسخ - پس از اثبات انتساب آن اقوال به حسن - این است که کدام مفسر بزرگی، مرتکب خطا نشده و معصوم بوده است که لازم باشد حسن مانند او باشد؟ اگر هم ادعا این است که مفسران ما فقط بازگوکننده احادیث اهل بیت در تفسیر قرآن هستند و در این صحنه، از خود اظهارنظر



نمی‌کنند، پاسخ این است که هرکس نگاهی به کتاب‌های تفسیر (به استثنای تفسیرهای اخباریان همچون نورالثقلین) بیاندازد، می‌بیند که غالب آنها پر از آراء تفسیری است که هیچ مستندی از احادیث برای آنها نمی‌توان یافت. علاوه بر آنکه در مکتب تفسیری حسن، و در تمامی آثاری که از او مانده، احادیث نبوی و علوی جایگاهی مهم دارد؛ و خود او در تفسیر شاگرد ابن عباس شاگرد امام علی(ع) است و... (که به تفصیل بیاید).

### برخوردهای دوگانه و شیوه‌های متناقض در داوری

منتقد محقق، وقتی صرف ورود حسن به صحنه تفسیر را نقطه ضعف او و مقابله با ائمه و تعرض به حریم اختصاصی آن بزرگواران و عملی غیرمجاز در نظر شیعه قلمداد می‌کند، از یاد می‌برد که از ورود ابن عربی به صحنه تفسیر با چه لحن ستایش آمیزی یاد کرده؛ و نه تنها آن را مقابله با ائمه و تعرض به حریم اختصاصی ایشان و نقطه ضعف او و عملی غیرمجاز شمرده، بلکه ایرادات علمای شیعه به آراء تفسیری وی را نیز - که بسی بیشتر و بزرگ‌تر از ایرادات‌شان به آراء حسن است - بالکل ندیده گرفته است. (نمونه‌های ایرادات مزبور در: مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، ج ۲، صص ۲-۴۸۱) در اینجا از خوانندگان گرامی درخواست می‌کنم به گوشه‌هایی از آنچه منتقد محقق درباره برداشت‌های ابن عربی از قرآن نوشته توجه فرمایند:

اولین نکته‌ای که به گونه‌ای چشمگیر جلب توجه می‌کند این است که وی تلاش دارد از شکافی که طی چند قرن میان معنای قرآنی حکمت و معنای رایج آن پدید آمده است عبور کند و با فهم و تفسیر آیات قرآنی مربوط به حکمت، به همان معنایی بازگردد که در قرآن وجود دارد.

وی در ذیل آیه شریفه «وَأَنذَاهُ اللَّهُ الْمَلِكِ وَالْحَكْمَةَ» که در مورد داود پیامبر(ع) است می‌گوید که «حکمت علم نبوت است و داود از زمره کسانی است که خدا به آنها حکمت عطا کرده است...» نیز در ذیل آیه شریفه «وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» می‌گوید: «هر آنچه را خداوند کثیر بداند، قَلت در آن راه ندارد؛ و هر آنچه را او عظیم بخواند، کوچکی و حقارت بدان وارد نخواهد شد.»

جای دیگر در ذیل آیه شریفه «أَلَمْ نَكْتُبْ أَحْكَامَ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلْنَا مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» به ریشه لغوی احکام، حکمت و حکیم می‌رود و می‌گوید: «احکام آیات قرآن و تفصیل آنها را هیچ کس نمی‌داند مگر آنکه خدا به او حکمت و فصل الخطاب دهد. صورت حکمتی که خدای حکیم و خبیر به اهل عنایت اعطا می‌کند، عبارت است از علم به مراتب امور و استحقاقی که موجودات و معلومات دارند - بر اثر حقی که برای آنها مقرر شده است.» از این رو بر اثر حکمت، آدمی به مرتبه همه موجودات و حقی همه آنها دانا می‌گردد. در نتیجه نه بر خود ستم می‌کند و نه حق هیچ کس و هیچ موجود دیگری را ضایع می‌گرداند.

معنای ویژگی حکمت در معنای قرآنی این است که حکمت، علم الهی است و معلم آن خداست «هیچ کس دانای به حکمت نیست مگر آنکه او را حکمت دهند. پس حکمت، هدیه‌ای است از جانب خدا؛ همان گونه که ما شیء وجودی نبودیم و خدا هستی اعیان ما را به ما هبه کرد. پس علم الهی همان است که خدای سبحان معلم آن است از طریق الهام و القا و از راه فرود آوردن جبرئیل بر قلب. (حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۹-۱۰۸)

نیز: ابن عربی در ذیل آیه «الر کتاب احکمت...» شناخت احکام و تفصیل آیات را در گرو داشتن حکمت می‌داند و می‌گوید: «احکام آیات قرآن و تفصیل آنها را کسی نمی‌داند مگر این که خدا به او حکمت داده باشد.» اکنون می‌توان از وی پرسید که حکمتی که خدا عطا می‌کند چه صورتی دارد و به چه کسی می‌دهد؟ پاسخ او این است که خدای حکیم و خبیر آن را به «اهل عنایت» عطا می‌کند. صورت حکمت عبارت است از «علم به مراتب امور و استحقاقی که موجودات و معلومات دارند. یعنی [شناسایی] حقی که آنها دارا هستند.» در توضیح می‌گوید که... (همان، صص ۱۱-۱۱۰)

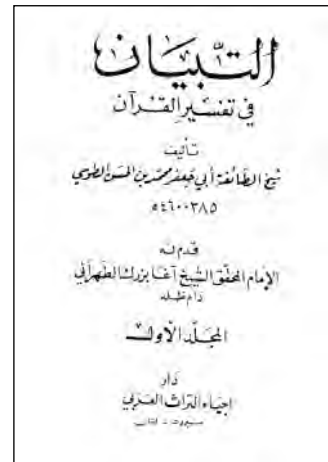
نیز: وی چگونگی قرائت و تفسیر خود را نه براساس تفکر شخصی و تعقل نظری، بلکه مبتنی بر سیر در متون دینی به دست آورده است. به طور خاص در باب «قلب» نیز آنچه می‌گوید، تحت تأثیر آیات قرآنی و روایاتی که در این باره آمده است.

این که صوفیان قلب را جایگاه ادراک می‌دانند نه احساس، امری غریب نیست؛ چرا که ایشان در اینجا از قرآن تبعیت کرده‌اند که چنین تصویری از قلب می‌دهد و آن را جایگاه ایمان و مرکز فهم و تدبر درست می‌داند. (همان، صص ۱۳۲)

نیز: وی (ابن عربی) شنیدن را اشرف از دانستن و دیدن و مقدم بر آنها می‌داند و برای اثبات مدعای خود به قرآن استناد می‌کند. آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: «سمیع علیم» و «سمیع بصیر» در این دو آیه، سمیع مقدم بر علیم و

این ادعا که  
دانشمندان و محققان  
بزرگ شیعه،  
کتاب‌های خود را  
با اقوال حسن و  
شاگرد او قتاده  
انباشته‌اند تا  
مخالفت این دورا  
با ائمه اهل بیت  
آشکار کنند،  
با چگونگی  
برخوردهای علمای ما  
در این مورد  
بالکل مخالف  
است.





بصیر ذکر شده است. (همان، ص ۲۳۳)

در برابر آنچه از کتاب حکمت و عرفان ابن عربی به قلم منتقد محترم نقل کردیم، نخستین پرسشی که برای ما مطرح می‌شود این است که آیا این سخنان از همان کسی است که در مقام تخطئه حسن (و به عبارت بهتر در مقام تخطئه این ناچیز) ورود به صحنه تفسیر و گفتگو درباره معانی و مفاهیم قرآنی را حق اختصاصی ائمه می‌شمارد و برای دیگران (از جمله حسن) غیرمجاز و نقطه ضعف و به معنی مقابله با اهل بیت می‌انگارد؟ برای من دشوار است که پاسخ مثبت به این سؤال بدهم؛ و این تناقض آشکار و حیرت‌آور در داوری منتقد محترم را ناشی از آن می‌دانم که آنچه را ایشان در تخطئه جایگاه حسن در علم تفسیر گفته‌اند؛ نه به عنوان اعتقاد خود بل به نمایندگی از طرف همان بر و بجه‌هایی گفته‌اند؛ که در سایت‌های اینترنتی و جرائد، برایشان هورا کشیدند و صلوات فرستادند و از بت‌شکنی‌های ابراهیم‌وار و معجزات نفس مسیحائی و ید بیضای موسائی‌شان حماسه‌های عظیم سرودند و «طرف» حقیر ایشان را در جایگاه فرعون و نمرود و شداد و... نشاندهند؛ و ایشان نیز سرمست از این به‌به و بخ‌بخ‌ها، و غافل از ضدیت این هوراکشان با درس‌هایی که شخص ایشان خوانده و می‌دهند، و بی‌خبر از تضاد انتقادهایشان با مقبولاتشان، همچنان بر حفظ جایگاه خود به عنوان سخنگو و بلندگوی آن بروبچه‌ها پای می‌فشارند.

باری جای این سؤال از منتقد محقق هست که چگونه ابن عربی را برای گام نهادن به صحنه تفسیر تخطئه نمی‌کنند و خود نیز در مقام تفسیر و توجیه آراء تفسیری وی هستند؛ ولی حسن را به خاطر همین جرم نکوهش می‌کنند؟ با این که پیوندهای حسن با پیشوایان شیعه، و تأثیری که از آنان پذیرفته، بسیار استوارتر از ابن عربی است؛ و برخوردارهای تند و تیز او با مخافان اهل بیت محسوس‌تر و قابل لمس‌تر؛ و جایگاه معتقدات و احادیث و سنت شیعی در آثار وی و جایگاه اقوال و آراء وی در فرهنگ شیعه بسیار مهم‌تر، و حرمت وی در نظر بزرگان و عالمان شیعه بیشتر. و این همه را با نگاهی اجمالی به کتاب حسن بصری، و تأمل در همین مقاله می‌توان دریافت.

### همه آیات قرآن را با استفاده از احادیث نمی‌توان تفسیر کرد

این نظریه که ورود به صحنه تفسیر جز برای امام مجاز نیست و آیات قرآن فقط باید به وسیله ائمه و با استفاده از احادیث آنان تفسیر شود، بارها از سوی علمای بزرگ شیعه - عملاً و حتی بالصراحه - تخطئه شده است - برای نمونه بنگرید به آنچه شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی در مقدمه تبیان (ج ۱، صص ۴ تا ۶) و شیخ طبرسی در مقدمه مجمع‌البیان (ج ۱، صص ۸۰ تا ۸۲) نوشته‌اند. این دو بزرگوار نخست به روایاتی اشاره می‌کنند که بر پایه آنها «اقدام به تفسیر قرآن جایز نیست مگر با استناد به احادیث رسول(ص) و امامان». سپس با توضیحاتی استوار و مقدماتی متین، نتیجه می‌گیرند که ظاهر روایات مزبور در خور اعتنا نیست و آیات قرآن - منهای بخشی از آنها که علم به معانی آنها مختص خداست - بر سه قسم است: یک قسم از آن، ظاهر آن مطابق معنای آن است و هر کس که زبان عربی را بداند معنای قطعی آن را می‌فهمد؛ و قسم دیگر، ذکر احکامی به صورت مجمل در آنها آمده و تفصیل مربوط به آنها را در احادیث رسول(ص) باید یافت؛ و قسم سوم آیاتی مشتمل بر الفاظ مشترک مابین دو یا چند معنی، که ممکن است هریک از آنها موردنظر باشد، و در مورد آنها، جز در جایی که حدیث صحیحی وجود داشته باشد، نمی‌توان به صورت جزئی اظهارنظر کرد و باید گفت: از ظاهر آیه معانی متعددی برمی‌آید که هریک از آنها می‌تواند مراد باشد و خدا دانناست که مراد او چیست. و اگر آیه مشتمل بر لفظی مشترک مابین دو یا چند معنی باشد، و دلیلی داشته باشیم که در آن مورد جز یکی از معانی مراد نیست، می‌توانیم بگوییم که مقصود همان معنی است.

استاد بزرگوار علامه ابوالحسن شعراپی نیز در ضمن درس‌ها و نوشته‌های خود کراراً بر این مطلب تأکید داشتند که اعتقاد به حق انحصاری برای ائمه(ع) در تفسیر تمامی آیات قرآن، باطل و سخیف است؛ و این دعوی که همه کتاب الهی را فقط با استفاده از احادیث و سخنان معصومین می‌توان تفسیر کرد، متعلق به اخباریان است و در نظر علمای بزرگ شیعه وزنی ندارد. بنگرید:

گروهی از مردم زمان ما بر مفسرین خرده می‌گیرند و ایراد می‌کنند و شبهاتی دارند که دفع آنها لازم است. شبهه اخباریین - شبهه اینان از دیگران قوی‌تر است و دفع آن لازم‌تر. چون دلیل آنان ظاهرپسند و عوام‌فریب است؛ و گویند: چون تفسیر به رأی جایز نیست؛ و چنانکه گفتیم، غیرمعصوم حق تفسیر ندارد، پس در کتب تفسیر غیر از روایات و احادیث معصومین را نباید آورد. و هم می‌گویند هیچ یک از آیات قرآن را ما نمی‌فهمیم و به معنی آن نمی‌رسیم و بدان احتجاج نباید بکنیم مگر موافق آن روایتی وارد باشد.

جواب این سخن را علما در علم اصول داده‌اند - مخصوصاً در رسائل استاد الفقهاء المتأخرین الشیخ مرتضی الانصاری رحمه الله، و عالم محقق مدقق الشیخ محمدحسین الاصفهانی صاحب الفصول - که ظاهر قرآن حجت است؛ و چنانکه اخباریان گویند، برای فهم معنی قرآن حاجت به روایت نیست؛ بلکه باید روایت را بر قرآن عرضه

آخر کدام عقلی می‌پذیرد که

شیخ طوسی،

از یک سو معتقد باشد که

حسن و شاگرد او،

طریقتی محمود و

مذهبی ممدوح داشته‌اند؛

و از سویی در مقام

تبیین مفاهیم قرآنی و

تشریح مقاصد کتاب خدا،

پس از ابن عباس،

بیشترین نقل قول را

نخست از حسن و سپس

از شاگردش قتاده بیاورد و

هدف او این باشد که

ورود غیرمجاز اینان

در صحنه تفسیر،

و تقابل و به تعبیر

دقیق‌تر ضدیت و

مخالفت‌شان با ائمه اهل‌بیت

را - در این سطح گسترده -

آشکار سازد و

تقطه ضعف‌شان را

برملا کند؛

داشت؛ اگر موافق قرآن است پذیرفت و اگر مخالف است بدانیم آن روایت از معصوم صادر نشده است. پس ما قرآن را می‌فهمیم، و در همه آیات، حاجت به تفسیر ماثور نداریم؛ چون تفسیر به معنی کشف چیز پنهان است؛ و آنکه (آنچه) انسان به علم بشری بفهمد مخفی نیست تا احتیاج به کشف و بیان و تفسیر باشد. باید دانست که (این) شبهه از اواخر عهد صفویه پدید آمد؛ و پیش از آن به خاطر کسی خطور نمی‌کرد و در هیچ نوشته و تالیفی دیده نشد که کسی همه قرآن را نامفهوم و متشابه پندارد و همه آن را محتاج به تفسیر معصوم شمارد. اما از این وقت (اواخر عهد صفوی) کتب فارسی اخباریان میان مردم متداول گشت؛ و شبهه آنان در ذهن عوام رسوخ یافت؛ و رد علما بر آنان در کتب علمی اصولی که به زبان عربی است، (در) میان عوام رایج نگشت. اکنون بیشتر مردم معتقدند که قرآن قابل فهمیدن نیست مگر از روی روایات؛ و از رد مجتهدین بر این عقیده سخیف خبر ندارند.

باری قرآن برای فهم و عمل نازل گردیده است؛ و ائمه (ع) مردم را به مراجعه (به) آیات قرآن امر می‌فرمودند. و اینگونه روایات (که امر به مراجعه می‌کند) از حد تواتر افزون است؛ و اگر استنباط معنی از قرآن محتاج به روایت بود خطاب یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین کفروا و یا ایها الناس - و امثال آن - همه بیهوده بود؛ و انتشار قرآن میان مردم فایده نداشت. و اگر برای فهم هر آیه محتاج روایت باشیم اکثر (اکثر آیات) غیرمفهوم می‌ماند؛ چون برای اکثر آیات قرآن تفسیری از امام وارد نیست؛ با آنکه بسیاری (از) روایات منقوله در تفاسیر، ضعیف‌الاسناد است؛ و معلوم نیست امام در مقام تفسیر بوده است یا اقتباس و تمثیل. و نمی‌دانیم روایات معتبر هم که در تفسیر می‌آورند، حقیقه از امام است یا نیست.

دیگر آنکه بسیاری از روایات تفسیری با ظاهر قرآن منافی است؛ و معانی آن برخلاف فصاحت قرآن است که نمی‌توان نسبت آن را به معصوم باور کرد؛ و اخباریان در این باب تناقضات عجیب دارند؛ بعضی سهور را از پیغمبر و امام جایز می‌دانند و از روایان اخبار جایز نمی‌دانند؛ مثلاً اگر گویی سعد بن عبدالله اشعری یاروی فلان خبر معصوم نبود و سهو کرد آشفته می‌شوند - با عصیبت شدید - و می‌گویند ما یقین داریم هر چه روایان گفتند سهو و خطا نکردند و سهو روایان به هیچ وجه ممکن نیست.

روایاتی که تمثیل به قرآن است (و) نه تفسیر، اخباریان آن را در تفسیر آیات ذکر می‌کنند مثل «وعلامات و بالنجم هم یهتدون» در روایت وارد است که النجم رسول خداست (ص) و علامات ائمه (ع). آیه سابق بر این (آیه) چنین است «والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم و انهاراً و سیلاً لعلکم تهتدون و علامات و بالنجم هم یهتدون» (سوره نحل) و امام جعفر صادق (ع) تشبیه و تمثیل فرموده است؛ یعنی پیغمبر (ص) مانند نجم است و ائمه علیهم السلام علامات. باز در آیه «ان عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهراً» وارد است که این دوازده ماه دوازده امامند، این هم تشبیه و تذکری است از عدد دوازده ماه به دوازده امام (و تفسیر نیست).

و در آیه «فسلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» از حضرت رضا (ع) نقل است که ما یمیم اهل ذکر و ما یمیم سؤال شدگان. (در حالی که) خطاب قرآن به کفار مکه است که می‌گفتند پیغمبر نباید از بشر باشد؛ خداوند می‌فرماید ای بت‌پرستان مکه! از اهل کتب آسمانی بپرسید (علمای یهود و نصاری) که آیا پیغمبران پیشین از بشر بودند یا از ملائکه؟ پس حضرت رضا (ع) سؤال از ائمه علیهم السلام را تشبیه فرمود به سؤال از علمای آنان - به جامع آنکه (با این وجه مشترک که) هر دو، سؤال از خبرگان فنی است در فن خود. این هم تفسیر نیست؛ چون خداوند کفار مکه را که در زمان پیغمبر (ص) بودند ارجاع به ائمه اهل البیت نمی‌فرماید؛ با آنکه آنها خود پیغمبر (ص) را قبول نمی‌کردند تا به امام بعد از وی چه رسد؛ و از این قبیل در قرآن و حدیث بسیار است؛ و هیچ یک را تفسیر قرآن نتوان شمرد؛ و در آن عهد مردم پیوسته در هر مقام به آیه قرآن تمثیل می‌کردند. در بعض کتب آمده است که امیرنوح سامانی با یکی از امرای باغی (و سرکش) خراسان جنگ داشت؛ و برای او نامه (ای) در تهدید (وی) نوشت. آن امیر در جواب نوح این آیت فرستاد: «یا نوح قد جادلنا فاکترت جدالنا فائتنا بما تعدنا ان کنتم من الصادقین». و نظیر این تمثیل و اقتباس بسیار است؛ و در بسیاری روایات به این معنی تصریح گردیده است؛ چنانکه در تفسیر سوره مؤمنون در آیه «و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صیغ لالکین» از علی بن ابراهیم است که شجرة زیتون مثل است برای رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع). (منهج الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعری، صص ۱۹ تا ۲۱)

در احادیث اهل بیت علیهم السلام در قضایای بسیار تمثیل به آیات کریمه کرده‌اند به تناسب - مانند «ان عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهراً»، که چون عددها ماهها دوازده است و عدد ائمه (ع) نیز دوازده، این را به آن تمثیل کرده‌اند. و ان من شیعتنا لابراهیم، یعنی ابراهیم از شیعه امیرالمؤمنین علی (ع) است؛ و گفتن این معنی هنگام شنیدن این آیت مناسب است. اینها را تفسیر نتوان شمرد که نه تفسیر مفهومی است و نه تفسیر مصداقی؛ بلکه تمثیل است - چنانکه

اشاره کردیم. (منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، ص ۲۸)

بدین‌گونه، استاد شعرایی روایاتی از ائمه نقل می‌کنند که به تصریح استاد، تمثل به قرآن و اقتباس از آن است و نه تفسیر (برخلاف آنچه اخباریان پنداشته‌اند)، سپس نمونه‌های دیگری از روایات منسوب به ائمه در تفسیر قرآن را می‌آورند و اصل نسبت روایات مزبور به آن بزرگواران را تکذیب می‌فرمایند و می‌نویسند: از تفاسیری که نمی‌توان نسبت به امام داد روایتی است درباره آیه کریمه «و جعلنا بینهم و بین القرى التي باركنا حولها قري ظاهرة سيرا و فيها ليالي و اياما آمنين».

گویند امام جعفر صادق(ع) از ابوحنیفه پرسید: معنی این آیه چیست؟ ابوحنیفه گفت مراد سیرمیان مکه و مدینه است. امام فرمود چگونه معنی این باشد با آنکه راهزن و حرامی، میان حرمین حاجیان را غارت می‌کنند و مال‌شان به تاراج می‌برند؟ ابوحنیفه گفت پس مراد چیست؟ حضرت قری را به ائمه تفسیر فرمود که هرکس از آنها پناه جوید مأمون (مصون) است از شقاوت.

با اینکه مراد از این قری آن دیه‌های آبادست که میان ملک سبا و شام بود - چنانکه در تفاسیر آمده است. (همان،

ص ۲۱)

### من می‌افزایم:

روایت مذکور و دیگر روایاتی که مراد از «قری» را ائمه می‌دانند، در تفسیر صافی (ج ۴، صص ۸-۲۱۷) آمده است؛ ولی شیخ طوسی و طبرسی، در ذیل تفسیر آیه مذکور (در سوره سبا، آیه ۱۸) هیچ یک از آن روایات را حتی قابل نقل (چه رسد به استناد) ندانسته‌اند؛ و طوسی در مقام توضیح واژه «قری» فقط دو قول نقل کرده؛ اول قول قتاده (شاگرد حسن و ناقل روایات تفسیری او) و مجاهد که مقصود از «قری» را قرای شام دانسته‌اند؛ و دومی قول ابن عباس که مراد از قری را بیت‌المقدس دانسته است (تبیان، ج ۸، صص ۹-۳۸۸) و طبرسی نیز در جوامع الجامع (ج ۲، ص ۳۴۸) فقط قول قتاده را (بدون آن که نامی از وی ببرد) در خور ذکر شمرده است. ابوالفتوح نیز (ج ۱۶، صص ۴-۶۳) در ذیل آیه مزبور، بدون هیچ ذکر از روایات ائمه(ع) نخست قول حسن را ذکر کرده که مراد از «قری» قریه‌هایی بوده که میان یمن (سرزمین سبا) و شام قرار داشته؛ و سپس اقوالی از مفسران دیگر می‌آورد؛ و از کلام او برمی‌آید که قول حسن را ترجیح می‌داده است - چنانکه استاد شعرایی نیز این قول را تأیید کرده است. حالا باز هم منتقد محقق مصر باشند که شیخ طوسی و طبرسی و ابوالفتوح و... اقوال حسن و شاگرد او قتاده را نه برای استفاده در فهم آیات قرآن بل برای بیان مخالفت آنان با ائمه می‌آوردند!

استاد شعرایی در نقد دیگر روایات تفسیری منسوب به ائمه می‌نویسند: در تفسیر صافی حدیثی است که مورچه از حضرت سلیمان(ع) پرسید با آنکه پدرت داود در شأن و مقام برتر از تو بود چگونه نامش چهار حرف است و نام تو پنج حرف؟ سلیمان در پاسخ گفت نمی‌دانم. مور گفت اگر دستوری باشد من بگویم: نام پدرت در اصل (داوی بود) (بود) وود دارویی است (که) او خود را بدین دارو علاج کرد... داوی بود به تخفیف داود شد؛ وگرنه در اصل حروف نام پدرت از تو بیش بود! این سخن را نمی‌توان به هیچ امام معصوم نسبت داد؛ چون لازم نیست هر که شأنش اجل باشد حروف نامش بیشتر باشد؛ و (داوی بود) عربی است و زبان داود عبری بود؛ و نام سلیمان در عبری، شلمه همان چهار حرف است برابر نام داود...

بالجمله اگر ضعفی در کتب تفاسیر باشد آن در تفاسیر اخباریان است که هر خبری را که نوشته بینند باور کنند؛ و پندارند هرچه به امام نسبت دهند راستی از اوست.

و از جمله تفاسیری که اخباریان بدان اعتماد بسیار دارند، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) است؛ که با مقام عصمت آن حضرت، شایسته نیست این تفسیر را بدو نسبت دهیم؛ و علامه حلی رحمه الله... گوید این تفسیر موضوع است (روایات آن جعلی) است و احادیث آن منکرات؛ و سهل بن احمد دیباجی واضح (و جعل‌کننده) کتاب است. و یکی از منکرات آن را نقل می‌کنیم تا خوانندگان بدانند سخن علامه صحیح است و بر این تفسیر هیچ اعتماد نیست.

استاد شعرایی پس از نقل قصه‌ای دور و دراز از تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) می‌نویسند: این حکایت طولانی اصلاً مجعول است... سهل دیباجی که واضح (و جعل‌کننده) این تفسیر است از تاریخ بی‌خبر بود و در وضع (و جعل) خبر ملاحظه تاریخ (را) نکرد؛ و آنها هم که این تفسیر را می‌پسندند از تاریخ بی‌خبرند؛ و سهل در وضع (و جعل) این تفسیر با عقل مردم بازی کرده است. انسان چگونه ممکن است این کتاب مفتضح را نسبت به امام معصوم دهد؟ غیر از این (نیز) مطالب برخلاف اصول مذهب و وقایع مسلمة تاریخ در آن هست. (منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، صص ۵-۲۱)

## اخبار آحاد در تفسیر، روایات تفسیری مجعول

استاد شعرایی در انتقاد از کسانی که در تفسیر قرآن، تنها منبع مجاز را روایات منسوب به ائمه می‌دانند، می‌افزایند: چنانکه در الفاظ قرآن، اخبار آحاد حجت نیست و قرائت به آن ثابت نمی‌شود، در معنی قرآن هم اخبار آحاد حجت نیست. پس اگر ما روایتی در تفسیر دیدیم از یکی از ائمه معصومین (ع)، و یقین نداشته باشیم آن قول امام (ع) است، واجب نیست قبول کنیم؛ و (آن را) در تفاسیر نقل می‌کنیم بر سبیل احتمال (که ممکن است درست باشد) مانند اقوال عامه. و خبر واحد در فروع (و احکام) برای عمل حجت است نه برای اعتقاد. تفسیر قرآن مانند اصول دین است. اخباری که در اصول دین وارد است برای قبول و تعبد نیست، بلکه برای تعلیم (و برای دعوت به تأمل) است. هر خبری که مخالف اصول مذهب شیعه و اجماع اهل بیت (ع) باشد مردود است؛ مثلاً روایتی که دلالت بر جبر و تجسم پروردگار و پشیمانی خداوند یعنی بدا - و از این قبیل - دارد قبول نباید کرد.

روایتی که یقین به صحت آن نداریم، محال است خداوند ما را به یقین بدان مکلف فرماید؛ چون تکلیف مالا یطاق از خداوند حکیم محال است و تحصیل یقین اختیاری نیست. اما برای عمل، در مسائل فقهی به خبر واحد تمسک می‌کنند؛ چون در مذهب متأخرین چاره‌ای جز عمل به خبر واحد نیست. جماعتی از اخباریان گویند (که) ما یقین داریم هر چه در کتب معتبره از ائمه نقل کرده‌اند حقیقتاً از آنها صادر گشته و هرگاه دو روایت متناقض باشد یکی را حمل بر تقیه باید کرد. این سخن البته غلط است؛ چون در روایات ما اخبار مجعول بسیار است؛ و شیخ مفید در شرح اعتقادات صدوق - و دیگران - به تفصیل بیان کرده‌اند. (چنانکه) در اخبار بسیار - در تهذیب و استبصار و کافی - آمده (است) که ماه رمضان همیشه سی روز است و هرگز بیست و نه روز نمی‌شود؛ و شیخ صدوق موافق آن فتوی داده و می‌گوید: باید از مخالفان این عقیده تقیه کرد - همچنان که از سنیان تقیه می‌کنیم. و این بنده این روایت را به پا نرزه سند مختلف شمرده‌ام؛ و روایتی با این همه اسناد البته کذب است؛ و موافق مذهب اهل سنت هم نیست تا حمل بر تقیه شود. بالجمله در اخبار موجود در کتب معتبره، حدیث مجعول بسیار داریم و نمی‌توانیم همه آنها را یقیناً از امام بدانیم. وظیفه علماست که صحیح را از سقیم تشخیص دهند...

نیز: ما یقین نداریم همه روایات واقعاً قول امام علیه‌السلام باشد؛ چون مجعول بسیار است؛ و صاحب مجمع البیان در تفسیر آیه «و منهم امیون لایعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون». (سوره بقره آیه ۷۹) گوید: «این آیه دلالت بر آن دارد که برای فهم معانی قرآن، و در مورد آنچه باید به آن علم داشت، تقلید از دیگری جایز نیست. و در ابواب دیانات، تنها نقطه اتکاء را ظن و گمان نباید قرار داد.» اما اگر روایت ائمه علیهم‌السلام به تواتر نقل شود، همه علما متفقاً بر آن اعتماد کنند و گفته دیگران را ترک نمایند.

... اما در کتب اهل حدیث روایاتی است قطعاً مجعول و غلط.

استاد شعرایی پس از نقل یک روایت تفسیری مفصل از علی بن ابراهیم، کذب بودن آن را مدلل داشته و می‌نویسند:

این روایت علی بن ابراهیم صحیح نیست. و اگر از اسرائیلیات بود، می‌گفتیم غرض از آن پند و نصیحت است و بر فرض کاذب (کذب) باشد باکی نیست؛ اما چون نسبت به امام معصوم داده‌اند خواننده آن را حمل بر حقیقت می‌کند. و اهل حدیث معتقدند سخنان معقول و مدلل را در توحید و معارف و حقایق که دلیل بزرگ حقانیت امیرالمؤمنین و ائمه (ع) است ترک باید کرد؛ و این اخبار ضعیف و مخالف با تواریخ مقطوع (قطعی) و متواتر را که موجب سخریه ملاحظه و استهزای دشمنان اسلام است سخت باید چسبید (و کل حزب بمالدهم فرحون) و علامه (ره) در تذکره فرماید: یکی از انواع حدیث مجعول آن است که ملاحظه عمداً وضع کردند تا موجب تنفر مردم از دین گردد.

اگر گویی علی بن ابراهیم را علمای رجال موثق شمارند و بر او اعتماد کنند و او استاد شیخ کلینی است؛ گوییم او را موثق شمارند و البته موثق است؛ اما معصومش شمارند. شاید بسیاری از ابدال و او تاد و بزرگان علم تفسیر از تاریخ بیخبر باشند و مجعولات را سهواً صحیح پندارند. و از جمله ملحدان که حدیث جعل می‌کرد سیاری است کتابی در قرائت نوشته است و در آنجا گوید (که) حضرت امام جعفر صادق (ع) یکی از آیات قرآن را، و لقد نادانا نوح، غلط خواند، به نصب نوحا، با اینکه فاعل است و باید به رفع قرائت کند. راوی عرضه داشت یا بن رسول الله کاش چندی علم نحو میاموختی تا قرآن را غلط نخوانی! آن حضرت فرمود «دعنی من سهکم» این سخنان بیهوده را واگذارید...

محدثان گویند این اخبار را قبول باید کرد؛ (و) آن را در مستدرک الوسائل ذکر کرده است؛ و امروز بسیاری (از) مردم بی‌بصیرت، به سخنان بیهوده جهال فریفته شده‌اند. این بحث را برای هدایت آنان آوردیم؛ و تطویل کردیم تا بدانند (که) در روایات و اخبار، صحیح و سقیم و مجعول و اصیل هر دو هست؛ اگرچه سقیم اندک باشد باز عالم

متبحری باید که آنها را تمیز دهد؛ و آنکه ورزیده نیست در علم روایت، و تشخیص مجعول نمی‌دهد، نباید از دانشمندان ورزیده بی‌نیاز گردد؛ و شاید حدیثی مجعول را معتمد خود قرار دهد و به ضلالت افتد؛ و اگر در کتابی یک روایت مجعول باشد، برای رفع اعتماد عوام کافی است. (منهج‌الصادقین، ج ۱، مقدمه استاد شعرایی، صص ۵-۳۱)

یادآوری - سیاری نامبرده، ابوعبدالله احمد بن محمد بن سیار است که رجال‌شناسان شیعی همچون نجاشی و شیخ طوسی و علامه حلی وی را ضعیف‌الحديث و فاسد‌المذهب خوانده‌اند؛ و روایات او را درخور طرد و اعراض و مشتمل بر غلو و تخلیط شمرده‌اند و با این حال، روایات بسیاری به نقل از وی در کتب معتبره - تهذیب، کافی، استبصار - آمده است. (جامع‌الرواة، محمد اردبیلی غروی حائری، ج ۱، ص ۶۷؛ رجال نجاشی، ص ۸۰؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۱)

### شبهه علامه طباطبایی

نکته دیگر در مورد احادیث ائمه که آنها را تفسیر پنداشته‌اند این که: کثیری از آنها - به تصریح علامه طباطبایی - در حقیقت تفسیر نیست و «جری» و تطبیق است؛ و لذا ایشان حدود ۲۰۰ فقره از احادیث مزبور را حاضر نشده است در المیزان ذکر کند. زیرا آنها را تفسیر - به معنی دقیق کلمه - نمی‌شمرده است (المیزان، ج ۱، ص ۴۲)

### سخنی از استاد مطهری

استاد مطهری در آنجا که به تخطئه اخباریگری می‌پردازد می‌نویسد: همه افکار اخباریگری که در حدود دو بیست سال کم و بیش سیادت کرد، از مغزها بیرون نرفته؛ الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کار نباشد جایز نمی‌دانند. جمود اخباریگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند (مرجعیت و روحانیت، مقاله اجتهاد در اسلام، ص ۴۶)

باری این ادعای منتقد محترم که پیروان امیرمؤمنان (ع) «به خود این اجازه را نمی‌دادند که اساساً وارد تفسیر قرآن شوند.» و «حضور گسترده حسن در تفاسیر نقطه ضعف اوست» و چون حسن «وارد تفسیر شده»، پس در مقام تقابل و ضدیت و مخالفت با اهل بیت بوده و علمای ما اقوال او را برای بیان همین تقابل و ضدیت و مخالفت آورده‌اند، ادعایی سخیف است که با هیچ مبنایی قابل توجیه نیست؛ و شبهه مفسران ما در چگونگی عرضه آراء تفسیری حسن و پاسخ به ایرادات وارد بر آنها نیز این دعوی را تکذیب می‌کند.

### شبهه مفسران ما در چگونگی عرضه اقوال تفسیری حسن و پاسخ به ایرادات وارد بر آنها

«شیخ طوسی و طبرسی آیه ۲۱۳ از سوره بقره را چنین معنی می‌کنند: «مردمان بر آئینی واحد بودند.» سپس در مورد این که آیین مزبور چه بوده، دو قول را ذکر می‌کنند؛ یکی از حسن وجبایی که می‌گفتند آیین مزبور کفر بوده است؛ و دیگری از قتاده و ضحاک که می‌گفتند آیین حق بوده است. آن‌گاه این ایراد را به قول اول می‌گیرند که «اگر ما بپذیریم که هیچ روزگاری خالی از حجت نبوده و نیست، چگونه می‌توان آیه را به این معنی گرفت که در مقطعی از روزگار، همه مردم بر آئین کفر بوده‌اند؟» و خود پاسخ می‌دهند که: معنای آن قول این است که اکثریت مردم بر آئین کافران بوده‌اند؛ و این امر منافاتی با وجود حجت مؤمن ندارد؛ زیرا که حجت، اگر منحصر به یک فرد یا گروهی کوچک باشد، به دلیل ترس و برای تقیه، نمی‌تواند ایمان خود را آشکار کند؛ و در آن هنگام، آنچه در میان همه مردم ظهور دارد کفر است؛ و به این ترتیب می‌توان آیین اقلیت را ندیده انگاشت؛ و آیین اکثریت را که در همه جا ظاهر است با این عبارت بیان کرد: مردمان بر آئینی واحد بودند. (تبیان، ج ۲، صص ۱۹۴؛ مجمع‌البیان، چاپ صیدا، ج ۱، ص ۳۰۶)

یادآوری - قولی را که شیخ طوسی و طبرسی به حسن نسبت داده‌اند، و سخن آن دو در دفع ایراد وارد بر آن، مضمون روایتی منسوب به امام صادق (ع) است که عیاشی آورده است (بنگرید به: المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۲، ص ۱۴۲) و اینکه شیخ طوسی و طبرسی در تفسیر آیتی از قرآن، روایت منقول از امام (ع) را ندیده گرفته، و به جای آن قول حسن را آورده و ایراد وارد بر آن را دفع کرده‌اند، درست برخلاف این ادعای منتقد دانشمند است که: مفسران ما اقوال حسن را در کنار روایات تفسیری ائمه می‌آوردند تا مغایرت و مخالفت آراء وی با روایات آن بزرگوران مسجل گردد!

«ملاً فتح‌الله کاشانی نیز در ذیل آیه مزبور می‌نویسد: صاحب مجمع در تفسیر این آیه فرموده که: علما را در معنای امت واحده اختلاف است. از ابن عباس - در یکی از دو روایت منقول از او - و از حسن وجبایی روایت کرده‌اند که: معنی آیه این است که: همه مردم متفق بودند بر کفر؛ و در این نیز اختلاف کرده‌اند که اتفاق همه مردمان بر کفر در چه زمان بوده؟ حسن گفته که آن، زمان مابین آدم و نوح است؛ و بعضی دیگر گفته‌اند بعد از زمان نوح بوده

تا زمان بعثت ابراهیم و پیغمبران دیگر؛ و جمعی دیگر بر آنند که هنگام بعثت همه پیغمبران، همه کافر بوده‌اند؛ و این غیر صحیح است؛ زیرا که حق تعالی بسیاری از پیغمبران را مبعوث گردانید بر مؤمنان؛ اگر گویند چگونه جایز باشد که همه مردمان کافر بودند؟ و حال آن که جایز نیست که حق تعالی تخلیه ارض نماید از حجت حق بر خلقان؟ گوئیم می‌تواند بود که حق منحصر بوده باشد در یک کس یا در جماعت قلیله که ممکن نبوده باشد ایشان را اظهار دین به جهت خوف و تقیه؛ و هیچ کدام (هیچ کس) اقتدا به ایشان نکرده باشند - به جهت غلبه کفار. (منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۸۵-۶)

یادآوری: چنانکه می‌بینید، فتح‌الله کاشانی نیز پس از نقل سخنی از حسن، ایراد وارد به آن را مطرح و سپس در مقام دفع ایراد مزبور برمی‌آید.

### منابع آراء تفسیری حسن

آنچه را حسن به عنوان تفسیر عرضه کرده، در بسیاری از موارد، مأخوذ از متن قرآن و احادیث نبوی و علوی و اقوال صحابه بزرگوار و مورد اعتماد است؛ و اگر منتقد محترم، یک نگاه به کتابی که در مقام نقد آن هستند می‌افکنند، در ص ۷۴ این جمله را می‌خوانند: حسن علاوه بر تفسیر قرآن به قرآن که استفاده از آیاتی برای تفسیر آیات دیگر باشد، در تفسیر نصوص قرآن و توضیح احکام آن، پیاپی از احادیث قدسی و نبوی و اقوال صحابه و تابعین سود می‌جسته؛ و در میان صحابه نیز کسی که بیش از همه به اقوال او در تفسیر استناد می‌جوید، امام علی (ع) و ابن عباس است. همان ابن عباس که علمای بزرگ شیعه وی را با عناوینی همچون حبر الامه (دانای امت)، حبر الائمة (دانای امامان)، ترجمان القرآن، نخستین کسی که در علم تفسیر مطالبی املا کرد، رئیس المفسرین، از شاگردان خاص امام علی (ع) و... ستوده‌اند (تأسیس الشیعة، سیدحسن صدر، ۳۲۲؛ اعیان الشیعة، سیدمحسن امین، ج ۸، صص ۶-۵۵) و روایت کرده‌اند که او قرائت قرآن را از امام علی (ع) و ابی بن کعب صحابی بزرگوار فراگرفت (تأسیس الشیعة، ص ۳۴۱) و امام علی (ع) یک شب تا به صبح، تفسیر سوره حمد را به او تعلیم می‌فرمود (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۱) و پیامبر (ص) در حق او چنین دعا کرد: اللهم فقهه فی الدین وانتشر منه و علمه التأویل (خدایا او را در دین فقیه گردان و دین را از ناحیه او منتشر کن و علم تأویل قرآن را به او بیاموز) و از او روایات تفسیری بی‌شماری نقل شده (همان، ص ۱۵۴؛ نیز تأسیس الشیعة، ص ۳۲۲) و بزرگترین محدث و رجالی معاصر شیعه می‌نویسد: اگر گفته شود که پس از پیامبر (ص) و دوازده امام (ع) و حمزه و جعفر بن ابیطالب، ابن عباس برترین مردان مسلمان است سخنی به جاست (قاموس الرجال، محمدتقی تستری، ج ۶، ص ۹۱-۴۹۰) باری چنین مردی استاد حسن در علم تفسیر بوده و حسن در مسجد بصره تفسیر قرآن را از محضر او فراگرفته و درباره او گفته: ابن عباس را از قرآن جایگاهی است. بر منبر بالا رفت و سوره بقره را خواند و حرف حرف آن را تفسیر کرد. پیامبر (ص) درباره او دعا کرد که خدا تأویل قرآن را به او بیاموزد (حسن بصری، صص ۸-۲۷۷)

حسن به واسطه قیس بن عباد و کمیل بن زیاد نیز - که منتقد محترم از دومی با تجلیل یاد کرده - از امیرمؤمنان روایت نموده است (همان، ص ۲۸۲، ۳۸۲) و سیدمرتضی علم‌الهدی - یکی از سه عالم بسیار بزرگ شیعی - ضمن ستایش‌های فراوان از حسن تصریح می‌کند که «تمام اندرزها و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معناً و دست کم معناً - برگرفته از کلام امیر مؤمنان (ع) است (امالی، سیدمرتضی، ج ۱، ص ۱۵۲)

### جایگاه احادیث و اقوال حسن در کتابهای معتبر شیعه

بسیاری از احادیثی را که حسن نقل کرده، علمای بزرگ شیعه همچون شیخ طوسی، شیخ مفید، شریف رضی، ابن شهر آشوب، سیدبن طاووس ملافتح‌الله کاشانی، در کتاب‌های معتبر آورده‌اند (حسن بصری، صص ۲۹۵-۳، ۳۳۲-۳۳۶، ۳۴۰-۳۴۹) و حتی شیخ صدوق ابن بابویه - یکی از سه محدث بزرگ شیعی - آنچه را حسن نه در مقام نقل حدیث بلکه در مقام دفاع از خود بر زبان رانده، در کتابی که برای ارائه احادیث شیعه املا کرده آورده؛ و این حاکی است که آنچه را حسن در تقریر اعتقادات شخصی خود گفته، صدوق در ردیف احادیث شیعه می‌داند (حسن بصری، ص ۳۳۱) و پس از همه اینها از منتقد محترم دعوت می‌کنیم که:

اولاً نگاهی بیاندازند به سخنان و احادیثی که حسن از امامان اهل بیت و بزرگان شیعه از صحابه و تابعین - یا در ستایش ایشان و نکوهش مخالفان آنان - نقل کرده و قسمت‌هایی از آنها در کتاب حسن بصری آمده است. ثانیاً بگردند و در طبقه تابعین که حسن از آنان بوده، کسانی را بیابند که به اندازه وی در نقل این گونه سخنان و احادیث اهتمام نموده باشد؛ و اگر نتوانستند، برای ما روشن کنند که فردی با این همه اهتمام در نشر مناقب و معارف امامان و پیشروان شیعه و نکوهش مخالفان ایشان را چگونه می‌توان در مقابل اهل بیت فرض کرد و هدف بزرگانی

باری جای این سؤال از

منتقد محقق هست که

چگونه ابن عربی را

برای گام نهادن

به صحنه تفسیر

تخطئه نمی‌کنند و

خود نیز در مقام

تفسیر و توجیه آراء

تفسیری وی هستند؛

ولی حسن را

به خاطر همین جرم

نکوهش می‌کنند؟

همچون شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی و ابن ادریس و ملا فتح‌الله کاشانی از نقل اقوال وی در سطحی بسیار گسترده (بیش از صدها مورد) را صرفاً نشان دادن مقابله و مخالفت او با اهل بیت قلمداد کرد؟ آن هم بدون آنکه اشاره‌ای به این مخالفت کرده باشند؟ و بلکه با تصریحات مکرر به این که قول و روایت منقول از او، با آنچه از امامان اهل بیت رسیده یکی است یا اخبار ما و مذهب مختار شیعه نیز آن را تأیید می‌کند؟ چنانکه:

در مقدمه کتاب تبیین تألیف شیخ طوسی (ج ۱، ص ۲۰) تعریفی برای مثنائی از قول ابن عباس (که جایگاه والای او در عالم تشیع تردیدی نیست) و تعریف دیگری از قول حسن بصری آمده، و تصریح شده که آنچه در احادیث ما روایت شده، همان قول حسن است.

نیز شیخ اقوال مختلفی را در معنی «الم» و دیگر حروف مقطعه نقل می‌کند و بهترین قول را قول حسن می‌داند که معتقد بوده این حروف، نام‌های سوره‌ها هستند (ج ۱، صص ۸-۴۷).

در تفسیر آیه «فمن تطوع خیراً» روایتی از ابن عباس و روایت دیگری از حسن نقل و تصریح می‌کند که روایت دوم فایده‌اش اعم است (ج ۲، ص ۱۱۹).

حسن را از کسانی می‌شمارد که با استدلال به آیه «لاتدرکه الابصار» عقیده شیعه را که مبتنی بر نفی رؤیت باری تعالی و مخالف با عقیده عامه اهل سنت است تأیید می‌کردند (ج ۴، ص ۲۲۶) و آیه «و الی ربها ناظره» را به معنی نظر به ثواب و پاداشی که خدا می‌دهد گرفته‌اند و نه نظر به خدا (ج ۱۰، ص ۱۹۹) چنانکه به نوشته ابوالفتوح (ج ۲۰، ص ۵۶) نیز حسن واژه ناظره را - بر وفق شیعه و برخلاف اهل سنت - از ریشه نظر به معنی انتظار می‌دانسته (نه به معنی رؤیت خدا).

نیز شیخ در تفسیر آیه نخست از سوره اسراء، با چشم‌پوشی از تمام روایات مفصلی که از طریق شیعه در باب معراج رسول (ص) رسیده، تنها روایت نسبتاً مفصلی را که درخور ذکر شمرده روایتی از حسن است (تبیین، ج ۶، ص ۴۴۶) و در تفسیر آیه ۱۹۸ از سوره بقره، قولی را از ابن عباس و حسن و شاگرد او قتاده نقل می‌کند و می‌گوید: روایات امامین همامین باقر و صادق علیهما السلام نیز این قول را تأیید می‌کند (تبیین، ج ۲، ص ۱۶۶)؛ و بنگرید به: حسن بصری، ص ۳۳۹ - متن و پاورقی - با ارجاع به ۱۵ مورد در تفسیر تبیان - تنها از مجلد ۳ و ۲ - و ص ۳۴۴ - متن و پاورقی - با ارجاع به ده مورد از منتخب التبیین، از ابن ادریس - تنها از مجلد اول - و صص ۵۰ - ۳۴۹ - متن و پاورقی - با ارجاع به موارد متعدد از منهج الصادقین تألیف ملافتح‌الله کاشانی) و بگذریم از سخنان ستایش‌آمیز بزرگان نامبرده درباره شیوه تفسیری حسن یا عملکردهای شجاعانه او (بنگرید به تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۶ منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۰-۳۳۹؛ مسالک الافهام الی آیات الاحکام، فاضل جواد، صص ۹ تا ۲۶).

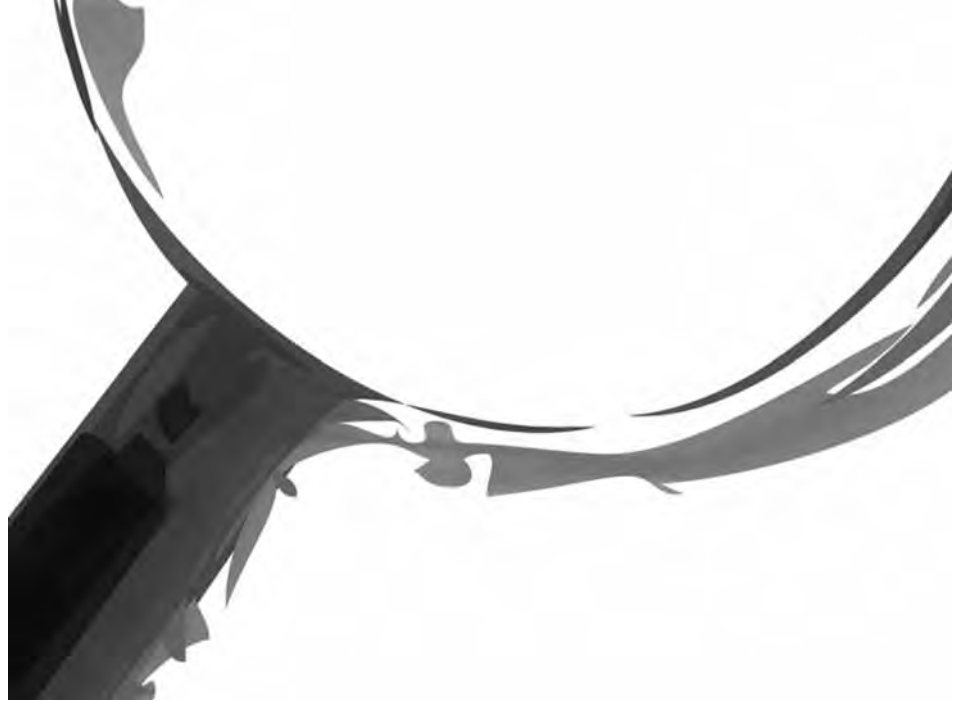
### شاهد منتقد محقق بر مخالفت حسن با اهل بیت (ع)

در برابر همه شواهد معتبری که آوردیم، منتقد محترم در تمام کتاب‌های تفسیر گشته‌اند و با هزار زحمت موردی را یافته‌اند که به پندار ایشان حکایت از اعتقاد شیخ طوسی به مقابله و مخالفت حسن با ائمه علیهم السلام را دارد. فرموده‌اند: به عنوان مثال در جلد ۸ مجمع‌البیان در ذیل آیه شریفه «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم سابق بالخیرات» ایشان در اینجا اقوال مختلف را نقل می‌کند:

«اختلف فی ان ضمیر فی منهم الی من يعود اختلف الی قولین احدهما انه يعود الی العباد و تقدیر الکلام فمن العباد ظالم و روی نحو ذلک عن ابن عباس و الحسن و قتاده و اختاره المرتضی قدس الله روحه من اصحابنا.» اولاً بین حسن بصری و مرتضی و اصحاب تفکیک کرده است. دوماً قول این افراد درباره اهل بیت را می‌آورد: «و رووا اصحابنا ان مسیر بن عبدالعزیز عن صادق انه قال» آنها این موارد را به همه امت تفسیر کرده‌اند در حالی که اهل بیت، این موارد را فقط در مورد خود صادق می‌دانند. عین این مسأله نیز در تفسیر ابوالفتوح آمده است؛ مفسر قول امام صادق (ع) و علی بن موسی الرضا (ع) را بعد از قول همه مفسران نقل کرده است؛ و بیان این مسأله بدین جهت است که حضوری جدی حسن بصری در تفسیرات روشن شود. حسن بصری اقوال اهل بیت را بیان می‌کند؛ و به عنوان فردی در نظر گرفته می‌شود که در مقابل اهل بیت قرار دارد؛ چنانچه در برخی از روایات که درباره وی آمده، بدین مطلب اشاره شده که اقوال حسن بصری در کنار سایر تفاسیر عامه، ذکر شده است.

**پاسخ:** سبحان الله العظیم! آیا راستی منتقد محترم بر این پندارند که مفسران بزرگ شیعه (طوسی، طبرسی، ابوالفتوح) با ذکر دو روایت از امامین صادق و رضا علیهما السلام در تفسیر این آیه، در کنار قولی از حسن بصری، خواسته‌اند ثابت کنند که حسن «در مقابل اهل بیت قرار دارد» و مخالفت او با ائمه اهل بیت را مسجل نمایند؟ اگر چنین تصویری دارند، باید به خاطر استنباط و ارائه چنین نکته بدیعی به حضرت ایشان تبریک گفت؛ و البته ایشان





عنایت نفرموده‌اند که در همان متنی که نقل کرده‌اند، همان قولی که از حسن بصری نقل شده و به تصور ایشان هدف از نقل آن، بیان تقابل و مخالفت حسن با امامان است، آری همان قول، به ابن عباس و سیدمرتضی علم الهدی نیز نسبت داده شده است؛ همان ابن عباس که اشاراتی به جایگاه بی‌نظیر او در عالم تشیع داشتیم؛ و همان سید مرتضی که نسب پدر او با همان تعداد واسطه به امام کاظم (ع) و امامان قبلی می‌رسد که نسب امام عصر (ع) می‌رسد؛ و خود او محضر کسانی را درک کرده که دوره غیبت صغری و احتمالاً محضر نواب خاص امام عصر (عج) را درک کرده‌اند (از جمله پدر خود وی) و از حسین برادر شیخ صدوق که همچون برادرش در دوره غیبت صغری به دعای امام (ع) متولد شده روایت می‌کند؛ و به گفته سیدبحرالعلوم: «سرور علمای شیعه، و پس از امامان پاک، از همه کس برتر بود؛ و دانش‌هایی را در وجود خود فراهم آورد که هیچ کس به آن دست نیافت؛ و از فضائلی برخوردار بود که او را از همگان ممتاز گردانید. علمای مخالف و موافق به تقدم وی بر همه علمای متقدم و متأخر معترف‌اند (مفاخر اسلام، علی دوانی، ج ۳، صص ۴-۲۷۳) در این حال آیا می‌توان گفت که طوسی و طبرسی و ابوالفتوح، با انتساب نظریه‌ای به ابن عباس و سیدمرتضی، و در کنار آن، نقل دو روایت از امامین صادق و رضا علیهما السلام، خواسته‌اند مخالفت ابن عباس و مرتضی با امامان را نشان دهند؟ آیا هیچ عاقلی این استدلال را می‌پذیرد؟ اگر نمی‌پذیرد، پس در این مورد چه تفاوتی میان حسن با دو بزرگوار نامبرده؟ مگر نه این که نظریه به قول شما مخالف با روایت امامین هم‌امین را طبرسی - یک جا و در ضمن یک جمله - به هر سه تن مزبور نسبت می‌دهد؟ در این صورت چگونه می‌توان از میان هر سه، فقط حسن را به مخالفت با ائمه متهم و به این جرم محکوم کرد؟ باری هر پاسخی که منتقد دانشمند برای توجیه مخالفت ابن عباس و سیدمرتضی با حدیث معصوم (و پناه بر خدا از این نسبت!) داشتند، عین آن پاسخ را می‌توان به سود حسن نیز عرضه کرد؛ و چه زیباست کلام امام هادی (ع) در این مقام: فان کان ذلک جائزاً فهذا جائز! (بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۲، ص ۱۴)

### پاسخ‌هایی دیگر به منتقد محترم

منتقد محترم که برای مستندسازی علیه حسن به تفسیر ابوالفتوح مراجعه کرده‌اند معلوم نیست چرا در ذیل همان آیه نخوانده‌اند که: از امیرالمؤمنین علی روایت کردند که او گفت - چون او را از این آیت پرسیدند گفت - ظالم آن است که از مال ظالمان عطا ستاند؛ و مقتصد آن است که منکر باشد به دل و زبان؛ و سابق آن است که به تیغ بیرون آید، امر معروف کند و نهی منکر (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۶، ص ۱۱۰) که در این روایت نیز - مانند قولی که به حسن نسبت داده شده - هیچ اشاره‌ای به این که مراد از آیه، اهل بیت است نشده؛ و همان ایرادی را که منتقد محترم در این مورد به حسن گرفته‌اند، به این روایت نیز می‌توان گرفت؛ و هر پاسخی که ایشان به ایراد وارد بر این روایت بدهند، همان پاسخ را حسن نیز می‌تواند بدهد.

نیز در حدیثی از امام صادق (ع) در تفسیر این آیه، بدون ذکری از نزول آن در شأن اهل بیت، هر سه دسته مذکور در آیه را به گونه‌ای مجمل معرفی و ویژگی‌های هریک را بیان فرموده‌است: ظالم کسی است که پیرو هوای نفس خود باشد و گرد نفس خود بگردد؛ و مقتصد کسی است که مشغول تزکیه قلب خود باشد و گرد قلب خود بگردد؛ و سابق کسی است که طالب پروردگار خود - عز و جل - باشد و گرد حریم او بگردد؛ و هر چه را جز اوست فراموش کند

و هیچ مقصدی جز او نداشته باشد. (معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۰۴؛ المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۷، صص ۴۹-۵۰) باری همان ایرادی را که منتقد محقق به حسن گرفته‌اند (عدم ذکر نزول آیه در شأن اهل بیت) به این دو حدیث که یکی از امام علی(ع) و دیگری از امام صادق(ع) است نیز می‌توان گرفت، و هر پاسخی را که بر ایراد مزبور بدهند، حسن نیز می‌تواند داد.

علاوه بر این، به گونه‌ای که ابوالفتوح نقل کرده (ج ۱۶، ص ۱۱۱) نظر حسن در تفسیر آیه آن است که: «ظالم لنفسه، اصحاب المشأمة باشند؛ و مقتصدان اصحاب المیمنه؛ والسابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند.» که در این روایت حسن، و شاید در دو روایتی که از امام علی(ع) و امام صادق(ع) نقل کردیم، سابقون به گونه‌ای مجمل معرفی و ویژگی‌های آنان بیان شده؛ و در احادیثی که قول حسن را مخالف آنها شمرده‌اند، ارائه مصادیق است؛ و میان این دو (۱. معرفی اجمالی و بیان ویژگی‌ها، ۲. ارائه مصادیق) تباین کلی نیست که بتوان دلیل بر مخالفت گرفت؛ و اگر هم باشد، این گناهی است که در شهر شما نیز کنند! و پیش از حسن ابن عباس و پس از او شریف مرتضی عین این گناه را کرده‌اند! و اگر ارتکاب چنین گناهی از ناحیه ابن عباس و شریف مرتضی - با جایگاه عظیم و استثنایی آن دو در عالم تشیع و پیوند استوار آن دو با اهل بیت - قابل عفو باشد، به طریق اولی از حسن که فاقد چنان جایگاه و بی‌بهره از چنان پیوندی بوده قابل عفو است.

به هرحال جالب است که منتقد محترم، به دلیل عجله برای محکوم کردن حسن، اقلان کرده برای آنچه مخالفت حسن با حدیث امام معصوم می‌نامد، چنان نمونه‌ای بیاورد که شخصیت‌های بزرگی مانند ابن عباس و شریف مرتضی را در معرض اتهام به مخالفت با حدیث قرار ندهد. این فقیر نیز خدا را سپاسگزارم که ایشان با چنین حربه‌ای وارد میدان شدند که به راحتی بتوان حربه را به سوی خودشان بازگردانید؛ و اگر نمونه‌ای ذکر می‌کردند که بر مبنای آن، نمی‌شد شخصیت‌هایی مانند ابن عباس و مرتضی را محکوم کرد، این ناچیز برای یافتن نمونه‌ای که شخصیت‌های مزبور را هم - در کنار حسن - بتوان با آن محکوم کرد، چقدر باید کتب تفسیر را زیر و رو می‌کردم!

از منتقد محقق محترم نیز تشکر می‌کنم که با عرضه این گونه مستندات، کار پاسخگویی را برای من آسان کردند؛ و آنچه را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند علیه خودشان است؛ و حکایت از آن دارد که ایشان، حتی آنچه را به عنوان دلیل خود عرضه می‌کنند، نمی‌توانند در آن بیاندیشند و جوانب مختلف آن را بسنجند؛ و نمی‌دانند که روایات تفسیری غیرمتواتر، حتی اگر سلسله سند متصل و صحیح داشته باشند - که قریب به اتفاق آنها نیز فاقد آنند - خبر واحدند؛ و هیچ خبر واحدی افاده علم و یقین نمی‌کند و در مقام تفسیر و تبیین آیات قرآن، تنها مفید ظن است؛ و یک معنی و مفهوم قطعی و تردیدناپذیر نمی‌توان از آن به دست آورد. چنانکه شیخ طوسی می‌نویسد: «ولایقبل فی ذلک خبر واحد، خاصة اذا كان مما طریقه العلم، و اما طریقه الاحاد من الروایات الشارده و الالفاظ النادرة فانه لا یقطع بذلک، ولایجعل شاهداً علی کتاب الله؛ و ینبغی ان یتوقف فیه و یدکر ما یحتمله و لا یقطع علی المراد منه بعینه؛ فانه متی قطع بالمراد کان مخطئاً و ان اصاب الحق - کما روی عن النبی(ص) - لانه قال تخمیناً و حدساً ولم یصدر ذلک عن حجة قاطعة و ذلک باطل بالاتفاق» (تبیان، ج ۱، صص ۶ و ۷ و ۸؛ ج ۹، صص ۴-۳۴۳؛ ج ۵، صص ۳۲۲؛ ج ۶، صص ۴۷۷) و بزرگانی مانند شریف مرتضی، ابن ادریس، طبرسی، ابن زهره، ابوالفتوح و ابن براج، در استنباط احکام فقهی نیز خبر واحد و غیرمتواتر را حجت نمی‌دانند؛ و سیدمرتضی رساله جداگانه‌ای در ابطال عمل به اخبار آحاد نوشته و معتقد است که در مذهب شیعه، اعتقاد به بطلان عمل به خبر واحد، با اعتقاد به بطلان عمل به قیاس در یک مرتبه است (کفایة الاصول، آخوند خراسانی، صص ۹-۳۳۸، مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، صص ۶ و ۷) چه رسد که پاره‌ای از روایات تفسیری منسوب به ائمه(ع) نیز با یکدیگر ناسازگار است؛ و پاره‌ای دیگر از آنها را علمای بزرگ شیعه مردود شمرده‌اند (برگردید به آنچه از استاد شعرایی در تخطئه پاره‌ای از روایات تفسیری منسوب به ائمه آوردیم) یا دست‌کم با قول مشهور و مقبول در میان ایشان مخالف است - چنانکه در تبیان (ج ۲، صص ۲۷۵) و مجمع البیان (ج ۱ و ۲، صص ۵۹۹ و ۶۰۰) و منتخب التبیان (ج ۱، صص ۸۸) بنا به روایاتی از پیامبر(ص) و امام علی(ع) و ابن مسعود و ابن عباس و حسن و قتاده، مراد از صلاة وسطی نماز عصر است (نظریه مختار سیدمرتضی) و به روایتی دیگر از زیدین ثابت و عبدالله بن عمر و امامین ششم(ع) و هفتم(ع)، مراد از آن نماز ظهر است. و به روایتی دیگر که پاره‌ای از آیات قرآن آن را تأیید می‌کند و از ابن عباس و جابر - هر دو از صحابه مقدس رسول(ص) در نظر شیعه - نقل شده، مراد از آن نماز صبح است. و بنا به نظریه‌ای که مفسران متقدم به آن توجه نکرده‌اند ولی شیخ طوسی، توجیه آن را با عنوان «وجه ملیح» ستوده، مراد از آن نماز جماعت است. و بنا به نظریه‌ای که طبرسی، شأن نزول آیه را دلیل آن شمرده، و به روایتی از امام علی(ع) مستند نموده، مراد از آن نماز جمعه در روز جمعه و نماز ظهر در روزهای دیگر است (نظریه مختار بسیاری از علمای شیعه) و بنا به نظریه‌ای که مستند به روایتی از رسول(ص) است، مراد از آن نماز عشا است.

آنچه را حسن  
به عنوان تفسیر  
عرضه کرده،  
در بسیاری از موارد،  
مأخوذ از متن قرآن و  
احادیث نبوی و  
علوی و اقوال  
صحابه بزرگوار  
و مورد اعتماد  
است.

(نیز بنگرید به سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۴۳)

نیز در ذیل آیه ۲ از سوره آل عمران، قرائتی را به پیامبر (ص) و امام صادق (ع) نسبت می‌دهند (القیام به جای القیوم) که برخلاف مشهور است (مجمع‌البیان، طبرسی، ج ۱ و ۲، ص ۶۹۴).

با این تفصیل، خیلی عجیب است که بیابیم و حسن را به این دلیل محکوم کنیم که چرا درست یا غلط، از کلام او استنباط شده است که در تفسیر آیه‌ای از قرآن، نظریه‌ای متفاوت با آنچه از فلان خبر واحد برمی‌آید دارد. آن هم روایتی که بزرگانی مانند ابن عباس و سیدمرتضی آن را ندیده گرفته و با صرف نظر از آن، در تفسیر آیه قرآن، قولی همانند قول حسن را اختیار کرده‌اند. نیز این برخورد را مقایسه کنید با شیوه شیخ الطایفه طوسی که در تفسیر حدیث رسول (ص) در باب ظُهر و بطن هر آیه، چهار قول نقل کرده است:

۱- قولی که در احادیث منقول از امامان معصوم منعکس است.

۲- قولی که از ابن مسعود حکایت کرده‌اند.

۳- قولی که طبری ذکر کرده و بلخی (از پیشوایان معتزله) برگزیده است.

۴- قول حسن بصری

آن گاه به جای اینکه سه قول اخیر را مردود بشمارد و فقط بر قول اول که در احادیث ائمه منعکس است مهر تأیید بزند، همه وجوه مزبور را در کنار هم ذکر می‌کند و صحت جملگی آنها را محتمل می‌شمارد. (تبیان، ج ۱، ص ۹)

نیز ملافتح‌الله کاشانی، روایات حاکی از نزول آیه «و من الناس من یشری نفسه» در شأن امیرمؤمنان (ع) را نقل و در عین حال تصریح می‌کند که این آیه در «نزد حسن (دارای معنایی) عام است و شامل هر مجاهدی که فی سبیل‌الله جهاد کند (می‌شود)» و استاد شعرایی در ذیل سخن او می‌نویسند: نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین (ع) منافی آن نیست که مفاد آیه عام باشد چنانکه - در ضد آن - نزول آیه «ان جائکم فاسق» در شأن ولید، منافی عموم حکم نسبت به هر فاسق نباشد. (منهج‌الصادقین، ج ۱، صص ۹-۴۷۵)

ایضاً در این مورد برگردید به آنچه - در همین مقاله - از نوشته استاد علامه شعرایی نقل کردم؛ و دال بر آن بود که روایات منقول از ائمه در تفسیر قرآن، اگر به حد تواتر نرسند، فقط افاده ظن و گمان می‌کنند و نه یقین؛ و از این حیث، تفاوتی میان آنها و اقوال مفسران دیگر نیست و نباید تعبداً آنها را پذیرفت. بلکه باید آنها را - در کنار اقوال مفسران دیگر - مورد مطالعه و مذاقه و تأمل قرار داد؛ و هر کدام را، خواه از روایات منسوب به معصومان و خواه از اقوال دیگران که - بر پایه مبانی دینی و عقلی و سیاق آیات - به نظر درست آمد، همان را اختیار کرد.

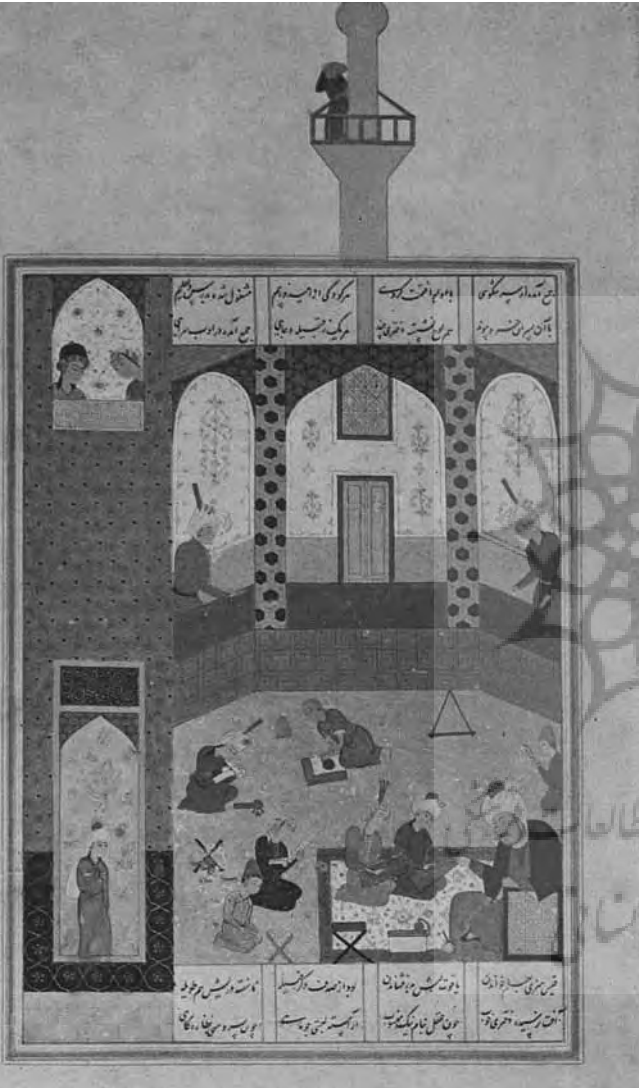
### یک استنباط بدیع دیگر از منتقد محترم

منتقد دانشمند، از این که طبرسی بین حسن و «اصحابنا: علمای ما» تفکیک کرده و او را مشمول دعای قدس‌الله روحه نساخته، استنباط فرموده‌اند که پس حسن در نقطه مقابل و مخالف علمای ما قرار دارد. در حالی که:

اولاً اگر این استدلال را بپذیریم، باید بگوییم ابن عباس نیز که طبرسی نام وی را در کنار نام حسن و جدا از اصحابنا ذکر کرده - با همه آن جایگاه عظیم و بی‌نظیری که در مذهب تشیع و تاریخ شیعه دارد - در نقطه مقابل و مخالف علمای ما بوده؛ و این را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد.

ثانیاً شگفت‌آور است که منتقد دانشمند، با هزار زور، چنین دلیل سستی را برای اثبات مخالفت علمای شیعه با حسن، از کلام شیخ طبرسی در مجمع‌البیان استخراج می‌فرمایند؛ ولی صریح کلام شیخ طوسی در ستایش حسن و شاگرد او قتاده را در مقدمه تبیان (که مجمع‌البیان تهذیب آن است) نمی‌بینند؛ و توجه ندارند که شیخ در میان تمامی مفسران، تنها چهار تن را نام می‌برد که به عقیده او طریقه‌ای ممدوح و مذهبی محمود داشته‌اند و دومی و سومی ایشان: حسن و شاگرد و راوی اقوال تفسیری او قتاده (تبیان، ج ۱، صص ۵ و ۶)

ثالثاً از منتقد محقق دعوت می‌کنم که نگاهی به کتاب عظیم الخلاف تألیف شیخ طوسی و تهذیب آن المؤتلف



من المختلف تألیف شیخ طبرسی بیاندازند؛ و ببینند که این دو فقیه بزرگ، یکایک مسائل فقهی را با جوابی که فقه‌های شیعه به آن داده‌اند مطرح می‌کنند؛ و سپس پاسخ‌هایی را که صحابه و تابعین و فقه‌های اهل سنت به آن داده‌اند ذکر می‌کنند. اگر نظر منتقد محقق را داشته باشیم، باید بنا را بر این بگذاریم که طوسی و طبرسی، هیچ یک از کسانی را که نظریه ایشان را پس از نظریه فقه‌های شیعه می‌آوردند شیعه نمی‌دانستند؛ در حالی که در بسیاری از موارد، نظریه کسانی را پس از نظریه فقه‌های شیعه می‌آورند که از بزرگ‌ترین مقدسان شیعه هستند. چنانکه:

در ذیل پاسخ فقیهان شیعه به مسأله ش ۱۰۳ از کتاب الطهارة می‌نویسند: علی(ع) و عبدالله بن مسعود و عمار و حسن بصری و ربیع و ثوری و ابوحنیفه و اصحاب وی نیز این پاسخ را پذیرفته‌اند (المؤتلف، ج ۱، ص ۴۱)  
در ذیل پاسخ فقیهان شیعه به مسأله ش ۱۰۲ از همان کتاب می‌نویسند: عبدالله بن عباس و حسن بصری و محمد بن حسن و ثوری - بنا بر یکی از دو روایتی که از وی در دست داریم - همین پاسخ را پذیرفته‌اند (همان، ج ۱، ص ۴۰)

ذیل مسأله ش ۱۴۳ از کتاب الصلاة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از ابن مسعود، ابن عباس، حسن بصری، عطا و... نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۳۱).

در ذیل مسأله ش ۴۷۹ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از علی(ع) و عمر و سعید بن مسیب و حسن بصری و... نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۳۵)  
در ذیل مسأله ش ۱۸۴ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از علی و ابن مسعود و عمار و سعد بن ابی وقاص نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۴۸)

در ذیل مسأله ش ۴ از کتاب الحج، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس همان پاسخ را از ابن عباس، ابن عمر، حسن بصری، سعید بن جبیر و غیره نقل می‌کنند (همان، ج ۱، صص ۴-۳۵۳)

اکنون منتقد محترم بفرماید که آیا شیخین طوسی و طبرسی، امام علی(ع) و عمار یاسر و ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر را در نقطه مقابل و مخالف شیعه می‌شناختند که روایات مربوط به آنان را جدا از فتوای فقه‌های شیعه ذکر کرده‌اند؟ اگر پاسخ منفی است پس چگونه می‌فرمائید که طوسی و طبرسی، حسن را در نقطه مقابل و مخالف شیعه می‌شناختند به دلیل آنکه نظریه او را جدا از اصحابنا (علمای شیعه) یاد کرده‌اند؟ آخر این چه استدلالی است؟

جالب‌تر آنکه طوسی و طبرسی، در پاره‌ای موارد، پاسخ فقیهان شیعه به مسائل فقهی را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را به روایت از مقدسان و پیشوایان شیعه در میان صحابه و تابعین می‌آورند و به عنوان نمونه:

در ذیل مسأله ش ۲۹ از کتاب الطهارة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و سعید بن جبیر نقل می‌کنند (همان، صص ۷-۱۶)

در ذیل مسأله ش ۱۴۷ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را از عمرو بن عباس و مالک و احمد نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۵۴)

در ذیل مسأله ش ۷۱ از کتاب الصلاة، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را از ابوبکر و ابن عمر و ابن عباس و حسن بصری و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و... نقل می‌کنند. (همان، ج ۱، ص ۱۰۷)

در ذیل مسأله ش ۱۶۶ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را از ابن عباس، ابی بن کعب، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، حسن بصری و... نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۴۰)

در ذیل مسأله ش ۱۸۶ از همان کتاب، پاسخ فقیهان شیعه را نقل و سپس پاسخی متفاوت با آن را از عمر، ابن عباس، ابن مسعود، عمران بن حصین و... نقل می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۴۹) و...

منتقد محقق چه می‌فرماید؟ آیا به دلیل آنکه طوسی و طبرسی، از ابن عباس، سعید بن جبیر، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (جدّ مادری امام صادق علیه السلام)، ابی بن کعب، سعید بن مسیب، ابن مسعود و عمران بن حصین و... نظریات و آرائی مخالف و مغایر با آراء فقیهان شیعه نقل کرده‌اند می‌توان گفت که ایشان را مخالف شیعه و شیعه را مخالف آنان می‌دانسته‌اند؟ گمان نمی‌رود که جایگاه بس‌والای نامبردگان در میان پیشوایان و مقدسان شیعه بر کسی پنهان و پوشیده باشد؛ و لذا حتی اگر فرض شود که پاره‌ای از آراء فقهی حسن بصری، با فتاوی فقیهان شیعه مخالف است، این را دلیل استواری بر مخالفت او با اصل تشیع نمی‌توان گرفت؛ و دلیل دیگری بر این مدعا باید اقامه کرد؛ تا چه رسد به این که ذکر آراء او را به گونه‌ای جدا از علمای شیعه، دلیل بر مخالفت وی با شیعه بگیرند - استدلالی که حاکی از بی‌خبری کامل نسبت به شیوه علمای ما در نقل اقوال و ذکر آراء تفسیری و فقهی و کلامی است؛ و نشانه ناآگاهی از تحولاتی که در پاسخ‌های مسائل مختلف، در خلال ادوار گوناگون پدید آمده است.

## کوتاه سخن

نظر منتقد محقق این است که مفسران شیعه، در ذیل هر آیه، با نقل روایات ائمه (ع) و در کنار آنها اقوال مفسرانی مانند ابن عباس و حسن و قتاده خواسته‌اند بگویند تفسیر صحیح آیه، قطعاً و جزماً همان است که در روایت آمده؛ و مفسران دیگر، به صورت غیرمجاز به صحنه تفسیر وارد شده؛ و در نقطه مقابل ائمه بوده‌اند و اقوالشان قطعاً و جزماً درخور اعتنا نیست. در حالی که مفسران ما، نه روایات منسوب به پیامبر (ص) و ائمه (ع) در تفسیر قرآن را در همه جا بر اقوال مفسران ترجیح می‌دهند؛ و نه در همه جا، روایات مزبور با اقوال مفسران غیرقابل جمع است که تضاد میان آنها و بطلان اقوال مفسران امری گریزناپذیر باشد؛ و مفسران ما، روایات غیرمتواتر و آمده از ائمه در تفسیر قرآن را فقط به چشم سخنانی نگاه می‌کنند که «می‌تواند» درست باشد و در تفسیر مورد استفاده قرار گیرد و ارزش تأمل را دارد - نه به عنوان فصل الخطاب و آنچه الزاماً باید پذیرفت و هرچه را جز آن است رها باید کرد! اقوال صحابه و تابعین و مفسران دیگر را نیز، منهای مواردی که مخالفت آن با اصول مسلمه آشکار باشد و آن را رد می‌کنند، در بقیه موارد به همان چشم نگاه می‌کنند - یعنی به چشم سخنانی که «می‌تواند» درست باشد و در تفسیر مورد استفاده قرار گیرد و ارزش تأمل را دارد؛ و لذا طبیعی است که هرکس از این گونه سخنان به مقدار بیشتری داشته باشد (همچون ابن عباس و شاگرد او حسن و شاگرد حسن قتاده) اعتبار او در صحنه قرآن‌شناسی بیشتر است.

این گفتگو را با ذکر نکته‌ای به نقل از دو مفسر بزرگ شیعی - طوسی، طبرسی - به پایان می‌بریم: شیخ طوسی در ذیل آیه ۷۴ از سوره بقره، در توضیح معنای هیوط سنگ از بیم خدا، چهار قول نقل کرده - و سومی از مجاهد - و هیچ یک از سه قول اول را ضعیف نخوانده؛ ولی قول چهارم را با ذکر یک دلیل عقلی ضعیف شمرده؛ و در پاسخ کسانی که برای تأیید آن، به حدیثی از پیامبر (ص) استناد نموده‌اند می‌نویسد که آن حدیث خبر واحد است (و لذا حجت نیست) سپس برای این که حدیث مزبور را یکسره رد نکند، آن را به گونه‌ای تأویل می‌کند که با معنی ظاهری آن هماهنگ نیست. (تبیان، ج ۱، صص ۱۰-۳۰۹)؛ ابوالفتوح نیز چند قول در ذیل آیه مزبور نقل کرده؛ ولی قولی را که مستند به حدیث مذکور بوده، حتی درخور ذکر ندانسته و سر بسته آن را ضعیف شمرده - ج ۲، صص ۹-۱۸ - همچنین طبرسی در جوامع الجامع (ج ۱، ص ۵۶) هیچ اشاره‌ای به قول مزبور نکرده و در مجمع‌البیان نیز چهار قول یاد شده را آورده؛ و قولی را که مستند به حدیث مزبور بوده، ضعیف شمرده است (ج ۱، چاپ صیدا، ج ۱، صص ۴۱-۱۴۰)

## چرا سخن شیخ طوسی را چند بار نقل کرده‌ام؟

یکی از دوستان فاضل انتقاد کرده‌اند که در کتاب حسن بصری، چهار بار (درصص ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۳۸، ۳۷۵) از مقدمه کتاب تبیان شیخ طوسی نقل شده است که «حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که در تفسیر قرآن طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند؛ و در متن تبیان - و نیز در مجمع‌البیان که تهذیب آن است - حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال ایشان استناد می‌شود» و تکرار چرا؟ و لایذ همان دوست وقتی این مقاله را بخوانند، از نقل مکرر آن مطلب در این مقاله نیز تعجب خواهند کرد و پاسخ من اینک: من چهار بار (و شاید بیشتر) در آن کتاب، و حداقل یک بار در جلسه نقد کتاب، در برابر منتقد محترم، این مطلب را از قول شیخ طوسی نقل کردم؛ و با این همه، منتقد گرامی ستایش شیخ الطائفه را از مذهب و طریقه تفسیری حسن نخوانده و نشنیده گرفتند؛ و مدعی شدند که حضور گسترده حسن در تبیان - و تهذیب آن مجمع‌البیان - و تفاسیر دیگر، چه بسا که برایش نقطه ضعف تلقی شود؛ و مفسران ما که اقوال او را نقل کرده‌اند، نه برای استفاده از آن، بلکه با این هدف بوده که ثابت کنند وی در تفسیر قرآن، نظریاتی برخلاف اهل بیت داشته و خلاصه از دگراندیشان بوده است!

البته آن دوست نیز حق دارند که مجدداً بفرمایند: تو هزار بار هم که سخن شیخ طوسی و دیگر علمای بزرگ شیعه را در ستایش از مذهب و طریقه تفسیری حسن نقل کنی، منتقد محقق آن را نشنیده می‌گیرد و همچنان ساز خود را می‌زند؛ و همان توجیهاات من درآوردی را در باب حضور گسترده حسن در کتابهای تفسیر شیعه ارائه می‌نماید. می‌گویی نه؟ صد هزار بار دیگر اقوال شیخ طوسی و شریف مرتضی و سید بن طاووس و خواجه طوسی و... را برایش نقل کن!

## توجیه منتقد محترم از روایات و سخنان حسن در فضایل اهل بیت

فرموده‌اند: نکته بعدی بحث فضائل اهل بیت است. استاد (ثبوت)، حسن بصری را از جمله کسانی برشمردند که فضائل اهل بیت را بیان کرده است؛ چنان چه در آثار شیعه ملاحظه می‌کنیم از جمله کسانی که فضائل اهل بیت را از

زبان حسن بصری نقل کرده‌اند علامه حلی در کتاب نهج‌الحق است. علامه حلی در این کتاب دو مرتبه از قول حسن بصری در ذیل برخی از آیات به بیان فضائل اهل بیت پرداخته است؛ و استاد ثبوت چندین بار در کتاب بدین مطلب استناد کرده‌اند. اساساً نقل فضائل اهل بیت نیز در میان تمام اهل سنت متداول است. زیرا این فضائل غیرقابل انکار هستند. اما هدف آنان از ذکر فضائل این بوده تا بسیاری از چیزها را نگویند؛ و به عبارت دیگر اهل بیت را در عرصه فضائل پذیرفته‌اند تا آنها را از خیلی عرصه‌های دیگر از جمله عرصه سیاست و حتی عرصه احکام حذف نمایند.

صحیح بخاری فضائل اهل بیت را نقل کرده است؛ اما از جابر بن عبدالله انصاری به جرم این که از امام محمدباقر(ع) نقل حدیث کرده است در حوزه احکام روایتی نمی‌کند. بنابراین نقل فضائل از سوی کسی که هیچ اعتقادی به ولایت ندارد - من جمله حسن بصری - منافاتی ندارد. صرف این که از حسن بصری درباره فضائل اهل بیت مطالبی نقل شده، گواه موجهی بر اعتقاد وی به اهل ولایت نیست.

برخلاف هدف اصلی کتاب، این ذهنیت در خواننده شکل می‌گیرد که حسن بصری به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته است.

**پاسخ:** چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، منتقد محترم هدف اهل سنت از ذکر فضائل اهل بیت را این می‌داند که بسیاری از چیزها را نگویند؛ و آنها را در عرصه فضایل می‌پذیرند تا آنها را از خیلی عرصه‌های دیگر از جمله عرصه سیاست و حتی عرصه احکام حذف نمایند. منتقد دانشمند مدعی است که حسن در ذکر فضائل اهل بیت، همان هدف اهل سنت را دنبال می‌کرده است. اما ایشان برای ادعای خود شاهی ذکر نکرده و توضیح نداده‌اند که حسن چگونه و در کجا خواسته است ائمه را از عرصه سیاست و احکام حذف کند؟ و اصلاً هدف او از این کار چه بوده؟ و چه کسانی را می‌خواسته در عرصه سیاست و احکام به جای ائمه(ع) قرار دهد؟ خلفای سه گانه و طلحه و عایشه و معاویه و یزید و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و ابو هریره و ابن زیاد و حجاج و دیگر حکام و کارگزاران و مزدوران امویان و فقهای عصر خود را؟! یا عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و یزید بن مهلب و فرقه خوارج را که در صحنه سیاست فعال بودند و برای تصاحب قدرت و حکومت تلاش می‌کردند؟ چه خوب بود که منتقد محترم، با نگاهی به فصول مختلف کتاب حسن بصری، گزارش‌های حاکی از برخوردهای معترضان و شجاعانه حسن با هریک از افراد و گروه‌های نامبرده را ملاحظه می‌کردند از جمله این گزارش‌ها را:

### برخوردهای معترضان حسن با خلفا و وابستگانشان و دیگر قدرت‌های زمانه، گزارش‌های او از برخوردهای معترضان دیگران

گزارش حسن از برخورد قاطع ابی بن کعب صحابی بزرگوار با عمل خلیفه عمر در تحریم متعه حج و پاسخ تندی که در این مورد به وی داد: تو چنین حقی نداری! ما در عهد رسول(ص) متعه حج را روا می‌شمردیم و او ما را از آن نهی نکرد. (حسن بصری، ص ۴۵)

گزارش او در این باره که خلیفه عمر در جایی که تجسس برخلاف حکم قرآن بود، اقدام به این کار نمود و به این دلیل مورد اعتراض قرار گرفت. (ص ۴۶)

گزارش وی در تعریض به عثمان و طلحه در گردآوری ثروت‌های کلان (صص ۷-۴۶) و گزارش او از پاسخ تحکم‌آمیز و ناصواب عثمان به کسانی که خواهان عمل بر وفق کتاب خدا بودند (ص ۴۷)

نقل سخنی از ابوذر در نکوهش امویان - خاندان خلیفه عثمان - که منجر به تبعید ابوذر به دستور عثمان شد؛ نقل فضائل ابوذر برای مقابله با اطرافیان عثمان که ابوذر را به تندخویی و خشونت متهم می‌کردند. (صص ۸-۴۷)

وقتی حجاج تصمیم به قتل حسن گرفت، چون می‌دانست که وی فضیلت و قداست خلیفه عثمان را تأیید نمی‌کند، و درباره امام علی(ع) عقیده‌ای دارد که در نظر حکومت بزرگترین جرم است، این بود نظر وی را نسبت به عثمان و علی(ع) جویا شد. ولی او حتی در اینجا نیز که پای جان او در میان بود، و احتمال قوی می‌رفت به دلیل مخالفت‌هایش با حجاج - از جمله در مورد عدم تأیید عثمان و عدم تخطئه علی(ع) - مجازات اعدام در انتظار او باشد، حاضر نشد در هواداری از عثمان و تخطئه علی(ع) سخنی بر زبان بیاورد (صص ۴۸، ۴۶-۴، ۸۳-۵، ۳۳۴-۵، ۳۳۵ نیز امالی شریف مرتضی، ج ۱، ص ۶۱) با این که حتی به توصیه امام علی(ع) و بر مبنای تقیه - که مقبول تمام شیعیان است - می‌توانست عثمان را بستاند و از علی(ع) عیب‌جویی نماید (صص ۶-۲۳۵، نیز بنگرید به نهج‌البلاغه، خطبه ۵۷: اما السب فسبونی)

- اعتراض حسن به روایت ابوهریره یا همان کسی که منقولات و روایات او بیش از هر صحابی دیگری مورد استناد اهل سنت بوده و هست؛ و کمال همراهی را نیز با خلفا و حکام داشته است (صص ۹، ۹-۴۸، ۹۲)

- یک بار حسن سخنی گفت؛ به او گفتند نشنیدیم کسی از فقیهان (یعنی فقیهانی که احکام و آراءشان در جامعه غیرشیعی آن روز نافذ بودند) چنین بگوید. او در پاسخ، جواب امام باقر(ع) در برابر همین اعتراض را بر زبان آورد: آیا هرگز فقیهی دیده‌اید؟ تنها کسی فقیه است که در دنیا زهد پیشه کند؛ و مایل به آخرت باشد. (ص ۲۶۷)

- گزارش حسن از نامه زیدبن صوحان - صحابی با وفای امام علی(ع) - در تخطئه اقدامات عایشه و رد درخواست او برای شرکت در جنگ جمل (ص ۴۹)

- تعبیرات تند و نکوهش‌آمیز و روایات طعنه‌آمیز حسن درباره طلحه (ص ۴۹)

- گزارش او از سخن ابوسفیان پدر معاویه که گفت: آنچه هست حکومت است و بس! و نمی‌دانم بهشت و دوزخ چیست. (ص ۵۰)

- نکوهش‌های فراوان حسن از معاویه و گزارش‌های او از کارهای ناروای وی و داوری‌هایش علیه وی (صص ۵۰ تا ۵۲)

- تصریح به این که عمرو عاص و مغیره بن شعبه کار مردم را به تباهی کشاندند و عمرو از همان قاتلان عمار یاسر است که پیامبر(ص) ایشان را مذمت فرموده است. (صص ۳-۵۲)

- حدیث پیامبر(ص) به روایت حسن: سَمْرَةَ بن جندب در آتش خواهد بود. (ص ۵۳)

- مخالفت حسن با این ادعای تمامی خلفا و جمهور اهل سنت: پیامبر(ص) ارثی بر جا نگذاشته و فاطمه (ع) حقی در فدک نداشته است. (صص ۵۴، ۲۹۸)

- مخالفت او با حکم خلیفه عمر و اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت در ممنوعیت ازدواج موقت. (صص ۵۴، ۲۹۸)

- مخالفت او با حکم خلیفه عثمان و معاویه در شکسته نخواندن نماز در سفر (صص ۵۴، ۹-۲۹۸)

- مخالفت او با فتوای عامه فقیهان سنی در باب میراث نامسلمانان و ارث نوادگان دختری، خواهرزاده، فرزندان برادران مادری، دختران برادر، عمه و خاله و دایی و فرزندان ایشان، دختر عموها و فرزندان شان، جد و جدّه مادری و... (صص ۲۹۹ و ۳۰۰ - نیز بنگرید به: موسوعه العلامة البلاغی، ج ۲، ص ۷۲۷)

- نظر صریح حسن در این باره که: حضور در سپاهی که خلیفه برای سرکوب شورشیان می‌فرستد جایز نیست (ص ۲۴) و غیبت امامان جائز و ذکر مظالم آنان جایز است (ص ۱۶۱) و حکمرانان و امرائی که مردم را با زور مقهور ساخته و همه نعمت‌ها را با خودکامی به خود اختصاص داده‌اند منافق‌اند. (ص ۱۶۱)

- احادیثی که حسن نقل کرده و مشتمل است بر تهدید حاکمان نادرستکار (ص ۲-۱۶۱)

- حسن قاریان و فقیهانی را که بر در خانه حاکم بصره جمع شده بودند به سختی نکوهش کرد و بر آنان نفرین فرستاد. (صص ۶۰-۱۵۹)

- حسن شغل شرطه‌ها را از خوردن نبیند (نوعی شراب) بدتر می‌شمرد و می‌گفت: توبه کردن از این شغل واجب‌تر از توبه از نیبذخواری است. (ص ۱۶۰)

- نفرین حسن بر امویان و گزارش او از تبهکاری‌های آنان در قتل عام مردم مدینه و هتک نوامیس ایشان و ویران کردن کعبه و آتش افکندن در آن و: لعنت خدا بر ایشان و خانه‌ای بد نصیب‌شان باد! (ص ۲۲۸)

- نکوهش‌های او از ابن زیاد و تصریح به این که وی «سرکش و تبهکار است» و مادرش در عزایش بگرید که دین را در هم می‌شکند و خرد می‌کند. (ص ۱۶۲)

- گریه سخت او با آگاهی از شهادت امام حسین (ع) و نفرین او بر قاتلان آن حضرت و پیش‌بینی او از سرانجام شوم قاتل؛ گزارش او از مظالم یزید در حق امام. (صص ۳-۱۶۲، ۳۵۶)

- سخنان صریح و بی‌پرده حسن خطاب به حاکم زورمند و تبهکار عراق و خراسان در مورد خودداری از اطاعت اوامر خلاف شرع خلیفه؛ و عواقب وخیم چنان اطاعتی. (ص ۱۶۳)

- نکوهش‌های حسن از یک دولتمرد خونخوار عصر خود و پاسخ تند و تیزی که به وی داد. (ص ۱۶۴)

- حاکم بصره به علی(ع) ناسزا می‌گوید و حسن حاکم را لعنت می‌کند و علی(ع) را می‌ستاید. (ص ۱۶۵)

- نکوهش‌های فراوان حسن از حجاج و گزارش‌های او از تبهکاری‌های وی و تصریح به نفاق و بی‌ایمانی او؛ لعنت و نفرین‌هایی که بر او فرستاد؛ حسن قسم می‌خورد که تسلط حجاج بر عراق، نتیجه نفرین امام علی(ع) بر مردم این سرزمین به خاطر رفتار ناصوابشان با امام علی(ع) بوده است (صص ۸-۱۶۷) و خدا امید ابن سیرین را که امیدوار است حجاج آمرزیده شود بر باد خواهد داد. (صص ۷۱-۱۷۰)

- از سخنان حسن خطاب به حجاج: ای فاسق‌ترین فاسقان! ای خبیث‌ترین خبیثان، آسمانی‌ها (فرشتگان) تو را

در برابر  
همه شواهد معتبری

که آوردیم،  
منتقد محترم

در تمام کتاب‌های  
تفسیر گشته‌اند و با

هزار زحمت  
موردی را یافته‌اند

که به پندار ایشان  
حکایت از اعتقاد

شیخ طوسی  
به مقابله و مخالفت حسن

با ائمه علیهم‌السلام  
را دارد.

دشمن می‌دارند؛ و زمینیان ترا لعنت می‌فرستند. (حسن بصری، ص ۱۶۵)

- از سخنان حسن در نکوهش حجاج و همانندان او: خدا نابودشان کند! بندگان خدا را خدمتکار خود کرده‌اند؛ مال خدا را ملک خود ساخته‌اند؛ مردم را برای سیم و زر می‌کشند. (ترجمه احياء العلوم، ج ۳، ص ۶۸۵)

چون حسن از قتل سعیدبن جبیر - از اصحاب امام سجاد(ع) - به دستور حجاج آگاه شد، حجاج را لعنت کرد و گفت خدایا! ای درهم‌شکننده ستمگران! حجاج را در هم بشکن! چون حسن از مرگ حجاج آگاه شد، سجده شکر گزارد و حجاج را نکوهش کرد و این آیه را خواند «دنباله کسانی که بیدادگری نمودند قطع شد. سپاس خدای را پروردگار جهانیان» سپس گفت: پروردگارا حجاج را میراندی، سنت او را نیز بمیران. (حسن بصری، صص ۷۰-۱۶۹)

در سال‌هایی که حجاج حاکم عراق بود، حسن بارها بر او لعنت فرستاد و وی را نفرین کرد (الرد علی المتعصب العنید، ابن جوزی، صص ۴، ۶۴، ۷۲)

باری توصیه من آن است که منتقد محترم، یک نگاه سرسری به صفحات ۵۰ تا ۵۳، ۸-۶۷، ۷۲-۱۵۹، ۴-۲۳ و ۹-۲۰۸، ۳۳۵، ۳۱۲، ۳۰-۲۲۸، ۴۰-۲۳۹، ۳۴۰، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۱، ۴۶۳ از کتاب حسن بصری بیافکنند؛ و برخوردهای شجاعانه و معتراضانه حسن را باحکام قدرتمند و خونخوار عصر خود - و نیز مخالفان زورمند و ناصالح ایشان همچون یزیدبن مَهَلَب و خوارج - بنگرند؛ و تصدیق کنند که از جمله مهم‌ترین خواسته‌های حسن، دور کردن ناصالحان مخالف اهل بیت از صحنه سیاست و معارضه با آنان بوده است؛ و در راه این خواسته نیز کراراً انواع گرفتاری‌ها را بر خود هموار کرده است: زندان، قطع مستمری از بیت‌المال، تهدیدشدن به قتل، تحت تعقیب قرار گرفتن، متواری شدن و سال‌ها زندگی پرنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار او و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم. آری لازم است که منتقد محترم گزارش‌های فراوان مربوط به موارد مزبور را ملاحظه کنند و بفرمایند حسن که به خاطر مقابله با سیاست‌پیشگان عصر خود، این همه مصائب را برای خود خریده، پس به نفع چه کسی می‌خواسته است ائمه را از صحنه قدرت و سیاست دور کند که ایشان چنین تهمتی به او می‌زنند؟

### دفاع حسن از حضور شایسته و برحق امام علی(ع) در صحنه سیاست و حکومت؛ و تأیید عملکردهای حضرت در آن صحنه و تخطئه مخالفان سیاسی امام

پاسخ دیگر من به اظهارات منتقد محقق آن است که ایشان بروند و قسمت‌هایی از آن همه سخنان و روایات منقول از حسن را در دفاع از حضور شایسته و برحق امام علی(ع) در صحنه سیاست و حکومت و تأیید عملکردهای حضرت در آن صحنه و تخطئه مخالفان سیاسی او بخوانند. تا به وضوح ببینند که بسیاری از روایاتی که حسن نقل کرده، و سخنانی که بر زبان رانده، حاکی است که وی اقدامات مخالفان امام علی(ع) در صحنه سیاست و حکومت را شدیداً تخطئه و تقبیح، و اقدامات آن حضرت در صحنه سیاست و حکومت و جنگ‌های دوران خلافت خود را تأیید، و عملکردهای او در آن جنگ‌ها را تقدیس می‌نموده؛ و آن را متضمن برکات زیادی می‌دانسته؛ و حتی حدیثی از رسول(ص) نقل کرده که به موجب آن، در فتنه‌ای که پس از پیامبر(ص) بر پا شود، همه باید علی(ع) را همراهی نمایند (حسن بصری، ص ۲۱۷) و حدیث دیگری را تأیید می‌نماید؛ که به موجب آن، پیامبر(ص) پیش‌بینی فرمود که پس از درگذشت او، علی(ع) به ناگزیر بر ستم قرشیان شکیبایی می‌نماید؛ و چون یارانی می‌یابد، همان گونه که پیامبر(ص) بر سر تنزیل قرآن پیکار کرد، علی(ع) نیز بر سر تأویل آن، با پیمان‌شکنان و بیدادگران و کسانی که از دین بیرون شده‌اند پیکار می‌کند و به شهادت می‌رسد (همان، ص ۱۹۸) و حدیث دیگری نقل می‌کند که در آن می‌خوانیم: علی بزرگ‌ترین صدیقان، وفارق این امت است که میان حق و باطل جدایی می‌نهد و سرور و سالار دین (یا مسلمانان) است. (ص ۲۰۵)

نیز احادیثی که به موجب آنها، پیامبر(ص) از علی(ع) پیمان گرفت که با سه طایفه قاسطین (معاویه و سپاهیان او) ناکثین (طلحه و زبیر و سپاهیان آن دو) و مارقین (خوارج) پیکار کند (حسن بصری، ص ۲۱۷)

نیز این حدیث: پیامبر(ص) با این که دیگران را زیر دست فرماندهان و امیرانی قرار داد، هیچ گاه کسی را بالا دست و فرمانده علی(ع) قرار نداد. (ص ۲۴۹)

### حسن با ولایت سر سازش نداشته؟

منتقد محترم فرموده‌اند: کسی که هیچ اعتقادی به ولایت ندارد - من جمله حسن بصری... - حسن بصری به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته است.



پاسخ: منتقد محترم نه «ولایت» را معنی کرده‌اند؛ و نه دلیلی بر ولایت نداشتن حسن آورده‌اند؛ و در برابر سخن بی‌مستند ایشان، از خوانندگان دعوت می‌کنیم به حدیثی که صدوق در امالی (ص ۶۰-۲۵۹) نقل کرده توجه فرمایند: ام سلمه یکی از همسران رسول (ص) بود که بیش از همه همسران آن حضرت نسبت به علی(ع) و خاندان وی دلبستگی داشت و به ایشان حرمت می‌نهاد. مادر حسن با این بانو پیوند ولادداشت و او در بزرگ کردن حسن به مادرش کمک می‌کرد. یک بار حسن به در خانه او رفت؛ و از او درخواست کرد حدیثی را که در مورد علی علیه‌السلام از پیامبر(ص) شنیده برای وی روایت کند. و او حدیثی را که منکر ولایت علی(ع) را تا مرحله بت‌پرستی تنزل می‌داد برای وی روایت کرد؛ و چون حسن آن را شنید گفت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» سپس آنچه را از ام‌سلمه شنیده بود، و آنچه را پس از شنیدن آن گفته بود، برای انس بن مالک نقل کرد. (حسن بصری، ص ۵۱-۲۵۰)

نیز این حدیث: حسن می‌گفت: پیامبر(ص) به فاطمه (ع) گفت: «تو را به همسری بهترین فرد از اتمم در آوردم.» که اگر کسی بهتر از علی(ع) بود، پیامبر(ص) او را در این سخن استثنا می‌کرد؛ و پیامبر(ص) در میان یارانش برادری افکند؛ و میان خود و علی برادری افکند. پس پیامبر (ص) خود از همه برتر و برادرش نیز از همه برتر است. روز غدیر خم او را نصب فرمود؛ و نظیر همان ولایتی را که برای خود بر مردم واجب ساخته بود، برای او واجب گردانید؛ و به او گفت: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» و چنین سخنی را خطاب به هیچ یک از اهل بیت خود و امت خود نگفت. و او (علی ع) را پیشینه‌های درخشان بسیاری است که هیچ کس را نظیر آن نیست. این نیز از نامه حسن به امام حسن(ع) که در آن درخواست نمود، وی را در مورد تقدیر الهی و جایگاه قدرت و استطاعت آدمی در برابر آن راهنمایی نماید: شما خاندان هاشمی، کشتی‌های دریایمای نجات بر گرداب‌های طوفان خیز، و نشانه‌های پرتوافشان برکشیده، یا مانند کشتی نوحید که مؤمنان در آن فرود آمدند؛ و آنان که در برابر حق تسلیم بودند، با توسل به آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا! من در هنگامی این مکتوب را به تو می‌نویسم که در میان ما بر سر موضوع تقدیر الهی، اختلاف در گرفته؛ و در مفهوم توانمندی آدمی حیرانیم؛ پس ما را از عقیده‌ای که خود در این دو مورد داری؛ و پدران - سلام بر ایشان باد - داشتند آگاه کن؛ که علم شما از علم خداست؛ و شما گواهان بر مردم؛ و خدا گواه بر شماست؛ و مصداق این آیه‌اید: فرزندان که برخی از آنان (در راه معرفت خدا) از پی برخی دیگر برآمده‌اند؛ و خدا شنوا و داناست.

نیز از نامه او به امام حسن(ع) به روایتی دیگر که ظاهراً بخش‌های دیگری از همان نامه قبلی باشد: شما خاندان نبوتید و معدن حکمت؛ پناهندگان به شما پناه می‌آورند؛ و پیروان به رشته محبت شما چنگ می‌زنند (تا نجات یابند) هر که از شما پیروی نمود، هدایت و رهایی یافت؛ و هر که به شما پشت کرد، به هلاکت رسید و گمراه شد. من این مکتوب را به تو نوشتم؛ تا ما را از آنچه خدا به شما اهل بیت آموخته، آگاه کنی که آن را بپذیریم.

نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از همان نامه پیشین است: شما چراغ‌های تاریکی‌ها، و نشانه‌های هدایت، و امامان پیشروید. کشتی‌ای هستی که مؤمنان به سوی آن بازگردند؛ و کسانی که بدان تمسک جویند، نجات یابند. نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از نامه پیشین است: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فرزند رسول خدا و نور چشم او! شما در وسعت دانش به دریا‌های سرشار از آب می‌مانید؛ و همچون آسمان‌های گردنده مقامی بلند دارید. مانند کشتی نوحید که هر که بدان تمسک جست نجات یافت. (حسن بصری، صص ۳-۲۵۲)

نیز این حدیث که در منابع بسیار قدیمی شیعه از حسن روایت شده است: پیامبر(ص) در وصف امامان دوازده‌گانه فرمود: ...نجیبانی که خداوند به دست ایشان (آتش) ستم را خاموش؛ و حق را زنده می‌کند و باطل را می‌میراند. شمار آنان به شماره ماه‌های سال (دوازده) است؛ و آخرین ایشان (مهدی) کسی است که عیسی بن مریم(ع) در نماز به او اقتدا می‌کند. (همان، ص ۵۹)

نیز آنچه علامه حلی در نهج‌الحق می‌نویسد: در سوره نور، آیه ۵۳ آمده است: «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب دری یوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غریبة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء» (مثل نور خدا همچون چراغدانی است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون شیشه‌ای و آن شیشه همچون ستاره‌ای درخشان؛ روغن آن چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه مشرقی و نه مغربی است افروخته باشد؛ روغنش روشنی بخشد گرچه آتش به آن نرسیده باشد. نوری افزون بر نوری، خدا هر کس را که خواهد به آن نور راه نماید.) و حسن بصری گفته: مراد از چراغدان فاطمه(ع) و چراغ حسن(ع) و حسین(ع) اند. «شیشه ستاره مانند» نیز فاطمه(ع) است که ستاره‌ای درخشان در میان زنان جهانیان بود. و درخت مبارکی که آن چراغ از آن افروخته باشد، ابراهیم بود که نه مشرقی (یهودی) و نه مغربی (مسیحی) بود. و این

منتقد محقق  
که مدعی‌اند  
فارابی به زیارت کربلا  
و نجف می‌رفته،  
چرا او را از فیض  
زیارت کاظمین و سامراء  
محروم پنداشته‌اند؟



که روغنش روشنی بخشد، یعنی: علم قطره قطره از آن روان شود. و این که «هرچند آتش به آن نرسیده باشد نور و روشنایی است»، یعنی در آن امامی است که پس از امام پیشین می‌آید. و اینکه «خدا هر که را خواهد به نور خود راه می‌نماید»، یعنی خدا هر که را خواهد به ولای آنان راه می‌نماید. (حسن بصری، ص ۳۱۹)

باری از خوانندگان محترم درخواست می‌کنم احادیث مذکور را با دقت بخوانند و از منتقد منصف بپرسند: کدام ولایت است که به بهترین شکلی در این احادیث، ظهور و بروز ندارد؟ و اگر حسن ولایت اهل بیت را نداشته، ولایت چه کسانی را داشته؟ و آنها که ولایت داشتند چه می‌گفتند و چه می‌کردند که او نگفت و نکرد؟ آخر در برابر احادیث بی‌شماری که حسن روایت کرده و سخنان فراوانی که بر زبان آورده و برخوردهای قاطعی که داشته و جملگی در ستایش از اهل بیت و دفاع از مقامات عالیّه آنها و تخطئه و نکوهش دیگران و مواضع و معتقدات آنهاست، و گرفتاری‌های فراوانی که این منقولات و سخنان و برخوردهای حسن برای او به دنبال داشته، چگونه کسانی اصرار دارند که او را از جرگه شیعیان طرد و به میان مخالفان تبعید کنند؟



### کدام ولایت را منتقد محقق دارد که حسن نداشته؟

حسن در روزگاری می‌زیست که به دلیل دشمنی حکام زورمند و ستمگر با آل محمد(ص)، ستایش از آنان و ذکر مناقب ایشان، هزینه‌ای سنگین و مصائبی فراوان در پی داشت؛ و حتی برخی از حکام نامبرده، صلوات بر پیامبر(ص) را به جرم بستگی آل او به وی ترک کرده بودند. ولی در همین روزگاران بود که وقتی حجاج تبهکار حسن را بیم داد و طلب کرد، دعای حسن از جمله این بود که صل اللهم علی محمد و علی آل محمد الطاهیرین؛ و به کسی که ظالمی بر او ستم کرده بود، این دعا را آموخت: «... یا عزیز... فصل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤنة فلان» و دعایی که پس از ختم قرآن می‌خواند با این جمله پایان می‌داد: و صل اللهم علی محمد خاتم النبیین و علی آله الطاهیرین (حسن بصری، صص ۵۰-۲۴۹) آن گاه منتقد محترم که در جامعه‌ای شیعی با شعار صلوات بر محمد و آل محمد زندگی می‌کنند، و در تجلیل از مقام آل محمد کوچک‌ترین مشکلی ندارند، و می‌دانند که همه نعم دنیوی و اخروی و زمینی و آسمانی در تکریم آن بزرگواران است، در غالب موارد، در درود بر پیامبر(ص) به عبارت صلوات الله علیه (بدون و آله) بسنده می‌کنند؛ و از این که بر آل اطهار او نیز درود بفرستند دریغ می‌نمایند - بنگرید به: حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۵-۲۳، ۴۷-۶، ۵۵، ۶۱-۵، ۶۴-۹، ۶۸-۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۶، ۲۷۷، ۲۸۰-۸۱؛ نیز بنگرید به زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۱۱، ۵۱، ۱۳۳، ۱۷۸، ۳۱۱ و... که پیداست عمدی در کار است و با این همه، ایشان ولایتی هستند و حسن ضدولایت! اما راستی اگر حسن نیز (ولو به عذر تقیه که عذری مقبول هم بود) مانند ایشان به صلوات ناقص (صلوة مبتورة) اکتفا می‌کرد، ایشان چه تحلیلی از شیوه وی داشتند؟ و چند صد ورق دیگر بر پرونده‌ای که برای این مرد ساخته‌اند می‌افزودند؟ و ایشان که با آن مقدمات واهی، بر مخالفت حسن با تشیع اصرار دارند، برای این کار خود که دست کم ترک اولی و خلاف سنت تشیع است چه عذری می‌آورند؟ و با تصلبی که در دفاع از ساحت احادیث - و در مقام مقابله با هر کس که به خدشه در آنها بپردازد - دارند، حدیث شریف «من صلی علیّ و لم یصل علیّ لم یجد ریح الجنة» و امثال آن را چگونه معنی می‌کنند؟ (بنگرید به: بحار، ج ۹۰، ص ۱۴، و ج ۸، ص ۱۸۶؛ مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، ج ۶، ص ۳۵۹)

### یک بام و دو هوا در کار نقد و تألیف

منتقد محقق از یک سو به جد معتقدند حسن بصری که در عصر حاکمیت دشمنان زورمند اهل بیت، - معاویه و یزید و ابن زیاد، و حجاج و... - آن گونه در نشر مناقب و احادیث اهل بیت و تأیید اعتقادات و آراء شیعه و نکوهش دشمنان آل محمد(ص) و تخطئه معتقدات و آراء آنان کوشا بوده، و در این راه نیز همه گونه گرفتاری و محنت را به جان خریده، به هیچ وجه با شیعه و ولایت سر سازش نداشته؛ و از سوی دیگر با اصرار تمام می‌خواهند خلعت گرانهای تشیع را بر قامت فارابی بیوشانند! بی‌آنکه حتی یک مورد نشان بدهند که این حکیم، نام از یکی از امامان را برده؛ یا سخنی در تخطئه مخالفان آنان گفته باشد! با اینکه وی در ظل حمایت حکومتی شیعی می‌زیسته؛ و هیچ مانعی برای ستایش اهل بیت و تخطئه مخالفانشان نداشته و مجبور به تقیه نبوده است. آن گاه منتقد محقق برای مشرف ساختن وی به شرف هم مذهبی با خویش، چه سخنان عجیب و غریبی که نگفته‌اند: او (فارابی) به خصوص در زمان غیبت

امام معصوم، وظیفه خود را در این می‌دید که هر چه بیشتر زمینه وحدت و هماهنگی را پدید آورد... به خوبی می‌دانست که در غیاب امام معصوم علیه‌السلام نمی‌توان مدینه فاضله بنا کرد.

فارابی... فیلسوفی وفادار به فلسفه و اصول اندیشه خود باقی می‌ماند... چرا که فیلسوف وفادار به فلسفه می‌داند که در نبود پیامبر و در غیاب امام معصوم، تأسیس مدینه فاضله غیرممکن است... هر روز بیرون شهر حلب، در کنار جویبار و زیر درخت گلابی، به فلسفه و تشیع می‌اندیشید. کسی که برای آموختن مباحث منطقی از یوحنا بن حیلان رنج سفر را بر خود هموار می‌کند و به حرّان می‌رود آیا برای کسب فیض معنوی و عرض ادب و احترام به ساحت مفسران وحی و معلمان حکمت، به نجف و کربلا سفر نکرده است؟

اگر بر اساس حدس بگوییم که فارابی در نجف به زیارت مرقد مطهر امیرمؤمنان (ع) و در کربلا به زیارت مضجع شریف سیدالشهداء ثارالله علیه‌السلام رفته است، نه تنها از شأن وی نکاسته‌ایم، بلکه عظمت مقام او را نشان داده‌ایم؛ چرا که طالب حقیقت، به حقیقت رسیده و در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است. غریبی به زیارت غربای تاریخ رفته است... او در انتظار بود که این مدینه فاضله با حکومت امام معصوم تحقق پیدا کند... نگارنده حدس می‌زند که وی علاوه بر این که در طول سال‌های زندگی در بغداد، گهگاه به نجف و کربلا سفر می‌کرده، آن گاه که عزم ترک عراق داشته، برای تجدید عهد با مظلومان و غربا، به آخرین زیارت رفته و با آنان وداع کرده است. سلام خدا بر امامان مظلوم شیعه، و سلام بر همه غربای تاریخ، و درود بر آن که به زیارت آنان می‌رود و بدین صورت، بیزاری خود را از همه کسانی که بر آنان جفا کرده‌اند اعلام می‌کند؛ و در انتظار مدینه فاضله و روزگار موعود به سر می‌برد. (زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۵۲، ۵۸-۹، ۹۱-۳)

برای تکمیل این غیب‌گویی‌ها، که از طریق اتصال به عقل فعال و کشف و شهود و الهام و اشراق بر منتقد محقق معلوم شده، و هیچ مستندی در منابع مکتوب و غیرمکتوب نمی‌توان برای آنها یافت، توجه به نکات زیر بی‌فایده نیست.

اولاً بسیار مناسب است که خوانندگان محترم، کلیه زیارتنامه‌های معتبر را که مشتمل بر تمامی سلام‌ها و لعنت‌های لازم القرائه باشد، در کتب ادعیه از جمله مفاتیح الجنان و زادالمعاد بخوانند تا در تشیع معلم ثانی هیچ تردیدی بر ایشان نماند.

ثانیاً به گواهی منتقد محقق، فارابی در سال ۲۸۶ وارد بغداد شده و در سال ۳۳۰ آن شهر را ترک کرده و مجموعاً ۴۴ سال در آن شهر اقامت داشته است (زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، صص ۱۱۶، ۱۸۱) و چون دوره هفتادساله غیبت صغری در سال ۳۲۹ به پایان رسیده (سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۹) و نائبان خاص امام مهدی (ع) در طول این دوره نیز در بغداد بوده‌اند، بر مبنای همان گونه استدلال‌هایی که منتقد محقق درباره سفر فارابی به کربلا و نجف مطرح کرده‌اند، باید حتم داشت که او در طول این چهل و چند سال، به فیض زیارت آن نائبان بزرگوار نائل آمده؛ و شرف محضر آنان را کرازا درک کرده؛ و عجیب است که منتقد محقق، از این افتخاری که بر مبنای مقدمات ایشان، مسلماً فارابی داشته غفلت نموده‌اند.

ثالثاً منتقد محقق که مدعی‌اند فارابی به زیارت کربلا و نجف می‌رفته، چرا او را از فیض زیارت کاظمین و سامراء محروم پنداشته‌اند؟ مگر فاصله دو شهر اخیر با بغداد - که فارابی سالها در آنجا اقامت داشته - بیشتر از کربلا و نجف بوده؟ یا مگر منتقد محقق تردیدی در دل‌بستگی معلم ثانی به زیارت کاظمین و عسکریین و سرداب غیبت دارند و او را شیعه دوازده امامی مخلص و متصلب نمی‌دانند؟ پس چرا از توفیقات وی در این موارد سخنی نمی‌گویند؟ و چرا در حق وی کم لطفی کرده و پنداشته‌اند که زیارت وی از کربلا و نجف در هنگام ترک عراق، آخرین زیارت او از این دو مشهد شریف بوده؟ و چرا نفرموده‌اند که وی پس از اقامت در بلاد شام نیز در ایام و لیالی متبرکه - خاصه در اربعین و عاشورا و سوم و نیمه شعبان و سیزدهم و بیست و هفتم رجب و هفدهم ربیع‌الاول - پای پیاده خود را به این دو شهر مقدس و دو حرم محترم می‌رسانده؛ و در کنار دیگر زوار به قرائت زیارت عاشورا و جامعه کبیره و ذکر مصائب آل‌البیت و گریه و زاری می‌نشسته است؟ کسانی که از وسعت بی‌نهایت عالم خیال باخبرند، چرا در استفاده از آن محدودیت قائل می‌شوند؟ همچنین با آن اعتقادی که در معلم ثانی به زیارت نامه‌خوانی سراغ دارند، چرا او را که قاعدتاً - هنگام سفر از موطن خود به بغداد - از طوس عبور کرده، به زیارت مشهد مقدس رضوی نبرده‌اند؟ و چرا نفرموده‌اند حکیمی که با آن همه مرارت و مشقت، خود را از اقصی نقاط ترکستان به حلب رسانده، و دو سفر نیز به مصر رفته، حتماً و حکماً از حلب نیز برای زیارت حرمین شریفین - مکه و مدینه - و ائمه مدفون در بقیع، به حجاز رفته؛ و در این سفر که بسیار آسان‌تر از سفر او از فاراب به بغداد و بلاد شام است، همواره به این سه بیت که اولی از شیخ شیراز و دومی و سومی از خواجه بزرگوار است مترنم بوده است:



هوای کعبه چنان می‌دواندم به نشاط

که خارهای مگیلان حریر می‌آید

و:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور

و:

یارب این کعبه مقصود تماشاگه کیست که مگیلان طریقش گل و نسرين من است؟

همچنین معلوم نیست چرا منتقد محقق، تشرف معلم ثانی به مشاهده مقدسه دمشق (مشهد منسوب به رأس الحسین علیه‌السلام، دو مزار منسوب به سیده زینب علیها السلام و سیده رقیه) را مسکوت گذاشته‌اند؟ مگر فاصله حلب که فارابی در آنجا مقیم بوده، با دمشق، چقدر بیشتر از فاصله بغداد تا کربلا و نجف بوده است که او را از زیارت این مشاهد مشرفه محروم دارد؟

باری شیوه منتقد محقق در اثبات تشیع فارابی و زیارت‌نامه خوانی وی، در عین پافشاری بر مخالفت حسن بصری با اهل بیت، فقیر راقم را به این فکر می‌اندازد که تشیع خلعتی است که ایشان حق دارند به هر که میل‌شان کشید عطا فرمایند؛ و از هر که خواستند دریغ دارند! آن هم به گونه‌ای که یادآور این ضرب‌المثل است: «از سوراخ سوزن می‌توان رد شد و از دروازه نمی‌توان!» چرا هم ندارد!

### تهمت‌ی به صحیح بخاری

منتقد محقق فرموده‌اند: «صحیح بخاری... از جابر بن عبدالله انصاری - به جرم این که از امام محمد باقر(ع) نقل حدیث کرده است - در حوزه احکام روایتی نمی‌کند.» و این سخن مثل بقیه فرمایشات ایشان تهمت‌ی بی‌اساس است؛ و چنان برمی‌آید که ایشان بدون آن که حتی شکل صحیح بخاری - این معتبرترین کتاب دینی اهل سنت - را دیده باشند، سخنی را از روی هوا گرفته یا از روی هوی گفته‌اند. اینک خوانندگان گرامی به کتاب مفتاح الصحیحین تألیف حافظ محمد شریف توقاوی (صص ۷ تا ۱۰) مراجعه فرمایند؛ و ببینند جابر بن عبدالله انصاری، ششمین صحابی‌ای است که بخاری بیشترین تعداد احادیث را از او روایت کرده؛ و شمار احادیثی که در صحیح بخاری از وی نقل شده، ۹۰ است؛ در حالی که مجموع آنچه از سه خلیفه اهل سنت نقل شده ۹۱ حدیث است. همچنین در مقدمه شرح کرمانی بر صحیح بخاری (ج ۱، ص ۸۴) بخوانند که: اهل سنت ۱۵۴۰ فقره از احادیث رسول (ص) را از جابر روایت کرده‌اند؛ و از آن میان، ۸۴ حدیث را بخاری روایت کرده است؛ (اختلاف محمدشریف توقاوی با کرمانی در شمار احادیث جابر در صحیح بخاری، شاید ناشی از آن باشد که دومی، احادیثی را که با الفاظ و مضامینی نزدیک به هم از جابر روایت شده، یک حدیث محسوب داشته است.)

این هم نشانی پاره‌ای از احادیثی که در صحیح بخاری از جابر - در ابواب مربوط به احکام - روایت شده: «کتاب الغسل، باب الغسل بالصاع و باب من افاض علی رأسه ثلاثاً؛ کتاب التیمم؛ کتاب الوضوء، باب من لم یرالوضوء الا...، و باب صبّ النبی(ص) وضوئه علی المعمی علیه» (صحیح بخاری با شرح کرمانی، ج ۳، صص ۴-۱۳، ۲-۴۱، ۶-۱۱۵، ۹-۱۱۸، ۳-۲۱۲) این هم متن یکی از احادیثی که بخاری از جابر روایت کرده است: «أعطیت خمسا لم یُعْطهنَّ احد قبلی؛ نصرت بالرعب مسيرة شهر؛ و جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً؛ فأیما رجل من امتی ادرکته الصلاة فلیصل؛ و أحلت لی المغانم و لم تحل لاحد قبلی؛ و أعطیت الشفاعة؛ و کان النبی یبعث الی قومه خاصّة و بعثت الی الناس عامّة.» (همان، ج ۳، صص ۳-۲۱۲)

این نیز که منتقد محقق فرموده‌اند: «بخاری جابر را به جرم نقل حدیث از امام باقر(ع)... سخن بی‌پایه دیگری است. چرا که بخاری بارها احادیث امام باقر(ع) را آورده و به آنها استناد کرده است، از جمله در کتاب الوضوء باب من لم یرالوضوء الا...، که شارح کرمانی در ذیل روایت بخاری از آن حضرت، می‌نویسد: او را باقر نامیدند زیرا علم را شکافت و حقایق آن را دریافت (همان، ج ۳، ص ۱۵) نیز در کتاب الغسل باب الغسل بالصاع (همان، ج ۳، صص ۸-۱۱۵) که شارح کرمانی در ذیل روایت بخاری از آن حضرت می‌نویسد: ابو جعفر محمد باقر، و فضائله لاتحصی - فضائل او از شماره بیرون است (همان، ج ۳، صص ۸-۱۱۵)

یادآوری: در سند پاره‌ای از احادیث در صحیح بخاری می‌خوانیم: ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه‌السلام) از جابر بن عبدالله (همان، ج ۳، صص ۶-۱۱۵، ۹-۱۱۸) و این حکایت از آن دارد که امام(ع) گاه به دلائلی، احادیث رسول(ص) را از قول جابر نقل می‌کرده است. چنانکه در منابع شیعی نیز تصریح شده است که امام باقر(ع) وقتی در برابر پرسش جماعتی از شیعه درباره خوله حنفیه قرار گرفت، ترجیح داد به جای آنکه خود جواب آنان را بدهد، به دنبال جابر بفرستد تا او بیاید و گزارش چگونگی ازدواج امام علی(ع) با خوله را بازگو کند (بحار، مجلسی، ج ۴۲، صص ۷-۸۴)



به نقل از خرائج و جرائح راوندی) و در روایتی دیگر می‌بینیم که امام سجاد(ع) حدیث رسول(ص) را از قول عمرو بن عثمان - و او از قول اسامه - بازگو کرده است. (بحار، ج ۴۶، ص ۱۰۰)

بنابر آنچه گفته شد، آیا حق داریم که از منتقد محقق بیرسیم: مگر در انتقاد از حسن بصری و بخاری و کتاب او، کم آورده‌اید که خود را ناگزیر به تهمت‌زنی و طرح دعوی بی‌پایه دیده‌اید؟ آخر هدف شما از این اعلام جرم‌های هوایی چیست؟ و چه فایده‌ای بر این حرفهای نسنجیده و ناپخته مترتب است؟ و آیا بهتر نیست به جای این نسبت‌های نادرست به محدثان اهل سنت و زیاد کردن فاصله مابین شیعیان و دیگر برادران مسلمان‌شان، درصدد برآید که وجوه اشتراک میان طرفین - از جمله در حرمت نهادن به ائمه اهل بیت و صحابه و خضوع در برابر آنان - را برجسته‌تر نمایید؟

منتقد محقق فرموده‌اند:

«صحيح بخارى... از جابر بن عبدالله انصاری - به جرم این که از امام محمد باقر(ع) نقل حدیث کرده است - در حوزه احکام روایتی نمی‌کند.»  
و این سخن مثل بقیه فرمایشات ایشان تهمت بی‌اساس است

### استفاده منتقد محقق از شیوه علامه حلی در نفی انتساب حسن به شیعه

منتقد محقق در اثبات ناسازگاری حسن با ولایت و شیعه، به شیوه علامه حلی در نهج‌الحق استناد می‌کند که روایت حسن را در کنار روایات علمای غیرشیعه - همچون احمد بن حنبل - ذکر کرده است. عنایت فرمایید: برای مثال به نهج‌الحق اشاره می‌کنیم: مبحثی درباره امامت حضرت علی(ع) دارد و ابتدا دلایلی را در این باره ذکر می‌کند و با استناد به قرآن به شرح این دلایل می‌پردازد «تعیین امامت علی بالقرآن و اما المنقول فالقرآن و السنة المتواترة اما القرآن فآیات». وی آیه‌ای که در زمینه امامت علی(ع) قابل استنباط است، قرائت می‌کند: سپس از قول اهل سنت در ذیل آیات تفسیر می‌آورد: «اجمع المفسرون و روی الجمهور کاحمد بن حنبل» در اینجا حسن بصری در کنار احمد حنبل و ثعلبی آورده شده، مثلاً در ذیل آیه نور: «آیه النور الثامنة و السبعون کمشکاة فی مصباح عن الحسن البصری قال ان المشکاة فاطمة و المصباح الحسن».

**پاسخ:** منتقد محترم شیوه علامه حلی در نقل حدیثی از حسن را که در کتاب حسن بصری (صص ۲۰-۳۱۸) آمده، دلیل بر آن می‌گیرد که حسن اهل ولایت نبوده است. برای روشن شدن مطلب یادآور می‌شویم که علامه در کتاب نهج‌الحق، بحثی تحت عنوان «اثبات امامت علی با استدلال به آیات قرآن» مطرح و در ضمن آن، ۸۴ آیه را ذکر کرده؛ و در ذیل هر آیه حدیثی آورده که حاکی است آیه مزبور در مناقب امیرمؤمنان(ع) است: در آیه اول به استناد اجماع و به نقل از صحاح سته ۲. به نقل از جمهور، ۳. اجماع مفسران و به روایت جمهور مانند احمد بن حنبل، ۴. جمهور در صحیحین و احمد بن حنبل و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس، ۵. ثعلبی به روایت از ابن عباس، ۲۸. به نقل از ابن عباس (ص ۱۸۹)، ۴۰. به نقل از حسن بصری، ۴۱. به نقل از جابر انصاری (ص ۱۹۵)، ۵۰. به نقل از ابورافع، ۵۱. به نقل از قرائت ابن مسعود (ص ۱۹۹)، ۵۴ و ۷۱ تا ۷۴ و ۷۹ و ۸۰. به نقل از ابن عباس (صص ۲۰۰، ۱۹۸، ۲۰۵-۶، ۲۰۸)، ۷۷. امام باقر(ع) (ص ۲۰۷)، ۷۸. حسن بصری (ص ۲۰۷)

علامه پس از نقل تمام روایات مزبور می‌نویسد: همه این روایات را جمهور اهل سنت نقل کرده‌اند (ص ۲۱۲) منتقد دانشمند معتقد است که به دلیل جمله اخیر علامه، و اینکه روایت حسن را در کنار روایت احمد بن حنبل و ثعلبی آورده، پس حسن را اهل ولایت نمی‌شمرده. در حالی که چنین استدلالی بالکل بی‌پایه است، زیرا: اولاً علامه یکی از دو حدیث منقول از حسن را پس از حدیث منقول از امام باقر(ع) و قبل از حدیث منقول از ابن عباس نقل کرده؛ و دومین حدیث منقول از حسن را نیز پس از روایت جمهور و قبل از روایت جابر انصاری نقل کرده؛ و اگر نقل حدیث او پس از روایت جمهور، یک دلیل بر نفی تشیع او باشد، نقل دو حدیث از او یکی پس از حدیث امام باقر(ع) و قبل از حدیث ابن عباس، و دیگری قبل از حدیث جابر، سه دلیل بر اثبات تشیع او خواهد بود! و این استدلال که من آن را واهی و مضحک می‌دانم، سه برابر قوی‌تر از استدلال متین منتقد دانشمند است!

ثانیاً منتقد دانشمند مدعی است که چون علامه حدیث حسن را در ضمن احادیث جمهور اهل سنت و محدثانی مانند احمد بن حنبل و ثعلبی آورده، پس او را نیز همچون نامبردگان، خارج از دایره ولایت می‌شمرده است! که البته اگر استدلال ایشان را بپذیریم باید بگوییم تمامی بزرگانی که احادیثشان در ذیل آیات مزبور آمده، خارج از دایره ولایت بوده‌اند از جمله: امام باقر(ع)، ابن عباس، ابن مسعود، جابر، ابو رافع! در حالی که هیچ شیعی خردمند و بی‌خردی، چنین نتیجه‌ای را که لازمه استدلال محکم ایشان است نمی‌تواند بپذیرد.

ثالثاً - علامه حلی احادیث منقول از امام باقر(ع) و ابن مسعود و ابن عباس و جابر و ابورافع و حسن را در باب آیات نازل در مناقب امام علی(ع) نقل می‌کند؛ و در پایان نیز می‌نویسد: همه این روایات را جمهور اهل سنت نقل کرده‌اند (ص ۲۱۲) ولی برخلاف تصور منتقد محترم، هدف او اخراج نامبردگان از دایره ولایت نیست؛ بلکه می‌خواهد بگوید که جمهور اهل سنت این احادیث را از قول آن بزرگواران روایت کرده‌اند.

رابعاً دعوی منتقد محترم با من بر سر علامه حلی از چه بابت است؟ من علامه را در فصل مربوط به مدافعان و ستایشگران حسن ذکر نکرده‌ام که ایشان این گونه برآشفته و برافروخته شده‌اند و اصرار دارند که علامه، حسن را شیعه نمی‌دانسته است. من فقط دو روایت علامه از حسن در مناقب امام علی(ع) را ذکر کردم؛ و نوشتیم که برخلاف آنچه یکی از مدعیان مغرض یا بی‌سواد اظهار داشته، علامه، حسن را از «اعداء اهل بیت» نمی‌شمرد؛ همین و بس! آیا منتقد محترم در این مورد حرفی دارند؟ این همه سخنان خارج از موضوع چه ربطی به آنچه من مطرح کردم دارد؟

### مؤلف کتاب حسن بصری آنچه را علیه حسن بوده نیاورده؟

فرموده‌اند: کتاب کاملاً جانبدارانه نگاشته شده است، یعنی از گام اول نویسنده در این جهت حرکت می‌کند که حسن بصری آن چیزی باشد که در عنوان کتاب اعلام شده است «حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان»، در حالی که جای بحث دارد که آیا حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان هست یا خیر؟ در نتیجه وقتی گنجینه‌دار تلقی می‌شود طبعاً باید تمام اقوالی که در تضاد با اوست رد شود، استنادی به جهت حبی که نسبت به حسن بصری داشته‌اند خیلی از مسائلی را که بر علیه حسن بصری بوده در کتاب نیاورده‌اند. به عنوان مثال ایشان در کتاب، فصلی را گشودند به عنوان «مخالفان و موافقان حسن» که این موافقان و مخالفان کاملاً گزینشی هستند؛ ایشان در مورد مخالفان حسن بصری، تعداد کمی را ذکر کرده‌اند؛ و در بخش موافقان شمار بسیاری از آنان را متذکر شده‌اند؛ در حالی که اگر ما بخواهیم مخالفان وی را نام ببریم، افراد زیادی از همان آغاز اسلام هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد.

**پاسخ:** آیا تهمت و افترا حدی دارد یا نه؟ آیا منتقد دانشمند می‌تواند کتابی را نشان بدهند که در آن، به اندازه کتاب من، انتقادات وارده بر حسن بصری گردآوری شده باشد؟ اگر ایشان نخواسته‌اند کتاب را بخوانند تقصیر من چیست؟ اینک خوانندگان گرامی با مراجعه به فصول مختلف کتاب، انتقاداتی را که به حسن شده، و حتی تهمت‌ها و ناسزاهایی را که نثار او کرده‌اند ملاحظه فرمایند تا ببینند چه اصراری داشته‌ام که حتی الامکان چیزی از قلم نیفتد؛ و گمان می‌کنم که اگر صد در صد نیز به این هدف نرسیده‌ام تا هشتاد درصد رسیده باشم؛ و اگر کسانی انتقادات دیگری سراغ دارند که به او شده، مطرح کنند تا به بحث نهاده شود. در اینجا فهرست پاره‌ای از انتقاداتی را که به حسن کرده‌اند و من در کتاب آورده‌ام:

اعتراض به عدم همراهی حسن با شورش ابن اشعث و یزید بن مهلب (صص ۴-۲۱ و ۸-۴۱۱) اعتراض به عدم اعتقاد او به قدر (صص ۲۹ تا ۳۵) اعتراض به پیوند معتزله با او و تذبذب او در میان قدریان و جبریان (صص ۳۷ تا ۴۲، ۳۰-۳۲۹) متهم شدن حسن به این که گفتگو از خطاهای صحابه را روا نمی‌شمرد (صص ۴۵ تا ۵۴؛ ۴۴-۴۳۹) متهم شدن او به این که معراج رسول(ص) را صرفاً یک رؤیای صادقه می‌دانسته (صص ۵-۶۱) متهم شدن او به این که بانی مذهب مرجئه بوده (صص ۸-۶۶) انتقاد به پاره‌ای از روایات تفسیری حسن که ریشه در اسرائیلیات دارد، خطاهای او در منسوخ شمردن پاره‌ای از آیات، انتقاد به پاره‌ای از اقوال حسن در قرائت آیات (صص ۶-۷۴) اختلاف حسن با همه مفسران در تفسیر آیه ۷۲ سوره مائده (ص ۷۷) روایتی منسوب به حسن در تجویز رؤیت باری تعالی با چشم ظاهری (ص ۷۸) روایتی منسوب به حسن در این باره که ذبیح اسحق بوده (صص ۸۲-۷۸، ۳۶۷) روایتی منسوب به حسن در مناقب سه خلیفه و بقیه عشره مبشره (صص ۴-۸۲) روایتی از حسن در این باره که شب قدر شب ۲۷ رمضان است (صص ۵-۸۴) ایراداتی که در مقام نقل احادیث به حسن گرفته‌اند: تدلیس، ارسال، نقل احادیث به معنی و نه با عین الفاظ، از هر کسی حدیث اخذ می‌کرده، حجت نبودن احادیث مرسل او، نقل یک حدیث به گونه‌های مختلف، (صص ۸۷ تا ۹۱) ناسازگاری پاره‌ای از فتاوی او با یکدیگر (ص ۹۵) انتقاد به حسن به دلیل فتاوی او درباره وضو (صص ۹-۹۸) اعتراض به حسن که چرا پاره‌ای از فتاوی او با آنچه فقیهان شیعه پذیرفته‌اند مخالف است (صص ۱۰۲، ۵۴-۴۴۷) متهم شدن حسن به این که خطیب رسمی و امام جماعت حکومتی بوده (صص ۲۰-۱۱۸) نقش زبان حسن در حفظ و بقای حکومت اموی؟ (صص ۲-۱۷۱) اعتراض به حسن که چرا از قیام علیه حکام عصر خود منع می‌کرده (صص ۸۲-۱۷۹) روایات حاکی از مخالفت حسن با امامان شیعه و نکوهش امام علی(ع) از او و نفرین امام به وی (صص ۱۸۳ تا ۲۰۸، ۳-۳۳۲) متهم شدن حسن به اعتراض به امام علی(ع) به دلیل تن دادن به حکمیت (صص ۱۶-۲۰۸) متهم شدن او به اعتراضی دیگر به امام علی علیه‌السلام (صص ۹-۲۱۶) نکوهش‌های امام حسن(ع) از حسن؟ (صص ۲۱-۲۱۹) سخنان امام باقر(ع) در تخطئه حسن؟ (صص ۵-۲۲۱) اعتراض امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) به حسن؟ (صص ۷-۲۲۵) حسن منافق و اموی مسلک؟ (صص ۳۰-۲۲۸) حسن در سپاه قتیبه بن مسلم و حجاج و عدم حضور او در سپاه امام حسین علیه‌السلام (صص ۳۲-۲۳۰) چرا حسن راه شهادت را برنگزید. (صص ۳-۲۳۲) متهم شدن حسن به این که مهاجران و انصار را به جرم شرکت در قتل عثمان یا عدم حمایت از وی، کافر و منافق می‌خوانده و بر عثمان رحمت می‌فرستاده و کشندگان او را لعنت می‌کرده (صص ۵-۲۳۴) غیرممکن نیست که حسن با ائمه اظهار مخالفت



کرده باشد (صص ۴۴-۲۳۵) به حسن گفتند تو امام علی(ع) را دشمن می‌داری (صص ۲۴۶، ۲۴۸) اعتراض به حسن که چرا فرشتگان را برتر از پیامبران می‌داند (صص ۴-۳۰۳) حسن رئیس قَدْریان (صص ۹-۳۰۵، ۳۳۲) حسن منافق و دشمن امیرمؤمنان علیه السلام (صص ۱۰-۳۰۹) حسن دشمن امام علی(ع) و از انصار عایشه، اخلاص حجاج به حسن و ستایش او از وی (صص ۱۴-۳۱۰) درباره حسن جای سخن است! (ص ۳۱۶) بدی حسن از بدی فرعون و شیطان و خوبی ابودر و سلمان مشهورتر است؛ حسن سامری این اَمّت و برادر شیطان؟ (صص ۸-۳۱۶) حسن از اعداء اهلبیت (صص ۲۰-۳۱۸) متهم شدن حسن به نداشتن عقیده‌ای ثابت (صص ۳۰-۳۲۹) توصیه حسن به اطاعت از سلطان (ص ۳۲۹ - پاورقی) حسن امام علی(ع) را به دلیل اقدامات او در جنگ جمل محکوم کرده و در پاسخ سخن امام؛ سخنانی بی‌ادبانه گفته (صص ۳-۳۳۲، ۳۶۵) اعتراض به سخن حسن درباره منشأ ابلیس (صص ۵-۳۵۴) متهم شدن حسن به اینکه می‌گفته: پیامبر (ص) جز همانچه را در دست مردم است برای امتش نگذاشت (صص ۶۰-۳۵۹) حسن با هر فرقه‌ای تظاهر به همراهی می‌نمود و خود را برای ریاست می‌آراست (صص ۶۲-۳۵۹) متهم شدن حسن به انحراف از خط امام علی علیه‌السلام (ص ۳۶۷) انحراف حسن؟ دشنام ابن ابی الحدید به او؟ حسن منحرف از ولایت (ص ۳۶۸) حسن و تأیید حقانیت خلافت ابوبکر؟ (ص ۳۶۹) عدم پیوند حسن با امام علی علیه‌السلام؟ (صص ۴-۳۸۱) حسن مروج حزن و اندوه (صص ۳-۲۰۲، ۷-۳۸۶) اعتراض به حسن به دلیل آنکه از انس حدیث فراگرفته است (صص ۱۰-۴۰۹) چرا حسن خلفا را امیرالمؤمنین می‌خواند؟ (صص ۴۱۹، ۷-۴۵۵) اعتراض به حسن که چرا حجاج دست او را بوسید. (صص ۶۲-۴۶۱) حسن در روزگار حجاج اقامه جماعت داشته و قضاوت می‌کرده؟ (ص ۴۶۲) اعتقاد حسن به نجات صحابه مخالف با امام علی(ع) و طلب رحمت برای عثمان؟ (صص ۷۰-۴۶۳)

چنانکه از همین فهرست اجمالی برمی‌آید، در بسیاری از فصول کتاب حسن بصری، قسمت معتابیهی به گفتگو از انتقادات وارده به حسن اختصاص یافته که مجموع آنها کمتر از یک پنجم کل کتاب نیست. نهایت آنکه هر جا انتقادی مطرح شده، پاسخ‌هایی را هم که به آن داده بودند آورده‌ام؛ تا هرکس پاسخ را قانع‌کننده یافت بپذیرد؛ وگرنه بداند که چنان انتقادی به حسن کرده‌اند. در این حال آیا منصفانه است که گفته شود من خیلی از مسائلی را که علیه حسن بصری بوده در کتاب نیاورده‌ام؟

## چرا در کتاب حسن بصری، نام برخی از مخالفان او نیامده است؟

منتقد دانشمند مدعی‌اند که چون من در فصلی که به معرفی مخالفان حسن پرداخته‌ام، کسانی از مخالفان را نام نبرده‌ام، خواسته‌ام آنچه را علیه حسن بوده کتمان کنم. که این ایراد حاکی از آن است که: اولاً منتقد دانشمند، آنچه را در فصول دیگر کتاب دربارهٔ مخالفان و منتقدان حسن نوشته‌ام خوانده‌اند؛ و نمی‌دانند که علت نام نبردن از آنها در فصل مربوط به مخالفان، عدم نیاز به این کار، با وجود توضیح اقوال و انتقادات آنها در فصول دیگر است. فی‌المثل: در صفحات ۱۸۳ تا ۲۰۸، نخست روایات منقول از ابومنصور طبرسی (مؤلف احتجاج) و قطب‌الدین راوندی (مؤلف خرائج) را که حاکی است حسن اقدامات امام علی(ع) در جنگ جمل را تخطئه کرده آورده‌ام؛ و سپس ایراداتی را که به روایات مزبور گرفته‌اند توضیح داده‌ام. در صص ۳۰-۲۲۸ سخنان تند و تیز ابومنصور طبرسی را ذکر کرده و به بررسی نهاده‌ام که حسن را اموی مسلک و کین‌توزترین مخالفان و دشمنان علی(ع) و از بزرگترین منافقان خوانده؛ و مدعی شده که وی از بزرگترین کسانی است که به یاری امویان قیام نموده و دوستی آنان را به دل گرفته است. در صص ۷-۲۲۶ روایت دیگری از ابومنصور طبرسی را نقل و بررسی کرده‌ام که به موجب آن، امام سجاده(ع) از حسن انتقاد کرد که مردم را با سخنان خود مشغول داشته است. آن گاه با اختصاص این همه از صفحات کتاب به نقل و بررسی انتقادات ابومنصور طبرسی و قطب‌الدین راوندی، دیگر چه مطلبی می‌ماند که در فصل مربوط به مخالفان ذیل نام این دو نفر بیاورم؟ همچنین در صص ۲۱-۲۱۹ سخنان علی بن یوسف حلی را آوردم و به بررسی نهادم که مدعی است امام حسن(ع) در پاسخی به نامهٔ ارادتمندان حسن، او را سخت نکوهش کرده است. در صص ۵-۲۳۴ انتقاد عماد طبری به حسن را آوردم و به بررسی نهادم که مدعی است حسن بصری، مهاجران و انصار را به دلیل شرکت در قتل عثمان یا عدم حمایت از وی، کافر و منافق می‌شمرده است و...

باری بسیار عجیب است که منتقد محترم، نزدیک یک پنجم از کل مطالب کتاب را که به ذکر و بررسی انتقادات وارده بر حسن بصری اختصاص یافته، نخواست‌اند ببینند؛ و به ناروا مدعی شده‌اند که من «خیلی از مسائلی را که بر علیه حسن بصری بوده، در کتاب نیاورده‌ام»، و عجیب‌تر آنکه برای اثبات این ادعا، معین نکرده‌اند که چه انتقاداتی به حسن شده است و من آنها را نیاورده‌ام. بلکه با من بر سر این دعوی دارند که چرا از فلان و بهمان نام نبرده‌ای؟ و توجه ندارند که وقتی انتقادهای وارده به حسن - با آن همه تفصیل - نقل و بررسی شده، دیگر نیازی نیست که از دهها نفر نام ببرم و در ذیل نام هرکسی مجدداً همان انتقادات را از نو بیاورم. و اگر شمار بیشتری از مدافعان و ستایشگران حسن را نام برده‌ام، به این علت است که در آثار هریک از آنان مطلب تازه‌ای دربارهٔ حسن هست که به شناخت بهتر او و نقش و تأثیری که در جهان اسلام داشته کمک می‌کند. اما این که فرضاً صد نفر را به عنوان مخالف حسن معرفی کنم؛ و در ذیل نام هر یک، جداگانه این روایت بی‌پایه را از قول او نقل کنم که امام علی(ع) حسن را سامری این امت، و شیطان را برادر او خوانده چه فایده‌ای دارد؟ اگر من اصل این روایت را نقل نمی‌کردم، شاید جای این ادعا بود که خواسته‌ام آنچه را به نفع حسن نیست پنهان کنم. اما وقتی اصل آن را به تفصیل نقل کرده‌ام - و آن هم چند بار (در صص ۵-۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲) چه ضرورتی داشته که دهها تن را نام ببرم و در ذیل نام هر کدام، جداگانه از قول او این روایت را نقل و سپس برای چندمین بار نقاط ضعف آن را بازگو کنم؟

## برخوردهای دوگانه و شیوه‌های متناقض در داوربها

منتقد محقق، وقتی در چهرهٔ نقاد و خرده‌بین ظاهر می‌شوند، با دقت کامل متنه به خشخاش می‌گذارند و ادعا می‌کنند که آن همه طول و تفصیل موجود در کتاب حسن بصری در نقل و بررسی انتقادات وارده بر این مرد کافی نیست؛ و من باید تمام کسانی را که با حسن مخالف بوده و تشیع وی را منکر شده‌اند یکایک معرفی می‌کردم؛ و در ذیل نام هریک از آنها، تمام آنچه را در نکوهش حسن نوشته - ولو تکرار حرف‌های گذشتگان باشد - می‌آوردم. اما خود ایشان، وقتی خلعت تشیع را بر قامت فارابی می‌پوشانند، و از او یک شیعهٔ دو آتشه و اهل توسل به معصومان می‌سازند که به زیارت کربلا و نجف می‌رفته و زیارت نامه‌های مشتمل بر سلام‌ها و لعنت‌های لازم القرائه را می‌خوانده، باری وقتی به دندهٔ دینی کردن فلسفه و فلسفی کردن دین می‌افتند، اصلاً و ابداً به روی خود نمی‌آورند که آراء فارابی چه مخالفان سرسختی - خاصه در میان علمای شیعه - داشته؛ و بر طبق مبانی مقبول آنان، فارابی نه تنها شیعه نبوده که حتی مسلمانی او را نباید باور داشت. در اینجا برخی از مخالفان فارابی و پاره‌ای از نوشته‌های آنان در انتقاد از او را نقل می‌کنم؛ و با این تذکر که نقل انتقادهای مزبور نه هرگز به معنی تأیید آنها بل فقط برای آن است که دانسته شود چنین انتقادهایی - گرچه نادرست - به فارابی شده است؛ و اگر منتقد محترم لازم می‌داند که تمام مخالفان حسن بصری معرفی شوند؛ و تمامی ایرادهایی که به وی وارد آورده‌اند و بدگویی‌هایی که از او کرده‌اند - ولو به عقیدهٔ نویسنده



ناروا باشد - مطرح شود، بر خود ایشان نیز لازم است که همه مخالفان فارابی را به خوانندگان کتاب خود بشناسانند؛ و کلیه اعتراضاتی را که به وی شده - گرچه به عقیده ایشان وارد نباشد - تفصیلاً ارائه فرمایند. و اگر چنین توقعی از مؤلف کتاب فارابی نادرست و بلکه خنده‌آور است؛ و ایشان حق دارند از کتاب ۳۷۳ صفحه‌ای خود فقط ۵ صفحه را به انتقادات وارده به فارابی اختصاص دهند؛ و بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مخالفت‌های علمای شیعه با وی، کتابی در شرح محامد و محاسن او بنویسند، و کام او را با تربت کربلا بردارند و با آب فرات غسلش دهند... نویسنده کتاب حسن بصری هم می‌تواند به همان مقدار که به معرفی مخالفان حسن و نقل و بررسی ایرادات آنها به وی اختصاص داده - و بیش از یک پنجم کل صفحات کتاب را شامل می‌شود - بسنده کند.

### اینک یادی از مخالفان فارابی و انتقادهایشان از او:

ملا محمد طاهر قمی که دشنام‌های او به حسن بصری را من به تفصیل نقل و بررسی کرده‌ام می‌نویسد: سنیان ماوراءالنهری... سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند. دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند، در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند. و سنیان، فارابی را معلم ثانی نام کردند. بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال سخیفه ضعیفه باطله فلاسفه و متفلسفه سبب خبط دماغ و سقم عقول و فساد افکار ایشان است. مولانا نفیسی که از اعظام افاضل اطباست، در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا به مرض مالیخولیا بوده... میدان فارابی گفته‌اند که او ساز را خوش می‌نواخت، ساز را به عنوانی می‌زد که اهل مجلس به خواب می‌رفتند و خودش به خواب نمی‌رفته. این طرفه است که این فسق را مریدانش از کمال او شمرده‌اند (روضات الجنات، خوانساری، ج ۷، صص ۵-۳۲۴)

حجة الاسلام غزالی نیز در ضمن انتقاد از ارسطو می‌نویسد: وی پاره‌ای از ردائل کفر و الحاد و بقایای گمراهی و زندقه آنان (فیلسوفان قبل از خود) را حفظ کرد و نتوانست از آنها چشم پوشد و به یک سو گذارد. بنابراین، باید هم او و هم پیروان او از متفلسفان اسلام مانند ابن سینا و فارابی و امثال آنها را تکفیر نمود و مورد نکوهش قرار داد. زیرا هیچ یک از فیلسوف‌نماهای اسلامی، مانند ابن دو مرد افکار ارسطو را نقل و ترویج نکرده‌اند؛ و آنچه که دیگران نقل کرده‌اند، چون درهم و بر هم است، کسی از آنها چیزی درک نمی‌کند؛ و قابل نقض و ابرام نیست؛ و آنچه که ما به توسط گفته‌های این دو مرد از فلسفه ارسطو دریافته‌ایم، منحصر در سه قسم است: قسمتی از آن را باید مورد تکفیر قرار داد؛ قسم دیگر را باید بدعت شمرد؛ و انکار قسم سوم را نباید لازم دانست. (ترجمة المنقذ من الضلال، زین‌الدین کیائی‌نژاد، صص ۹-۴۸) چنانکه فارابی و ابن سینا نقل کرده‌اند، مذهب ارسطو در الهیات، به مذاهب فلاسفه اسلام نزدیک می‌باشد. لکن هم ارسطو و هم پیروان او، همگی در مطالب الهی به اشتباه رفته‌اند که مرجع عمده اشتباه‌کاری‌های آنها بیست مسأله است که در سه مسأله باید آنها را تکفیر کرد؛ و در هفده مسأله دیگر بدعت‌گذار شمرد. ما برای ابطال مذهب آنها در این مسائل بیست‌گانه، کتاب تهافت‌الفلاسفه را تصنیف کرده‌ایم.

اما سه مسأله‌ای که باعث کفر آنهاست و برخلاف عقیده همه مسلمانان است یکی انکار معاد جسمانی است که آنان... معاد جسمانی و حشر ابدان را انکار کرده و برخلاف شریعت سخن گفته و به آن کافر شده‌اند. دیگر این که می‌گویند خداوند علم به کلیات دارد نه جزئیات؛ و این نیز غلط و کفر صریح است. و سه دیگر این که اعتقاد به قدم و ازلیت عالم دارند. (همان، صص ۶-۵۴)

قاضی شوشتری نیز تصریح می‌کند که غزالی فارابی را تکفیر کرده و: «این تکفیر ناشی از آن است که در کتب او - که غالب آن ترجمان کلام حکمای یونانی است - ذکر قدم عالم و انکار معاد جسمانی و امثال آن دیده‌اند.» سپس قاضی می‌کوشد فارابی را از این گونه اعتقادات تبرئه کند؛ و مستند او نیز آنکه در رساله فصوص منسوب به فارابی مطالبی برخلاف اعتقادات مزبور آمده است (مجالس المؤمنین، قاضی شوشتری، ج ۲، ص ۱۸۰؛ روضات الجنات، خوانساری، ج ۷، ص ۳۲۶) که البته مستند مزبور را چندان اعتباری نیست؛ چرا که در انتساب فصوص به فارابی سخت جای تردید است؛ و به فرض هم که این کتاب از او باشد و با استناد آن بتوان فارابی را تبرئه کرد، این امر مجوز عدم نقل و بررسی انتقادات وارد بر وی نیست.

علامه مجلسی نیز که منتقد محترم مدافع سرسخت وی‌اند؛ و این ناچیز را به اتهام بی‌پایه کم ارادتی به او مورد اعتراض قرار دادند، بارها اعتقادات تمامی فلاسفه را (که فارابی پیشرو آنان است) باطل و کفر و مخالف ضروریات دین شمرد؛ و منتقد محترم که این ناچیز را به جرم نام نبردن از برخی مخالفان حسن بصری - و احتمالاً عدم ذکر پاره‌ای از انتقاداتی که به وی شده - محکوم می‌کنند، معلوم نیست چرا این همه اعتراض‌های غلاظ و شداد مرحوم مجلسی به نظریات فیلسوفان را ندیده می‌گیرند؛ و نمی‌گویند که بر مبنای اعتراض‌های مزبور، فارابی حتی مسلمان نبوده است تا به شیعه چه رسد. لازم است که ایشان نگاهی به بحار بیان‌دازند و ببینند مرحوم مجلسی، پس از ذکر آیات و اخبار

آیا منتقد دانشمند  
می‌تواند کتابی را  
نشان بدهند که در آن،  
به اندازه کتاب من،  
انتقادات وارده  
بر حسن بصری  
گردآوری  
شده باشد

مربوط به بهشت و دوزخ می‌نویسد: اکنون اشارتی داریم به آنچه آن فرقه مخالف دین، از حکیمان و فیلسوف نمایان، گفته‌اند؛ تا دشمنی آنان با حق مبین، و معارضه آنان با آیین‌های رسولان خدا را بدانی - پس از نقل مطالبی با هدف یاد شده، از جمله در توضیح عقیده فارابی و ابن‌سینا در باب سرانجام نفوس - تصریح می‌کند که آنچه را ابن‌سینا در کتاب شفا درباره معاد جسمانی نوشته، از ترس دینداران روزگار خود بوده (نه از سر اعتقاد) و به همین دلیل در رساله مبدء و معاد، این مطلب را متذکر نشده و: هر کس به سخنان فیلسوفان مراجعه کند و در مبانی آنان به بررسی پردازد، می‌بیند که تمامی آنها، با آنچه در آیین‌های انبیا آمده ناسازگار است؛ و اینکه بعضی از اصول شرایع و ضروریات ادیان را به زبان تصدیق می‌نمایند، از ترس مؤمنان زمان‌شان است که ایشان را تکفیر نکنند و نکشند؛ و به زبان اظهار ایمان می‌کنند و در دل‌هاشان ایمان ندارند و بیشترشان کافرند؛ و به زندگی خود سوگند که هر کس بگوید: از یکی جز یکی صادر نشود؛ و هر حادث مسبوق به ماده است، و آنچه قدیم بودن آن ثابت شود معدوم شدنش منتع است، و عقول و افلاک و هیولای عناصر قدیمند، و همه انواع متوالده قدیمند، و اعاده معدوم ممکن نیست، و افلاک متطابق‌اند، و پدیده‌های عنصری در عوالم فوق افلاک راه ندارند - و مانند این سخنان - چگونه ایمان می‌آورد به آنچه در شریعت‌ها آمده و آیات به آن ناطق است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد؟ - از جمله: مختار بودن خدا و این که هر چه خواهد کند، و هر گونه اراده‌اش باشد حکم میراند، و حادث بودن عالم و آدم، و معاد جسمانی، و اینکه: بهشت در آسمان است و مشتمل بر حوریان و قصرها و ساختمان‌ها و مسکن‌ها و درختها و جویها، و آسمان‌ها شکافته و درهم نوردیده می‌شوند، و ستارگان پراکنده می‌شوند و فرومی‌افتند و بلکه نابود می‌گردند، و فرشتگان اجسامی هستند که آسمان‌ها از آنها پر شده و بالا می‌روند و فرود می‌آیند، و پیامبر (ص) و عیسی و ادریس به معراج به آسمان رفتند، نیز بسیاری از معجزات پیامبران و اوصیای آنان - از شق القمر و زنده کردن مردگان و بازگرداندن خورشید به جایی که از آن رد شده بود، و طلوع خورشید از مغرب، و وقوع کسوف و خسوف در غیر زمان خود، و امثال اینها. و هر کس به گفته‌های فیلسوفان مراجعه کند، خواهد دانست که رفتار ایشان با صاحبان آئین‌ها، رفتار کسی است که آنان را استهزاء می‌کند؛ یا رفتار کسی که پیامبران را از صاحبان حیلت‌ها و از معماران می‌شمارد که چیزی قابل فهم برای مردم نیاورده‌اند؛ بلکه در مدت بعثت خویش، کار را بر مردم مشتبه ساخته‌اند. خداوند ما و همه مؤمنان را از گزند شبهات‌شان و کارهایی که برای گمراه ساختن مردمان می‌کنند در پناه خود دارد؛ و اگر خدا خواهد، در این باب کتابی جداگانه خواهیم نوشت.

(بحار، ج ۸، صص ۹-۳۲۶)

بگذریم که اگر بخواهیم همه آنچه را علامه مجلسی و دیگر علمای دین در تخطئه و تکفیر فیلسوفان (که فارابی پیشرو آنان است) گفته‌اند بنویسیم دامنه سخن بسی دراز خواهد شد؛ و من پس از نقل همانچه آوردم، از منتقد محقق سؤال می‌کنم: چگونه است که شما در معرفی فارابی و تبیین اندیشه‌های او، کوچک‌ترین اشاره‌ای به هیچ یک از این انتقادات و صدها مانند آنها نکرده‌اید؟ و برخورداران با او چنان است که انگار شخصیت و آراء وی در نظر همه - خاصه علمای شیعه - جای هیچ گونه انتقادی نداشته است؟ و آنگاه به من ایراد می‌گیرید که چرا همه مخالفان حسن را به دقت استقصا نکرده‌ام؟ و همه آنچه را که هر یک از آنها علیه او گفته‌اند - ولو حرف مفت و تکرار حرف‌های پیشینیان باشد - جداگانه نیاورده‌ام؟

یا ایها الرجل المعلم غیره هلاً لنفسک کان ذا التعلیم؟

ایضا منتقد محقق که مدعی‌اند من آنچه را علیه حسن بصری بوده پنهان کرده‌ام، و می‌گویند چرا من تمامی مخالفان حسن را استقصا ننموده‌ام، بفرمایند که چرا خودشان در کتاب حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، نام‌های همه مخالفان او را ردیف نکرده‌اند؛ و حتی به اندازه یک دهم آنچه من درباره انتقادات وارده به حسن نوشته‌ام، ایشان از ایراداتی که به شیخ اکبر گرفته شده نگفته‌اند؟ و ایشان که کتاب این ناچیز را «کاملاً جانبدارانه» می‌دانند، چرا در کنار ستایش‌هایی که از ابن عربی کرده‌اند، از آن همه اعتراضات علمای دینشان به ماحی‌الدین و ممیت‌الدین (روضات الجنات، ج ۸، ص ۶۰) سخنی نمی‌گویند.

مگر نمی‌دانند که ملامحمد طاهر قمی - که بیش از چهار صفحه از کتاب من، تنهابه نقل و بررسی انتقادات وی به حسن بصری اختصاص یافته - ابن عربی را «صال مصل» و از زندیقان عصر خود خوانده؛ و به همجنس‌بازی متهم داشته؛ و دو کتاب او - فتوحات و فصوص - را مشتمل بر کفر و الحاد بسیار انگاشته؛ و پس از نقل استدلال وی می‌نویسد: از این استدلال کمال حماقت و سفاقت و بلادت او ظاهر می‌شود. این غلطی است که بر هیچ کودک و جاهل، بطلان آن مخفی نیست.

نیز سخنانی از وی آورده و سپس می‌گوید:

**کلمات کفر مذکوره، هر کدام دلیل واضح است بر کفر محی‌الدین؛ و بی‌شبهه، هر که صاحب**

این کلمات را کافر نداند کافر و بی‌دین و خارج از دایره یقین خواهد بود. (تحفة‌الاخیار، محمد طاهر قمی، صص ۱۷۹، ۶-۱۹۵، ۵-۲۶۴، ۲۴-۳۱۶)

نیز صاحب روضات پس از نقل سخنانی از آقا محمدعلی کرمانشاهی و دیگران در نکوهش ابن عربی، شیوة قاضی شوشتری را تخطئه می‌کند که اقدام به تأویل «سخنان کفرآمیز» ابن عربی نموده؛ مثل این سخن که: وجود خالق و مخلوق یکی است؛ و پرستش بتان، عبادت خداست؛ و پیامبران برای کسب معرفت از خاتم‌الاولیا مدد می‌گیرند و... که اگر با تأویل این سخنان، زنگ کفر را از آنها بستریم، دیگر در روی زمین کافری و هلاک‌شونده‌ای نمی‌ماند؛ و از اعتقادات هیچ کس نباید برائت جست؛ و این سخنی است که هیچ یک از متدینان نمی‌پذیرد. (روضات، ج ۸، صص ۵۱ تا ۶۱)

نیز آقا شیخ علی نمازی نکوهش‌های مجلسی از ابن عربی را یاد کرده؛ و او را درخور مذمتها، و دارای دعاوی فاسده و کلمات مضله و پر از خرافه شمرده و می‌نویسد: اراجیف او از کتاب‌هایش مثل فتوحات و فصوص آشکار است. (مستدرک سفینة‌البحار، ج ۲، صص ۲-۴۸۱؛ ج ۷، صص ۱۴۳)

نیز علامه مجلسی - علاوه بر آنچه در عین‌الحیاء در نکوهش ابن عربی نوشته - از قول عزالدین عبدالسلام وی را چنین توصیف می‌کند: «شیخ سوء کذاب»؛ و از قول ذهبی، سخنان وی را محصول خرافات ریاضت‌های صوفیانه می‌شمارد. (همان، ج ۲، ص ۴۸۲؛ سفینة‌البحار، محدث قمی، ج ۲، صص ۳-۱۷۲؛ روضات، ج ۸، ص ۵۴؛ بحار‌الانوار، ج ۶۰، صص ۳-۳۱۲)

آن گاه منتقد محقق، بی‌آنکه هیچ اشاره‌ای به این گونه مخالف‌خوانی‌ها بفرماید، در ستایش به قول خودشان شیخ اکبر و آثار او چنین داد سخن می‌دهند:

آثار ابن عربی به خصوص کتاب عظیم فتوحات مکیه، اقیانوسی است پرخروش و پهن‌اور... به هر لحظه موجی پدیدار می‌شود و تو را به هر سو و هر جا بخواهد می‌برد... دریای موجی از معانی و مفاهیم است که انسان در آن گم می‌شود. با هر قدم که در کتاب فتوحات برمی‌داشتیم نکته‌ای تازه بر ما مکشوف می‌شد. (حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، صص ۱۰، ۱۱) وی در فتوحات، منازل علوم فراوانی را نام می‌برد؛ و بحث او در این زمینه حکایت از آن دارد که خود همه این منازل را طی کرده است. (همان، ص ۱۶)

ممکن است منتقد محقق بفرماید: ضرورتی ندارد که در ذیل سخن از ابن عربی، هر ایراد بی‌پایه‌ای که هر مهمل‌گویی به وی گرفته - با ذکر نام و نشان طرف - ذکر شود. اگر پاسخ ایشان این است، عین آن را در مورد پاره‌ای از ایراداتی هم که به حسن گرفته شد، به خودشان بدهند و خلاص!

یادآوری - مجدداً تأکید می‌کنم که من بیشتر آنچه را از قول ملامحمد طاهر قمی و دیگران در تخطئه و تکفیر ابن عربی - و پیش از او فارابی - آورده‌ام، حرف‌های بی‌پایه می‌دانم؛ و از نقل آنها پوزش می‌خواهم؛ و معتقدم که منتقد محقق نیز به همین دلیل از نقل آنها خودداری کرده‌اند. منتهی سخن در این است که: همان سان که ایشان حق دارند، این قبیل حرف‌های بی‌پایه را بالکل ندیده بگیرند؛ و وقت خود و خوانندگان کتاب خود را

با نقل سخنان بی‌اساس - از مخالفان ابن عربی و فارابی و در معرفی آنان - ضایع نکنند، باید به من نیز حق دهند که در نقل ایرادات بی‌پایه‌ای که به حسن شده، و معرفی مخالفان او، به همان مقدار که آورده‌ام - و خیلی هم زیاد است - اکتفا کنم؛ و بیش از آن، اطالۀ کلام ننمایم.

### انتقاد به نام کتاب

منتقد محترم نامی را که بر کتاب نهاده شده (گنجینه‌دار علم و عرفان) درخور ایراد شمرده‌اند؛ و این نام‌گذاری را نابجا و ناشی از حبی که نویسنده به حسن دارد دانسته‌اند؛ و مدعی شده‌اند که به دلیل همین نام، نویسنده از طرح مسائلی که برعلیه حسن بوده خودداری کرده است.

پاسخ: اولاً اگر منتقد محترم، کتاب را فارغ از هرگونه حب و بغضی می‌خواندند، می‌پذیرفتند که عنوان مزبور، در جنب ستایش‌هایی که بزرگترین علمای اسلام از حسن کرده‌اند بسیار ناچیز است. برای نمونه:



\* سید مرتضی علم الهدی در کنار تجلیل‌هایش از دانش و شجاعت و فصاحت و نیک‌خواهی حسن، از وی با القابی همچون «بارع الفصاحة، بلیغ المواعظ، کثیر العلم، القدوة و الغایة» یاد کرده است؛ و داستانی کرامت‌گونه به این مضمون آورده است که وی در کودکی، به گونه‌ای اعجاز‌آمیز، از شیر ام سلمه همسر پیامبر (ص) تغذیه می‌شده است. (حسن بصری، ص ۳۳۴)

\* شریف رضی مؤلف کتاب عظیم نهج البلاغه، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب الهی، به اقوال حسن بصری، بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی ارج نهاده و استناد نموده؛ و در پاره‌ای موارد نیز نهایت تجلیل را از وی می‌کند. (حسن بصری، صص ۷-۳۳۶) و در همین مقاله توضیحات بیشتری در این باب دادیم.

\* حکیم و دانشمند بزرگ ابن مسکویه درباره حسن بصری می‌نویسد: «اگر یاران رسول (ص) محضر حسن را درک می‌کردند به او نیازمند بودند - با آنکه پدرش از اسیران جنگی و خود او وقتی متولد شده برده بود و بعدها در جرگه موالی درآمد.» ابن مسکویه بسیاری از سخنان حکیمانه و اندرزهای حسن را آورده؛ و پس از نقل سخنی از او می‌نویسد: بدانکه این کلام، با وجود قلت حروف، معانی بسیاری در بردارد؛ و هم فصیح است و هم شرایط بلاغت - به تمام و کمال - در آن رعایت شده است. (حسن بصری، ص ۳۳۴)

\* شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی حسن و شاگرد او قتاده را دومین و سومین نفر از چهار مفسری می‌شمارد که در تفسیر قرآن طریقه‌ای محمود و شیوه‌ای ممدوح داشته‌اند؛ و بدین لحاظ نیز در کتاب عظیم تفسیر تبیان، پس از ابن عباس، بیشترین نقل قول را از حسن و سپس از شاگردش قتاده کرده است؛ و در مجمع‌البیان نیز که تهذیب تبیان است، همین شیوه رعایت شده است. (حسن بصری، صص ۸-۳۳۷)

\* سیدین طاوس که به لحاظ مقامات روحانی و معنوی هیچ یک از علمای شیعه را با او برابر نمی‌شمارند، به روایات و اقوال حسن، بسیار ارج نهاده و استناد نموده؛ و ضمن تصریح به مقبولیت او، برای دعا‌های وی خواصی کرامت‌گونه - از جمله سلب بینایی از دشمنان - نقل می‌کند؛ و تصدیق می‌نماید که چون حسن این دعاها را خواند، خدا حجاج را از تصمیم به قتل وی منصرف کرد. (حسن بصری، صص ۵-۳۴۴)

\* خواجه نصیرالدین محقق طوسی، از حسن با دعای رضی الله عنه یاد می‌کند و آنچه را در ستایش سخنی از حسن، از قول ابن مسکویه آوردیم، با لحنی تأییدآمیز می‌آورد (حسن بصری، صص ۳۴۵، ۳۷۳)

\* سیدحیدر آملی از نامی‌ترین عرفا و علمای شیعه، ضمن آن که در سطح گسترده‌ای از نامه‌های حسن استفاده می‌کند، حسن را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگترین مریدان علی (ع) و سیدالتابعین می‌خواند؛ و از او با دعای رضی الله عنه، یاد می‌کند؛ و معتقد است که امام علی (ع) ذکر را به وی تلقین کرده است. (حسن بصری، صص ۹-۳۴۸)

\* ابن ابی‌جمهور از نامی‌ترین علما و محدثان شیعه، حسن را از معدود کسانی می‌داند که علوم را نه با تعلیم و تعلم، بلکه از طریق القاء و سر از امام علی (ع) فراگرفتند و علم اصحاب باطن به او و کمیل برمی‌گردد. (همان، ص ۳۴۹)

\* شیخ بهایی ضمن استفاده گسترده از روایات و اقوال حسن، از او با لحنی تجلیل‌آمیز یاد می‌کند و به شعری تمثیل می‌جوید که در آن، از حسن و شاگرد او قتاده، به عنوان ضرب‌المثل عبادت یاد شده است. (همان، ص ۳۵۲)

\* مجلسی اول حسن را با عنوان جلیل‌القدر و عظیم‌الشان ستوده و بر آن است که وی به امر امام علی (ع) در برخورد با زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می‌کرده است (همان، ص ۳۵۷)

\* حکیم سبزواری ضمن استفاده از اقوال حسن می‌نویسد: حذیفه که یکی از صحابه کبار رسول (ص) است، پاره‌ای اسرار را از آن حضرت شنیده بود. فصلی از آنها را برای حسن بیان نمود؛ و بدین ترتیب بود که حسن در وعظ و مذکری به مقامی نیکو رسید. (همان، صص ۹-۳۵۸)

\* دانشمند محقق و حکمت‌شناس، و استاد میرز منطق و اصول محمود شهابی خراسانی، روایات و اقوال فراوانی را که دلالت بر ممدوح بودن حسن دارد آورده - از جمله حدیثی از امام باقر (ع) که کلام حسن را شبیه کلام انبیا شمرده؛ و سخن اعمش که گوید: حسن چندان به فراگیری و نگهداری و گردآوری حکمت ادامه داد تا زبانش به عرضه آن توانا گردید.

استاد شهابی به روایاتی هم که مستند نکوهش حسن قرار گرفته اشاره کرده، و شمار روایات مخالف آن را بیشتر دانسته و می‌نویسد: سخنان حسن - چه خطب و چه مواعظ و نصایح و چه مکاتیب وی - همه حکیمانه و با اثر است. (حسن بصری، صص ۵-۳۶۳)

\* محمدهادی معرفت از قرآن شناسان بزرگ معاصر، همه اتهامات وارده بر حسن را دفع کرده؛ و سخنان شریف مرتضی و دیگران در ستایش از حسن و دانش و حکمت و فقاوت و تقوی و خوبی و فصاحت وی، و بهره‌گیری‌هایش

از معارف علوی و ارادت او به آن حضرت را نقل کرده - نیز این گزارش را: هر گاه نزد امام باقر(ع) سخنی از حسن به میان می‌آمد، حضرت می‌فرمود: همان را می‌گویند که سخنش به گفتار انبیا می‌ماند. (حسن بصری، صص ۷-۳۶۶)

\* شهاب‌الدین سهروردی یکی از سه چهار فیلسوف طراز اول جهان اسلام در تمام تاریخ، حسن بصری را در جرگه آن دسته از محققان و علمای این امت می‌بیند که علوم ایشان از انبیای بنی‌اسرائیل بیشتر بود. (همان، ص ۳۷۳)

\* امام محمد غزالی طوسی دانشمند و متفکر بزرگ، کلام حسن را در اوج و منتهای فصاحت شمرده؛ و ضمن استفاده گسترده از اقوال حکیمانۀ حسن می‌گوید: حکمت ازدهان او سرازیر بود. (همان، صص ۱۱۰، ۳۷۴: احیاءالعلوم، ترجمۀ فارسی، ج ۴، با استفاده از فهرست اعلام ذیل نام حسن)

\* خواجه عبدالله انصاری عارف و دانشمند بزرگ، از حسن و شاگرد او عبدالواحد با عنوان تجلیل‌آمیز امام یاد کرده (مجموعه رسائل فارسی، ج ۱، ص ۷۸، طبقات الصوفیۀ، ص ۱۳۰) و هم آورده است که حسن برای مردم سخن می‌گفت: امام علی(ع) بر وی بگذشت و پس از چند سؤال از وی و شنیدن پاسخ‌های او، به وی فرمود: سخن گوی که چون تویی را سخن باید گفت. یعنی ترا روا باشد که سخن گویی که بر بصیرتی. (طبقات الصوفیۀ، ص ۲۲۵)

\* ابوطالب مکی از عرفا و مؤلفان بزرگ صوفی می‌نویسد: حسن نخستین کسی بود که راه این علم (عرفان) را روشن کرد؛ و زبان‌ها را به گفتگو از آن بگشود؛ و معانی آن را به زبان آورد؛ و انوار آن را آشکار نمود؛ و پرده از چهره آن برگرفت؛ و در باب آن به سخنانی پرداخت که پیش از آن شنیده نشده بود. (حسن بصری، ص ۳۸۵)

\* علی بن عیسی اربلی از اعظام علما و ادبای شیعه در سده ۷، و از مشایخ اجازه علامه حلی است که اثر معروف او کشف‌الغمه را بهترین کتاب در اخبار و مناقب و آثار ائمه شمرده‌اند. وی در این کتاب روایات فراوانی در مناقب امام علی(ع) و تفسیر قرآن و نکوهش معاویه به نقل از حسن آورده و می‌نویسد: علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آرند و ایشان را از عذاب و کیفر او بر حذر دارند (یعنی علم مواعظ و اندرزگویی) مقتدا و پیشوای آن شیخ حسن بصری است؛ و او شاگرد امام علی(ع) و شرف و افتخار وی در همین بود؛ و به برکت شاگردی بر امام(ع) صبح (سعادت) وی در میان مذکران و واعظان و اندرزگران طلوع کرد (کشف الغمه، ج ۱، صص ۲۰۴-۴، ۲۲۳، ۵۶۰، ۸۶، ۲۶۳، ج ۲، صص ۷۵، ۹-۸۸، ۳۷۹؛ نیز ترجمۀ آن کتاب به قلم علی زوراهای از علما و محدثان و مفسران و فقیهان نامی قرن نهم، ج ۱، صص ۴، ۹، ۱۰، مقدمه - نیز متن کتاب صص ۱۲، ۵۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۷۸، ۴۳۳، ۶-۵۵۵) اربلی در کتاب دیگر خود به نام التذکره (ص ۳۶۶) نیز شعری آورده است حاکی از این که حسن و شاگرد او قتاده نمونه عالی تعبد بوده‌اند؛ (برای شرح احوال و آثار اربلی از جمله بنگرید به ریحانة‌الادب، مدرس تبریزی، ج ۱، صص ۲-۱۰۱).

\* عبدالرحمن جامی عارف و شاعر و نویسنده و دانشمند نامی حسن بصری را ستوده؛ و نقل کرده است که: امام حسن(ع) درباره حسن به جوانی فرمود:

وعظ او پرده غفلت برد  
چون سوی مجلس او می‌نروی

کاهلی را ز جبلت ببرد  
تا از او نکته حکمت شنوی؟

(هفت اورنگ، جامی، ص ۵۶۷)

\* شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر و نویسنده بزرگ، فصلی مشبّع (در ۲۰ ص) در شرح احوال و کرامات و مقامات حسن بصری نوشته و در ضمن آن، روایات تاریخی را با افسانه آمیخته؛ و در همه جا نظر ستایش‌آمیز خود نسبت به وی را آشکار ساخته است. در وصف وی - با اشاره به روایتی که به موجب آن: حسن در کودکی، به گونه‌ای اعجاز‌آمیز، از شیر همسر پیامبر(ص) تغذیه شده است - می‌گوید: آن پرورده نبوت، آن خو کرده فتوت، آن کعبه علم و عمل، آن قبله ورع و حلم، آن سبق برده به صاحب صدری، صدر سنت، حسن بصری، ... مناقب او بسیار است و محامد او بی‌شمار، صاحب علم و معامله بود... یک روز کسی برخاست و گفت چرا حسن مهتر و بهتر ماست؟ بزرگی حاضر بود و گفت: به جهت آن که جمله خلاق را به علم او حاجت است؛ و او را جز به حق احتیاج نیست. همه خلق در دین بدو محتاج‌اند؛ و او در دنیا از همه فارغ. مهتری و بهتری او از آنجا بود. (حسن بصری، صص ۱۲۱، ۱۲۳)

پاسخ همین بزرگ به نظم:

گفت از آن کامروز در صدق و مجاز  
و او به یک جو نیست حاجتمند کس  
او ز جمله فارغست از زاد و برگ  
مهتری این است در هر دو جهان

هست خلقی را به علم او نیاز  
او به دنیا کی بود در بند کس  
خلق حاجتمند او تا روز مرگ  
لاجرم او مهتر آمد این زمان

(همان، ص ۱۴۳)

## باری

بسیار عجیب است

که منتقد محترم،

نزدیک یک پنجم از

کل مطالب کتاب را که

به ذکر و بررسی

انتقادات وارده بر

حسن بصری

اختصاص یافته،

نخواستند ببینند؛ و

به ناروا مدعی شده‌اند که

من «خیلی از مسائلی را

که بر علیه حسن بصری

بوده، در کتاب نیاورده‌ام»

و عجیب‌تر آنکه

برای اثبات این ادعا،

معین نکرده‌اند که

چه انتقاداتی به

حسن شده است و من

آنها را نیاورده‌ام.



این بود نمونه‌ای از داوری‌های بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران و اسلام - از شیعی و سنی و صوفی و فیلسوف و ریاضی‌دان و فقیه و عالم اخلاق و مفسر و محدث و عارف و متکلم و شاعر و... - درباره حسن؛ و چنانکه می‌بینید، تعبیّرات ستایش‌آمیز ایشان درباره حسن، بسیار برتر و غلیظ‌تر از عنوان «گنجینه‌دار علم و عرفان» است. حالا اگر منتقد محقق، به دلیل دشمنی با حسن، هیچ یک از اینها را در کتاب من و منابع دیگر نتوانسته‌اند ببینند، حرجی بر ایشان نیست؛ ولی البته ایشان نیز متوقع نباشند که ما مقلدشان باشیم و آنچه را می‌دانیم ندیده بگیریم. هر کس نگاهی کوتاه ولی بی‌طرفانه به فصول مختلف کتاب حسن بصری بیاندازد، جای تردیدی برایش نمی‌ماند که حسن در عرصه علم و عرفان نقشی بسیار مهم داشته است - ولو اینکه (البته با فرض محال) مثل منتقد محقق، از اهل ولایت نبوده باشد. اما ایشان به دلیل آنکه معتقدند حسن با ولایت سرسازگاری نداشته، بهره او از علم و عرفان را نیز ندیده گرفته‌اند؛ و یک توهم بی‌اساس، ایشان را به انکار بدیهیات واداشته است.

### توهمی بی‌پایه مبنای داوری‌های بی‌پایه‌تر

منتقد محقق در انتقاد از نامی که من بر کتاب خود نهاده‌ام فرموده‌اند «در نتیجه وقتی گنجینه‌دار تلقی می‌شود، طبعاً باید تمام اقوالی که در تضاد با اوست رد شود». راستی که جف القلم! آقای محترم! آیا شما عنوان گنجینه‌دار علم و عرفان را «عالم به تمام علوم اولین و آخرین و معصوم از خطا و غیرقابل نقد» معنی می‌کنید؟ اگر چنین است بروید و با ردای مدرّسی دانشگاه، زبان مادری‌تان را یاد بگیرید تا بدانید حتی معنی عنوان کتاب را نفهمیده‌اید؛ و من در اینجا متأسفم که ناگزیرم الفبا را به یاد کسی که مؤلف چند کتاب نیز هست بیاورم و بگویم کلمه گنجینه‌دار - آن گونه که مرحوم معین در فرهنگ فارسی (ج ۳، ص ۳۴۰۸) توضیح داده، به معنی گنجینه‌دارنده، محافظ گنجینه، و خزینه‌دار است و بدین ترتیب، گنجینه‌دار علم و عرفان به معنی کسی است که گنجینه‌ای از علم و عرفان را در اختیار دارد؛ و چنین عنوانی برای حسن و هر کس دیگر، در عین آنکه حکایت از جایگاه بلند او در عالم علم و عرفان دارد، هرگز به معنی آن نیست که هرچه او گفت و هر کاری کرد درست است و جایی برای مخالفت با وی نیست. چنانکه علما و حکما و عرفای بزرگ، حسن را با ویژگی‌ها و عناوینی برتر از «گنجینه‌دار علم و عرفان» یاد کرده‌اند - و دیدید - ولی این را به معنی نقدناپذیر بودن او ندانسته‌اند. نیز عنوان علامه (بسیار دانا)، را به حسن بن یوسف حلی و عنوان عقل‌حادیعشر را به خواجه طوسی داده‌اند؛ و سیدمهدی طباطبایی بروجردی را بحرالعلوم خوانده‌اند؛ و تصریح کرده‌اند که سیدین مرتضی و رضی، در عالم رؤیا بر شیخ مفید به صورت امامین حسنین (علیهما السلام) ظاهر شدند؛ و امام علی (ع) در عالم رؤیا بر یکی از بزرگان ظاهر شد و سیدمرتضی رابه علم‌الهدی ملقب ساخت (روضات الجنات، محمدباقر خوانساری، ج ۳، صص ۶-۲۹۵) و سید بحرالعلوم با القاب و ستایش‌هایی از او یاد می‌کند که قبلاً آوردیم؛ و میرداماد از افلاطون با این عنوان یاد می‌کند: امام الفلاسفة، امام الحکمة افلاطون الالهی (قبسات، صص ۲۴، ۲۶۱) و از افلاطون و ارسطو: اماما الفلاسفة (همان، ص ۲۲۳) و از ابن سینا: شیخ فلاسفة الاسلام و رئیسهم (همان، ص ۲) و از خواجه طوسی: خاتم المحققین البرعة (همان، ص ۱۰۴)

و صدرالمتألهین پس از نقل تحقیقاتی درباره رموز قرآنی می‌نویسد: «ان هذه التحقیقات و التأویلات فی الرموز القرآنیة و الكنوز الرحمانیة، اشارة و جیزة من بسیط تمثیلات حجة الاسلام (غزالی) و خلاصة مجملة من وسیط منخولات ذا الحبر الهمام؛ محصلة لنجاة النفوس و شفاء الارواح؛ ملخصة لطریق الهدایة و الفلاح؛ اذ هو ائده الله بحر

زآخر یقتنص من اصدافه جواهر القرآن؛ و نار موقدة یقتبس من مشکوته انوار البیان؛ ذهنه الوقاد کبریت احمر یتخذ منه کیمیا السعادة الكبرى؛ و فکرة غواص یتستبط من بحار المبانى لآلى المعانى؛ فهمه صراف محک دنایر العلوم علی معیار العلوم؛ عقله میزان یزن مفاقیل البرهان القویم علی منهج الصراط المستقیم؛ و له الحکم المسیحیة فی احیاء اموات علوم الدین، و المعجزة الموسویة من اخراج الید البیضاء لایضاح معالم البقین؛ فطوبی لنفس هذه آثارها و خواصها؛ و سقیا لروح الی الله مصیرها و مناصها» (مفاتیح الغیب، صدرا، تصحیح خواجوی، صص ۸-۹۷)

و صدها از این قبیل تعبیرات که عنوان «گنجینه‌دار علم و عرفان» در برابر آن بسی ناچیز بلکه صفر است. اکنون آیا منتقد محترم همه اینها را درخور ایراد می‌دانند؟ و آیا می‌گویند که وقتی این بزرگان را با چنین ویژگی‌ها و عناوینی یاد می‌کنند، باید تمام اقوالی که در تضاد با آنان است رد شود؟ اگر پاسخ‌شان مثبت است، بروند و به تمام کسانی که بزرگان نامبرده را با این عناوین و ویژگی‌ها یاد کرده‌اند اعلام جنگ بدهند؛ وگرنه پس چگونه از عنوانی که من بر کتاب نهاده‌ام، چنین استنباط‌های مضحکی می‌فرمایند و بر مبنای آنها به عیبجویی می‌پردازند؟ علاوه بر این، چرا فکر نکرده‌اند که اگر من چنین معنای احمقانه‌ای را از عنوان مزبور در نظر داشتم چرا دهها صفحه از کتاب (نزدیک به یک پنجم از کل آن) را به نقل انتقاداتی که به حسن شده، و نقل پاسخ‌هایی که به آنها داده شده اختصاص داده‌ام؛ تا هر که پاسخ‌ها را قانع‌کننده دید بپذیرد وگرنه بداند که چنین انتقادهایی به حسن کرده‌اند. (فهرست انتقادات را در همین مقاله آوردم)

### شیوه منتقد محقق در نامگذاری

منتقد محقق نام گنجینه‌دار علم و عرفان را از این جهت درخور ایراد شمرده‌اند که «جای بحث دارد که آیا حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان هست یا خیر؟»

**پاسخ:** اگر آن همه ستایش‌های حکما و متکلمان و مفسران و محدثان و عارفان و ادیبان بزرگ از حسن - که او را در مرتبه‌ای برتر از گنجینه‌دار علم و عرفان جای می‌دهد - بی‌اعتبار باشد؛ و اگر به دلیل مخالفت‌هایی که برخی مانند علامه مجلسی با حسن داشته‌اند، بتوان جایگاه او را در صحنه علم و عرفان مورد تردید قرار داد و نام کتاب را تخطئه کرد، در آن صورت، این ناچیز هم حق خواهد داشت نام مبارک دو کتاب مستطاب حکمت و هنر در عرفان ابن عربی و زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی - هر دو تألیف شریف منتقد محقق - را درخور ایراد بشمارد و بگوید: جای بحث دارد که آیا در بساط ابن عربی هیچ خبری از عرفان و حکمت و هنر هست یا خیر؟ و آیا فارابی حکیم هست یا خیر؟ زیرا بسیاری از کسانی که حسن بصری را تخطئه می‌کنند، آراء ابن عربی را نیز جز مشتی کفریات و اباطیل چیزی نمی‌دانند و فارابی را حکیم نمی‌شمارند - برای مثال بنگرید به آنچه علامه مجلسی در عین‌الحیات در نکوهش ابن عربی نوشته؛ و برای پرهیز از هتک حرمت هر دو طرف، از نقل آن خودداری می‌کنم، (مستدرک سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۴۸۲) نیز داوری ملامحمد طاهر قمی در مورد فارابی، که او را مبتلا به مالیخولیا و فاسق و مروج کفر شمرده است و قبلاً آوردیم. پس اگر به دلیل ستایش برخی از علمای شیعه از ابن عربی و فارابی، یا به دلیل عرفان و حکمتی که شخص منتقد محقق در آثار بر جا مانده از این دو سراغ دارد، بتوان انبوه مخالفان این دو را نادیده گرفت و اولی را اهل عرفان شمرد و در عرفان وی حکمت و هنری یافت، و دومی را حکیم و صاحب اندیشه خواند، حسن بصری را هم - که مدافعان و ستایشگران بیشتر و عظیم‌القدرتری در میان علمای شیعه داشته، و آراء و اقوال وی بسیار بیش از ابن عربی در کتاب‌های دینی شیعه عرضه شده - می‌توان از گنجینه‌داران علم و عرفان شمرد؛ و مخالفت‌هایی را که با او شده، دلیل بر انکار جایگاه او در عالم علم و عرفان ندانست؛ حساب حساب کاکا برادر!

### ایراد به شیوه نقل از کتاب مامقانی

فرموده‌اند: مسأله دیگر در رابطه با مطلبی است که نویسنده درباره کتاب مامقانی مطرح کرده‌اند. مامقانی از جمله مخالفان سرسخت حسن بصری است؛ اما استاد ثبوت نام او را در ضمن مخالفان نیاورده است؛ چنانچه در کتاب می‌خوانیم: «مامقانی از رجال‌شناسان شیعی است و سخنانی از سیدمرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده است؛ و تصریح می‌کند که حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی(ع) بازگو کند، برای مراعات تقیه می‌گفت؛ ابوزینب؛ در حالی که اصلاً چنین نیست؛ مامقانی از قول مجلسی در بحارالانوار این مطلب را آورده؛ اما نگفته است تقیه! برخی معتقدند حسن بصری از باب تصغیر و تحقیر به ایشان ابوزینب می‌گفته است؛ چرا که او ابوالحسن بوده نه ابوزینب.

**پاسخ:** منتقد محترم سخنان این ناچیز را نیمه‌کاره نقل کرده‌اند تا بتوانند به من بتازند. من پس از اتمام گفتگو

از ستایشگران و مدافعان حسن، در صص ۷۱-۳۷۰ از کتاب حسن بصری، نامی از مامقانی برده و آنچه را در مدح و ذم حسن نوشته، به اختصار آورده‌ام؛ و پس از نقل روایت ابان بن ابی عیاش (که مستند مجلسی اول برای ستایش از حسن است) نوشتیم که مامقانی، از یک سو این روایت را بر تمام روایات وارده در قدح حسن، حاکم شمرده و از سوی دیگر، این روایت را مورد اشکال قرار داده است. سپس اشکال وی را طرح و به آن پاسخ داده‌ام؛ که همین نقل اشکال وی بر روایت حاکی از ممدوحیت حسن، و اقدام به رد آن، نشان‌دهنده مخالفت او با حسن است. چنانکه در دنباله مطلب نیز به «نکوهش‌هایش از حسن» تصریح کرده‌ام. به این ترتیب معلوم نیست که دعوی منتقد محقق با من بر سر چیست؟ مگر آنچه نوشته‌ام، مخالفت مامقانی با حسن را نمی‌رساند؟

یادآوری - این ناچیز فشرده‌ای از کتاب خود (حسن بصری) را در مقاله‌ای برای درج در دانشنامه جهان اسلام فراهم آوردم؛ و در ضمن آن - به تبع اصل کتاب - به آنچه مامقانی در ستایش و نکوهش حسن از قول این و آن نوشته، اشاره کردم؛ و این عالم رجالی را - در مجموع - از مخالفان حسن محسوب داشتم. ولی برخی از دوستان دانشمند من در دانشنامه جهان اسلام، در ضمن بازنویسی مقاله مزبور - و بی‌آنکه من مطلع باشم - مامقانی را در جرگه موافقان و ستایشگران حسن یاد کردند؛ و پس از انتشار مقاله که من اعتراض کردم و گفتم که مامقانی با حسن موافق نبوده، ایشان نظر مرا رد کردند و... به هر حال برداشت من از نوشته مامقانی، همان است که در کتاب حسن بصری (صص ۷۱-۳۷۰) آورده‌ام؛ هرچند که بیشتر مایلیم نظر آن دوستان صحیح باشد تا یک عالم بزرگ دیگر به جمع مدافعان حسن افزوده شود! استاد بزرگوار من محمود شهابی خراسانی طاب ثراه نیز از نوشته مامقانی برداشتی نزدیک به دوستان دانشنامه‌ای داشتند؛ ولی علیرغم منتقد محقق که می‌پندارند من برای بزرگ کردن حسن، از نقل آنچه علیه وی بوده خودداری کرده‌ام، من هنوز قانع نشده‌ام که مامقانی با حسن مخالف نبوده است. باری در برابر برداشت ایشان که مدعی‌اند «مامقانی از جمله مخالفان سرسخت حسن بصری است» و چشم خود را بر نوشته من بسته و به ناروا ایراد می‌گیرند که چرا نام مامقانی را در میان مخالفان حسن یاد نکرده‌ام، آری در برابر ایشان، نظر این دوستان درخور توجه است که مامقانی را از مدافعان حسن می‌شمارند.

### حسن با اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی (ع) او را تحقیر کرده است؟

ادعای منتقد محقق در این مورد، بسیار عجیب است. زیرا ایشان دقت نکرده‌اند که مامقانی وقتی می‌نویسد: «حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امام علی (ع) باز گو کند، می‌گفت: ابوزینب چنین گفت» این عبارت را از قول سیدمرتضی علم‌الهدی نقل می‌کند - یعنی از قول همان کسی که حسن را در خور بیشترین ستایش‌ها شناخته است. در این حال بسیار مضحک و مسخره است که سید بزرگوار پس از آن همه ستایش‌ها از حسن، بگوید که وی از امام علی (ع) با عنوان ابوزینب یاد می‌کرده که آن حضرت را تحقیر کند! آیا شخصیتی مانند سید - که در علم و عمل و قداست و ادب و فضیلت و انتساب به خاندان عصمت - تالی تلو معصوم بوده، این قدر نمی‌دانسته که هر کس امام معصوم را تحقیر کند، شایسته آن همه تجلیل نیست؟ در اینجا عین آنچه را مامقانی از شریف مرتضی نقل کرده می‌آورم؛ تا منتقد محقق به کسی که با عربی آشنا باشد نشان دهند که برایشان ترجمه کند؛ و آن گاه ببینند آیا استنباط شگفت‌انگیز ایشان از اطلاق عنوان ابوزینب به امام علی (ع) در این منقولات، هیچ محلی از اعراب دارد؟

قال السيد المرتضى رضى الله عنه: «أحد من تظاهر من المتقدمين [بالقول] بالعدل، الحسن بن ابى الحسن البصرى... و كانت أمه خيرة، مملوكة لام سلمة - زوج النبي (ص) - و يقال إن أم سلمة - رضى الله عنها - كانت تأخذ الحسن إذا بكى؛ فتسكته بثديها فكان يدر عليه. فيقال إن الحكمة التي أوتيتها الحسن من ذلك... فمن تصريحه بالعدل ما... يقول من زعم أن المعاصي من الله جاء يوم القيامة مسودا وجهه. و روى ابوبكر الهذلي أن رجلاً قال للحسن يا اباسعيد ان الشيعة تزعم أنك تبغض عليا. فأكب يبيكي طويلا ثم رفع رأسه فقال لقد فارقكم بالامس رجل كان سهما من مرامى الله - عز و جل - على عدوه، رباني هذه الامة، و شرفها و فضلها، و ذوقرابة من النبي (ص) قريبة. لم يكن بالثومة عن امرالله؛ و لا بالعافل عن حق الله؛ و لا بالسروقة من مال الله؛ اعطى القرآن عزائمه فيما له و عليه؛ فاشرف منها على رياض موقنة و اعلام مبينة. ذلك على بن ابيطالب يا لكع؛ و كان الحسن البصرى إذا اراد ان يحدث فى زمن بنى امية عن على قال قال ابوزينب. و عدوه من الزهاد الثمانية. و جميع كلامه فى الوعظ و ذم الدنيا؛ و هو بارع الفصاحة، بليغ المواعظ، كثير العلم. و جل مواعظه مأخوذة من كلام اميرالمؤمنين.»

مامقانی پس از نقل مطالب مذکور از قول سیدمرتضی، سخنانی از مجلسی اول در ستایش حسن آورده که در آن سخنان نیز تصریح شده است که حسن مردی عظیم‌الشان و جلیل‌القدر بوده؛ و به امر مولانا امیرمؤمنان (ع)، از زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می‌کرده است. این هم عین عباراتی که مامقانی نقل کرده؛ تا کسانی که عربی می‌دانند برای منتقد محقق معنی کنند:



نقل فی التکملة عن التقی المجلسی(ره) انه كتب بخطه: الحسن البصری ابوسعید من الزهاد الثمانية... و الذی يظهر من کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، انه كان جلیل القدر عظیم الشان؛ و كان يتقی من زیادبن ابیه و ابنه عبیدالله و الحجاج بامر مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام (تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، ج ۱، صص ۷۰-۲۶۹؛ نیز بنگرید به امالی، سیدمرتضی، چاپ قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱، صص ۷-۱۱۲، ۱۰۶) حالا باز هم منتقد محقق بر طبل جنگ بکوبند!

### کنیه‌ای که نام دختر مرد در آن بیاید دال بر تحقیر اوست؟

منتقد محقق این دعوی شگفت‌انگیز را که «حسن بصری چون از امام علی(ع) با کنیه ابوزینب یاد کرده، می‌خواسته امام(ع) را تحقیر کند». چگونه ثابت می‌کند؟ آیا ایشان می‌پندارند که در این کنیه، چون به جای نام پسر امام، نام دختر او آمده به وی توهین شده؟ یا دختری با عظمت زینب سلام الله علیها را شایسته آن نمی‌دانند که نام وی در کنیه پدر بزرگوارش بیاید؟ ایشان اعتراف دارند که پیامبر(ص) امام علی(ع) را به ابوتراب مکنی ساخت (زندگی و اندیشه ابونصر فارابی، ص ۱۵۵) و امام(ع) این کنیه را بسیار دوست می‌داشت (اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، ج ۱، ص ۳۲۵) و امام، خود و هر امامی را ابوالیتامی می‌خواند (بحار، مجلسی، ج ۴۱، ص ۱۲۳) و کنیه پیامبر(ص) به نام فرزند او قاسم (که هفت شب بیشتر عمر نکرد - بحار، ج ۲۲، ص ۱۵۲) ابوالقاسم بود. در این حال آیا مقام زینب سلام الله علیها، از تراب (خاک) و یتامی (یتیمان) و قاسم کمتر بوده که نام او را نتوان در کنیه امام علی(ع) آورد؟ شاه ولی الله دهلوی بزرگ‌ترین عالم و متفکر مسلمان هند می‌نویسد: در عالم رؤیا، در جماعتی عظیم از صالحان و فرشتگان، در صحیفه‌ای مشتمل بر اسامی و القاب و کنیه‌های پیامبر(ص) که به او داده‌اند، فقط یک لقب و یک کنیه را خوانده است: سید و ابوفاطمه (ملفوظات شاه ولی الله، ص ۴۱۱). به این ترتیب جای آن است که منتقد دانشمند، علیه این عالم نیز اعلام جرم کند و مدعی شود که او نیز با ذکر نام فاطمه در کنیه پدر بزرگوارش، پیامبر(ص) را تحقیر کرده است!

باری منتقد محقق با این گونه ایرادات بی‌پایه ثابت می‌کنند که نه تنها جایگاه زینب سلام الله علیها در جمع اهل بیت را نمی‌دانند؛ و از فرهنگ اسلامی و سیره رسول(ص) و آل او بی‌خبرند، که حتی با فرهنگ جاهلی و غیرجاهلی عرب نیز آشنایی ندارند؛ و نمی‌دانند که نه فقط خاندان پیامبر(ص) بلکه دیگر مردان عرب نیز - با همه تحقیر و توهین‌هایی که بر زنان روا می‌شمرند - از این که نام دختران خود را در کنیه‌هایشان بیآورند ابایی نداشتند؛ و علی‌رغم فرمایش منتقد محقق، آن را موجب تحقیر و تصغیر نمی‌انگاشتند. اینک خوانندگان گرامی به کتب تراجم و رجال مراجعه فرمایند؛ و کنیه‌هایی از قبیل ابوامامه، ابوسجاح، ابوعمره، ابوفاطمه، ابوسکینه، ابواسماء، ابوحمیده، ابوسمیه، ابوالعالیه، ابوالحسناء، ابونساء، ابورمله، ابوعاتکه، ابومریم، ابولیلی، ابوکبشه، ابوساره، ابوریاب، ابوخدیجه، ابوجمیله، ابولبابه، ابونضره و... را ملاحظه نمایند؛ و از منتقد دانشمند سؤال کنند: وقتی این همه مردان، نامهای دختران را در کنیه‌های خود می‌آوردند و حمل بر تحقیر و تصغیر نمی‌شده است، و دو تن از شهدای جنگ صفین در رکاب امیرمؤمنان(ع) ابوزینب بن عروه و ابوزینب بن عوف بوده‌اند (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۲۰۸، اعیان الشیعه، محسن امین، ج ۲، ص ۳۵۲) و یکی از کسانی که علیه حاکم کوفه در زمان عثمان گواهی دادند به ابوزینب ازدی شهرت داشته (شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، صص ۲-۲۳۱) و یکی از علمای بزرگ شیعه ابن ابی زینب است (روضات، ج ۶ ص ۱۲۷) با این همه، چرا وقتی حسن بصری، امام علی(ع) را به نام دختر بزرگوارش با کنیه ابوزینب یاد می‌کند محمول بر تحقیر باشد؟ آیا ما ملزمیم که این فرمایش راه بدون دلیلی که آن را تأیید کند، و حتی با وجود قرائن فراوانی که آن را تکذیب می‌نماید، چشم و گوش بسته بپذیریم؟

یادآوری - در مورد کنیه‌هایی که نام دختران در آن آمده و یاد کردیم بنگرید به: معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، ج ۲۲، صص ۹، ۴۷-۲۹، ۳۰، ۱۷۵-۱۶۳، ۱۵۵، ۱۹۰، ۱۶۶؛ ج ۲۳، ص ۳۳؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، فهارس، ج ۱۰، صص ۲۲۰، ۲۰۵، ۱۸۸، ۲۰۰، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۰۲، ۲۲۳؛ ریحانة الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ج ۷، صص ۹-۱۸، ۲۱۵ (به عنوان نمونه یادآور می‌شویم: نایفه جعدی از نامی‌ترین شاعران عرب که با امام علی علیه‌السلام در صفین حضور داشت، کنیه‌اش ابولیلی بوده است: الاعلام، زرکلی، ج ۵، ص ۲۷).

### علمای بزرگ تصدیق کرده‌اند که حسن بصری از باب تقیه امام علی(ع) را با کنیه ابوزینب

یاد می‌کرده است

این نکته که حسن بصری از باب تقیه امام علی(ع) را با کنیه ابوزینب یاد می‌کرده، نه از باب تحقیر، کشفی نیست

منتقد محقق به قدری  
از تاریخ بی‌خبرند که  
نمی‌دانند در عصر اموی،  
عامه شیعیان، اقدام  
حسن در یاد کردن از  
امام علی(ع)  
با کنیه ابوزینب را  
عملی برحق و  
صحیح می‌دانسته و  
از آن پیروی  
کرده‌اند.



که این ناچیز کرده باشد. بلکه علاوه بر سیدمرتضی اعلی‌الله مقامه، بسیاری از علما و مؤلفان شیعی و سنی، از مخالفان و مدافعان حسن، تصریحاً یا تلویحاً این نکته را بیان کرده‌اند:

\* این شهر آشوب از بزرگترین علمای شیعه، که از اقوال و روایات حسن - در نقل مناقب ائمه و تأیید مبانی شیعه و تخطئه عقاید مخالفان - به وفور سود جسته است، به شرایط بسیار دشواری که در روزگار امویان، برای نقل حدیث در فضیلت امام علی(ع) یا نقل روایت از وی، وجود داشت اشاره می‌کند و می‌نویسد: محدثی که می‌خواست حدیثی در فقه از آن حضرت روایت کند، یا حدیث مبارزه (مبارزه امام با عمرو بن عبدود) را بگوید، از او با نام مستعار «مردی از قریش» یاد می‌کرد؛ و عبدالرحمن بن ابی لیلی از آن حضرت با عنوان «مردی از اصحاب رسول خدا (ص)» نام می‌برد؛ و حسن بصری چون می‌خواست حدیثی از آن حضرت نقل کند می‌گفت «ابوزینب گفت»، و چون از ابن جبیر پرسیدند که علم پیامبر(ص) در دست که بود؟ در پاسخ سائل گفت: گویا تو کاری نداری؟ (حسن بصری، صص ۷-۲۳۶)

\* عماد طبری می‌نویسد: حسن بصری گفت: در روزگار بنی‌امیه، از خوف بنی‌امیه نام علی(ع) نتوانستم بردن؛ بلکه می‌گفتم: حدثنی ابوزینب. (همان، ص ۲۳۷)

\* علامه مجلسی آنچه را از ابن شهر آشوب و سیدمرتضی نقل کردیم - در باب نقل قول حسن از ابوزینب - آورده و ایرادی در آن نیافته؛ و ظاهر این است که آن را به دیده قبول می‌نگریسته است. (بحار، ج ۴۲، صص ۳۸، ۱۴۴) یادآوری - عماد طبری و مجلسی هر دو از مخالفان حسن بوده‌اند؛ و اگر عمل حسن در یاد کردن از امام علی(ع) با کنیه ابوزینب، می‌توانست دال بر تحقیر باشد، مسلماً آن را تخطئه و تقبیح می‌کردند.

\* استاد بزرگوار محمود شهبابی خراسانی می‌نویسد: ممقانی نقل کرده که حسن بصری چون در زمان بنی‌امیه بوده و می‌خواست حدیثی از علی(ع) نقل کند، تقیه را (از باب تقیه) می‌گفته است: قال ابوزینب. (ادوار فقه، ج ۳، ص ۶۱۹)

\* علامه رجالی استاد محمدتقی شوشتری که روایات حاکی از نیکوکاری و پرهیزگاری و تقیه حسن را مرجح می‌دانند، به نقل از شریف مرتضی که از ستایشگران حسن است می‌نویسد: حسن چون در روزگار بنی‌امیه می‌خواست حدیثی از امام علی(ع) نقل کند می‌گفت: ابوزینب گفت (قاموس الرجال، ج ۳، صص ۲۰۰ و ۱۹۸) اینک بر منتقد محقق لازم است که بفرایند کدامین علامه تابعه و براساس کدامین شیوه تفسیری فلسفی و منطقی یا اصولی یا عرفانی یا هرمنوتیکی یا... استنباط کرده است که مقصود حسن از اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی(ع) تحقیر آن بزرگوار (و پناه بر خدا از این تهمت) بوده؟ و آیا استاد شهبابی حق داشت که در برابر اتهامات وارده به حسن این بیت را می‌خواند:

ولو انصفت فی حکمها ام مالک  
اذا لرات تلک المساوی محاسنا؟

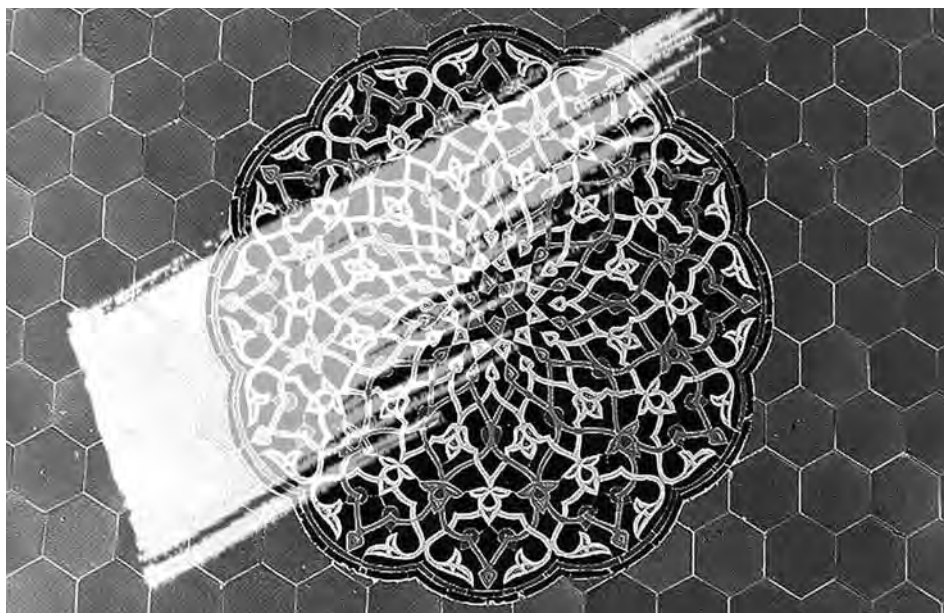
### اطلاق کنیه ابوزینب به امام علی(ع) رسمی رایج و متداول در میان شیعه

منتقد محقق به قدری از تاریخ بی‌خبرند که نمی‌دانند در عصر اموی، عامه شیعیان، اقدام حسن در یاد کردن از امام علی(ع) با کنیه ابوزینب را عملی برحق و صحیح می‌دانسته و از آن پیروی کرده‌اند. علامه سیدمحمسن امین می‌نویسد: در روزگار امویان، چون کسی از شیعیان می‌خواست حدیثی از امام علی(ع) نقل کند، جرأت نمی‌کرد از او نام ببرد؛ و می‌گفت: ابوزینب مرا چنین حدیث کرد (اعیان‌الشیعة، ج ۱، ص ۲۸)

### استبصار حسن؟

منتقد محقق فرموده‌اند: یکی از مباحث مهمی که استاد ثبوت در کتاب آورده‌اند، بحث استبصار حسن بصری است که ایشان به سرعت از آن گذشته‌اند. استاد ثبوت می‌بایستی این بحث را جدی‌تر تلقی می‌کردند که حسن بصری چگونه متحول و مستبصر شده است. زیرا اگر این بحث به طور جدی مطرح شود چه بسا در حوزه فقهی هم مؤثر واقع شود. پاسخ: استبصار یافتن به معنی بینایی و معرفت و هدایت حاصل کردن، و رسیدن به بصیرت، و اصطلاحاً به معنی ترک طریقه مخالفان شیعه و برگزیدن مذهب تشیع است؛ و در میان منابعی که به شرح احوال حسن پرداخته‌اند - در حدودی که من خبر دارم - تنها در دو منبع، روضات الجنات تألیف سیدمحمدباقر خوانساری و بهجة الآمال تألیف علی علیاری، سخن از استبصار حسن به میان آمده و گفته شده است که وی نخست بر طریقه مخالفان بوده و سپس شیعه شده است.

در دو منبع یاد شده نیز این مطلب به درستی تحلیل نشده و به گمان من، تنها مأخذ هر دو، سخنی است که ابان بن ابی عیاش در آغاز کتاب منسوب به سلیم بن قیس نوشته و به موجب آن، وی مدعی است کتاب مزبور را -



که مشتمل بر مناقب علی(ع) و نکوهش مخالفان اوست - از سلیم گرفته؛ و به توصیه او درصدد برآمد روایات آن را برای یکی از شیعیان بسیار موثق و مورد اعتماد بازگو کند. پس آن را برده و در خلوت به حسن بصری عرضه کرده - در روزهایی که حسن از شیعیان تندرو بوده؛ و از بیم حجاج در اختفا می‌زیسته؛ و از کوتاهی خود در یاری امام علی(ع) در جنگ جمل تأسف می‌خورده است؛ و حسن با ملاحظه روایات آن کتاب گریسته و گفته: در این احادیث چیزی جز حق نیست و من آنها را از شیعیان موثق و از دیگران شنیده‌ام. (حسن بصری، ص ۲۴۵)

سخنان یاد شده، صاحب روضات و برخی دیگر را معتقد ساخته که حسن درگیر و دار جنگ جمل، شیوه مطلوبی در حمایت از امام علی(ع) اتخاذ نکرده؛ و بعدها از آن موضع پشیمان شده و در جرگه شیعیان تندرو درآمده و به مرحله استبصار رسیده است. ولی حقیقت آن که:

اولاً راوی این گزارش که ابان باشد - به تصریح علمای رجال - مردی ضعیف‌القول و غیرقابل اعتماد و بلکه کتاب‌ساز است؛ و روایت او از کتاب سلیم بن قیس، تا وقتی از طرق دیگر تأیید نشود، درخور اعتماد نیست؛ و حتی برخی مانند ابن‌الغضائری، اصل کتاب سلیم بن قیس را بر ساخته او می‌دانند؛ و برخی مانند شیخ مفید گفته‌اند که این کتاب درخور اعتماد نیست. پس آنچه را هم در باب موضع نامطلوب حسن بصری و پشیمانی بعدی او از این موضع، از قول ابان آمده، تا وقتی قرینه‌ای بر صحت آن نیابیم، نمی‌توان پذیرفت (حسن بصری، صص ۶-۲۴۵) ویژه آنکه پاره‌ای از گزارش‌های او درباره حسن مسلماً غلط است. از جمله اینکه می‌گوید: در ماجرای گفتگوهای صحابه برای انتخاب سومین خلیفه، حسن با پدرش ابوالحسن حضور داشته؛ و در آن هنگام نوجوانی معتدل القامه بوده است (کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۳) با این که پدر حسن در یکی از فتوح اسلامی در ناحیه میسان - شهرکی متصل به دستمیشان یا دشتمیشان در خوزستان - اسیر شد و در مدینه سکونت گزید و در همانجا ازدواج کرد و حسن در آنجا تولد یافت. (حسن بصری، ص ۲) و چون فتح میسان در روزگار خلافت عمر (معجم‌البلدان، یاقوت، ج ۵، ص ۲۸۱) و به احتمال قوی در سال ۱۷ یا ۱۶ هـ بوده که اهواز و شوشتر را مسلمانان فتح کردند (ابن کثیر، ج ۷، صص ۶-۹۵) لذا نمی‌توان پذیرفت که حسن در هنگام انتخاب عثمان به خلافت در سال ۲۳ (ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۴۶) در سن نوجوانی بوده باشد؛ و باید روایتی را گرفت که حاکی است حسن در سال ۲۲ هـ - تولد یافته (حسن بصری، ص ۱) و در هنگام انتخاب سومین خلیفه یک سال بیشتر نداشته است. علاوه بر آنکه در آن روزها، وی و پدرش از موالی و شهروندان درجه چندم بوده‌اند؛ و چنان جایگاه و موقعیتی نداشته‌اند که در جریان گفتگوهای صحابه برای انتخاب خلیفه حضور به هم رسانند.

ثانیاً آنچه در این گزارش، درباره تأسف حسن از عدم شرکت در جنگ جمل در رکاب امام علی(ع) آمده منطقی نیست. زیرا حسن در هنگام وقوع جنگ جمل، در عراق نبوده؛ و سن و سال او نیز اقتضای حضور جدی در میدان جنگ را نداشته است. (حسن بصری، ص ۱۸۸)

مأمقانی نیز پس از نقل گزارش‌هایی در مذمت حسن می‌نویسد: بنا بر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده، حسن در آخر عمر توبه کرده؛ و این روایت، بر تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت وی آمده

حکومت دارد؛ زیرا در آن تصریح شده است که وی در آخر کار توبه کرده؛ و از گذشته‌ها پشیمان شده؛ و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته؛ ولی اشکال در آن است که ابان بن ابی عیاش فردی است که روایت منقول از او را نه موثق می‌توان شمرد و نه حسن الخ.

و پاسخ این اشکال آن که: اگر بخواهیم با این گونه نکته‌گیری‌ها روایت ابان را مخدوش بشماریم، تمامی روایاتی را هم که در مذمت حسن وارد شده، می‌توان با همین نکته‌گیری‌ها مخدوش اعلام کرد؛ و دیگر مستندی برای تخطئه او نیست؛ زیرا هیچ یک از روایاتی که در نکوهش حسن وارد شده، سندی استوارتر از روایت ابان ندارد. (حسن بصری، صص ۷۱-۳۷۰)

این بود مجموع آنچه درباره استبصار حسن گفته شده است. اکنون بفرمایید چه مطلبی می‌توان بر اینها افزود؟

### آیا حسن از مبارزه سیاسی چشم پوشید تا به مطالعات تفسیری بپردازد؟

منتقد محقق فرموده‌اند: ایشان (مؤلف کتاب حسن بصری) در قسمتی از کتاب، در مقایسه حسن با مالک اشتر، میثم و قنبر، در پاسخ به این سؤال که «چرا حسن بصری مانند این افراد شخصیتی انقلابی نداشته است» مطرح کرده‌اند که وی به مطالعات تفسیری می‌پرداخته؛ و به همین علت وارد مبارزات سیاسی نشده است؛ و اگر این کار را انجام نمی‌داد، اکنون تفاسیر ما خالی از وجود حسن بصری بود.

پاسخ: سؤال یاد شده و پاسخی که از طرف من به آن داده‌اند، به هیچ وجه با آنچه در کتاب «حسن بصری» آمده مطابقت ندارد. آقای محترم! من در کجا گفتم که حسن چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده است؟ چگونه شما گزارش‌های آن همه مبارزات سیاسی حسن را در چهره برخورد‌های تند و تیزی که با قدرت‌های مسلط زمانه و شخصیت‌های مورد تأیید ایشان داشته - و در این مقاله نیز به آن اشاره کردم - در کتاب من نخوانده‌اید؟ آیا فکر نمی‌کنید که اگر حسن کاری با سیاست نداشت، نه حزب خوارج با او دشمنی می‌کرد؛ و نه از ناحیه عمال حکومت، آن قدر بر وی ستم می‌رفت؛ و نه گردنکشانانی که در آرزوی دستیابی به خلافت سر به شورش برداشته بودند، او را به زحمت می‌انداختند؟ آخر چگونه شما از آن همه مصائب و گرفتاری‌هایی که حسن به دلیل موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش بدان دچار شد بی‌خبر مانده‌اید؟ از زندان رفتن او، و قطع مستمری‌اش از بیت‌المال، و تهدید شدن به قتل، و تحت تعقیب قرار گرفتن، و متواری شدن و سال‌ها زندگی پرنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، و بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار وی و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم و... (حسن بصری، صص ۲۳، ۱۶۹-۷۲، ۱۶۵، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۶۱ و...) باری منتقد محترم همه اینها را تماماً ندیده گرفته‌اند تا مدعی شوند که من گفته‌ام: چون حسن به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده است!

اگر هم مقصود ایشان از مبارزه سیاسی، تشکیل حزب یا نامزد شدن برای ریاست جمهوری یا اقداماتی از قبیل ترور و بمب‌گذاری و... است که در عصر حسن سالبه به انتفاء موضوع بوده است. به هر حال لازم است که ایشان نخست تعریف دقیقی از «مبارزه سیاسی» به دست دهند تا بر پایه آن پاسخی ارائه شود. همچنین باید توضیح دهند که اگر آن گونه برخورد‌های حسن با قدرت‌های مسلط زمانه - با چنان تبعات سهمناکی - مبارزه سیاسی نبوده پس چه بوده؟ و ما ضمن انتظار جدی برای دریافت پاسخ ایشان، درخواست می‌کنیم که خوانندگان گرامی، گزارش‌های آن برخورد‌ها و پیامدهای آنها را در کتاب «حسن بصری» - و خلاصه آن را در همین مقاله - ملاحظه و خود داوری فرمایند. در اینجا نیز برای روشن شدن مطلب چند نکته را یادآور می‌شویم.

### توضیحاتی درباره مواضع سیاسی حسن و حضور او در صحنه‌های مبارزه

الف. حسن بصری حاضر به همراهی با شورش‌هایی که ابن اشعث علیه عبدالملک خلیفه اموی برپا کرد نبود؛ و مردم را از پیوستن به سپاهی که ابن اشعث برای جنگ با خلیفه بسیج کرد باز می‌داشت. ابن اشعث حسن را با زور به جبهه جنگ فرستاد؛ ولی حسن به محض آنکه از او غافل شدند گریخت؛ و خود را در نهر آبی افکند؛ و چیزی نمانده بود غرق شود. اما بالاخره نجات یافت. همچنین وقتی یزید بن مهلب، شورش علیه امویان بر پا کرد، حسن دعاوی وی را تکذیب و مردم را از پیوستن به سپاه او منع و او را نکوهش می‌کرد؛ و به همین دلیل، از سوی یزید و بستگان وی در معرض تهدید و آزار قرار گرفت. مخالفت حسن با دو شورش نامبرده، بدان جهت بود که سران آن دو شورش و هواداران‌شان را افراد ناصالحی می‌دانست؛ و با شناختی هم که از وضعیت جامعه اسلامی داشت، سرانجام مطلوبی برای هیچ یک از آن دو شورش پیش‌بینی نمی‌کرد. البته حسن نه تنها حضور در صف شورشیان را ناروا می‌شمرد، بلکه این نظر را در مورد سپاه خلیفه وقت نیز داشت؛ و مردم را از پیوستن به سپاه خلیفه برای سرکوب شورشیان، و دفاع از موجودیت دستگاه

خلافت نهی می‌کرد؛ و هیچ یک از دو صف را درخور یاری و همراهی نمی‌دانست؛ و جنگی را که میان آنها درگرفته بود، فتنه‌ای می‌شمرد که باید از آن کناره گرفت؛ و نظر خود را در این باب نیز که با سیاست و منافع هر دو طرف - حکومت و شورشیان - در تضاد کامل بود صریحاً بیان می‌کرد. (حسن بصری، صص ۴-۲۱، ۸۲-۱۷۹، ۷-۴۱۱)

ب. در روزگار معاویه که برخی از صلحای صحابه رسول(ص) مانند ابویوب انصاری، در صحنه‌های جنگ با دشمنان خارجی اسلام حضور می‌یافتند. (حسن بصری، ص ۱۷۵، مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱، ص ۲۳۲، منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۱، ص ۱۴۷) حسن نیز در پاره‌ای از جنگ‌ها شرکت جست؛ و در سرگذشت او بارها از حضور چندین ساله وی در جنگ‌هایی که در مناطق خراسان، کابل، زابلستان و نواحی فرغانه روی داده یاد کرده‌اند؛ و گفته‌اند که در آن جنگ‌ها از خود شجاعت‌نمایی نشان داده است (حسن بصری، ص ۱۷۲)

ج. حسن صریحاً اعلام می‌داشت که پیامبر(ص) وقوع جنگ‌هایی را که در روزگار خلافت امام علی(ع) بر وی تحمیل شده، پیش‌بینی نموده؛ و به وی فرموده است: همان گونه که من بر سر تنزیل قرآن پیکار کردم، تو نیز بر سر تأویل آن، پیکار می‌کنی و به شهادت می‌رسی. (در مورد این حدیث و روایات دیگری که حاکی است حسن اقدامات امام علی علیه‌السلام در جنگ‌هایی را که در دوران خلافت او بر وی تحمیل شد تأیید می‌نموده، و آنها را متضمن برکاتی می‌دانسته، و عملکردهای مخالفان امام را تخطئه و محکوم می‌کرده است، در همین مقاله توضیحات و اشاراتی داشتیم؛ و برای تفصیل بیشتر بنگرید به: حسن بصری، صص ۴۹ تا ۵۳، ۱۹۷ تا ۲۰۱.

د. در مورد برخوردهای تند و تیز حسن با خلفا و حکام مقتدر و خونخوار عصر خود، و عواقب ناگواری که این برخوردها برای وی در برداشت، در همین مقاله اشاراتی داشتیم؛ و دیدیم که وی به دلیل همین گونه برخوردها، بارها تا مرز اعدام رفته و سال‌ها - تا هنگام مرگ حجاج - متواری بوده است.

هـ. در باب مخالفت حسن با خوارج که بنای مکتب‌شان بر دشمنی با امام علی(ع) و خونریزی بود، و نیز در باب دشمنی‌های آنان با وی، بنگرید به: حسن بصری، صص ۹-۲۰۸، ۲۱۷.

و. علت عدم حضور حسن در واقعه کربلا را نیز با توجه به آنچه در روایات شیعه آمده است می‌توان دریافت: از هنگام ورود امام حسین(ع) به کربلا، ابن زیاد از واقعه - که راه کوفه است - تا راه شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود؛ و خبری بیرون نمی‌رفت، و کسی داخل نمی‌توانست شد؛ و کسی بیرون نمی‌توانست رفت؛ و به همین جهت امام حسین(ع) از اخبار کوفه به ظاهر مطلع نبود؛ و پیوسته در سیر و حرکت بود تا در بین راه به جماعتی رسید و از ایشان خبر پرسید؛ گفتند به خدا قسم ما خبری نداریم جز این که راه‌ها مسدود است و ما رفت و آمد نمی‌توانیم کرد. نیز: مردم بصره تجهیز لشکر کردند تا در کربلا به یاری امام حسین(ع) بشتابند؛ و ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند؛ لاجرم بار بگشودند و به مصیبت و سوگواری بنشستند (منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۱، صص ۳۶۵، ۳۸۸)

- در باب ستایش‌های حسن از شهیدان کربلا و نکوهش‌هایش از قاتلان ایشان نیز بنگرید به: حسن بصری، صص ۳-۱۶۲، ۳۵۶، ۲۲۹، ۳۴۱ - در صفحه اخیر به حدیثی اشاره شده است که حسن روایت کرده و به موجب آن، جبرئیل برای اهل بیت پیامبر(ص) سه گونه میوه بهشتی آورد که هرچه از آنها می‌خوردند تمام نمی‌شد. پس از وفات فاطمه (ع) یکی از آنها و پس از شهادت امام علی(ع) و امام حسین(ع) دومی و سومی آنها ناپدید شد؛ و هر که از شیعیان که به زیارت تربت امام حسین (ع) رود، اگر خواهد، می‌تواند بوی آن میوه سوم را در هنگام سحر استشمام کند. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، صص ۲-۳۹۱؛ بحار، مجلسی، ج ۴۵، صص ۲-۹۱).

باری از آنچه اجمالاً در ذیل ایراد منتقد محترم و تفصیلاً در فصول مختلف کتاب حسن بصری نوشتم، می‌توان دریافت که این سخن: «حسن بصری چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته، وارد مبارزات سیاسی نشده» بسیار بی‌پایه است؛ و انتساب آن به من نیز صددرصد ناروا؛ و حاکی از آنکه محقق محترم، عوض آنکه کتاب «حسن بصری» را از اول تا آخر به دقت بخواند و سپس به داوری و انتقاد بنشیند، آن را کتاب فال تلقی فرموده و چند بار با آن فال گرفته‌اند؛ و فقط همانچه را در هنگام تفأل ملاحظه کرده‌اند - بدون توجه به بقیه صفحات - به صورتی سرو دست شکسته خوانده‌اند؛ و به گونه‌ای مسخ و تحریف شده، برای خود تفسیر کرده‌اند؛ و آن گاه برای محکوم کردن مؤلف و حسن بصری بر مسند قضا تکیه زده‌اند. یا خدای نکرده، چون در مقام عیبجویی بوده‌اند، فقط آنچه را به پندار ایشان عیب و ایراد بوده دیده‌اند؛ و پاسخ ایرادهای خود را نتوانسته‌اند در آن ببینند.

### مفهوم تقیه در دیدگاه حسن

آنچه را من در مورد جایگاه تقیه در عملکردهای حسن نوشتم، هرگز به معنی پرهیز او از مبارزات سیاسی نبوده است - و دلیل این مدعا نیز برخوردهای تند و تیز وی با زورمندان خونخوار عصر خود و پیامدهای مصیبت بار این

برخوردها برای وی. بلکه او تقیه را از شیوه‌های لازم برای مبارزه سیاسی تلقی می‌کرده؛ و بدین لحاظ، هرگز تقیه او را به سکوت مطلق و تسلیم محض در برابر قدرت‌های ناحق وادار ننموده؛ و زندگی‌نامه او پر است از اعتراض و پرخاش به ظالمان و نکوهش آنان. و اگر از این حیث او را با غالب اصحاب ائمه (سلام الله علیهم) مقایسه کنیم، خیلی کم کسی را می‌توان در ردیف او قرار داد. می‌گویید نه؟ اینک این شما و این زندگی‌نامه کسانی از اصحاب ائمه همچون ابان بن تغلب، زراره، برادرش حرمان، ابوبصیر، یونس بن عبدالرحمان، مؤمن الطاق، محمد بن مسلم، حارث همدانی، عبدالله بن جعفر، اسحق بن عمار، برید بن معاویه، ابوحمزه ثمالی، عبدالله بن ابی یعفر، عمران بن عبدالله اشعری قمی، فضیل بن یسار، فیض بن المختار، معاذ بن کنیر، حماد بن عیسی، عبدالرحمان بن حجاج بجلي، عبدالله بن جنبد، عبدالله بن مغیره بجلي، علی بن یقظین، حسن بن محبوب سرّاد، زکریابن آدم اشعری، صفوان بن یحیی کوفی، محمد بن اسمعیل بن بزیع، نصر بن قابوس، ابوجعفر بزندی کوفی، علی بن مهزیار، حسین بن سعید اهوازی، ابوهاشم جعفری، احمد بن اسحق قمی، و امثال اینان که فقیهان شیعه در جلالت قدر ایشان متفق القول اند. آیا هیچ یک از ایشان را می‌شناسید که به قدر یک دهم حسن، برخوردهای تند و تیزی با حکام جائز داشته و به مصائب این گونه برخوردها دچار شده باشد؟

آخر چگونه است که شما هیچ یک از اینان را به جرم کناره‌گیری از صحنه مبارزات سیاسی محکوم نمی‌فرمائید و فقط بیخ ریش حسن را چسبیده‌اید؟

باری اگر ورود در صحنه مبارزات سیاسی را امتیاز بدانیم، این امتیاز را حسن به گونه‌ای چشمگیرتر از نامبرندگان - از اصحاب بزرگوار ائمه - داشته؛ و دیگر جایی برای محکوم کردن او به جرم پرهیز از مبارزه نیست. اگر هم آن را امتیاز ندانیم که قضیه سالیه به انتفاء موضوع است و دیگر چه جای دعوی؟ و به هر حال این مزیت بزرگ را نمی‌توان در حسن ندیده گرفت که او از یک سو در صحنه مبارزه تا آنجا رفته که حتی بارها در یک قدمی اعدام قرار گرفته و سال‌ها متواری بوده؛ و از سوی دیگر چنان نقشی در ترویج علوم و معارف اسلامی (تفسیر، حدیث، فقه، کلام، عرفان، اخلاق، خطابه و...) ایفا کرده است که در میان اصحاب ائمه، خیلی کم کسی را از این حیث می‌توان با او مقایسه کرد. آنان که منکرند بگو روبرو کنند! حالا باز هم منتقد محترم، از قول من جعل کنند که: حسن چون به مطالعات تفسیری می‌پرداخته وارد مبارزات سیاسی نشده است!

آن گاه جالب است که منتقد محقق، درس بی‌طرفی و پرهیز از جانبداری هم به ما می‌دهند و می‌فرمایند: ما نباید جانبدارانه و یک طرفانه به بررسی حسن بصری بپردازیم؛ بلکه باید با دیدی باز به بحث درباره وی پرداخته شود؛ تا بسیاری از ابعاد وی که در هاله‌ای از ابهام است روشن شود.

\*\*\*

آنچه از آغاز مقاله تا اینجا خواندید، نکاتی بود تنها در بررسی یک صفحه و نیم از متن مکتوب شده سخنان منتقد محقق در خردگیری از کتاب حسن بصری - در جلسه‌ای که برای نقد و بررسی این کتاب تشکیل شد - و البته ایشان مقاله مفصلی نیز در این باره نوشته اند که در همین شماره از ماهنامه ملاحظه می‌فرمایید و نقد و بررسی آنها، بیرون از گنجایش یک شماره نشریه است و اگر مایل باشند، در شماره‌های بعدی این نشریه به این کار خواهیم پرداخت.

#### خاتمه

در پایان این گفتار یادآور می‌شوم که برخی از بچگان بزرگوار - که در صحنه نقد کتاب جز تهمت پراکنی شیوه‌ای نمی‌شناسند - در سایت‌ها و نیز در کتاب‌های متعددی که در رد این بنده ناچیز خدا تألیف و منتشر کرده‌اند، مدعی شده‌اند که اینجانب از صوفیان وابسته به فلان فرقه هستم. دلیل‌شان نیز آنکه چند مقاله‌ام در فلان نشریه منتشر شده و یکی از کتاب‌هایم را فلان ناشر چاپ کرده است که به راستی: دلایل بین براهین را نگر منطق تماشا کن!

حالا چگونه این تهمت زندگان نمی‌دانند که دهها مقاله من در دهها نشریه که منعکس‌کننده گرایش‌های گوناگون و حتی متضاد فکری و سیاسی است منتشر شده و کتاب‌هایم را ناشرانی با گرایش‌های مختلفی چاپ کرده‌اند؟ سوالی است که مثل صدها سوال دیگر، از این بر و بجه‌ها نباید جواب آنرا خواست. و استدلالی که ایشان را به نتیجه کذایی رسانیده، مثل بقیه استدلال‌هایی است که خود و پیشروانشان برای تخطئه عالم و آدم دارند و جای خدشه در آن نیست. به هر حال کسانی که فقیر راقم را می‌شناسند، می‌دانند که من وابسته به هیچ جریان و تشکیلاتی نیستم؛ و افتخار صوفی بودن را نیز ندارم. البته اگر بر کسانی گران می‌آید که صوفی بودن (صوفی به معنی حقیقی نه مجرد الفاظ و عناوین و نشانه‌های ظاهری) را افتخار می‌شمارم، از فقیه و اصولی عظیم الشان و متکلم و عالم بزرگ اخلاق ملا احمد نراقی بشنوند که می‌گوید:

بسیاری از احادیثی را  
که حسن نقل کرده،  
علمای بزرگ شیعه  
همچون شیخ طوسی،  
شیخ مفید، شریف رضی،  
ابن شهر آشوب،  
سید بن طاووس  
ملافتح‌الله کاشانی،  
در کتاب‌های معتبر  
آورده‌اند  
و حتی شیخ صدوق  
ابن بابویه - یکی از  
سه محدث بزرگ شیعی -  
آنچه را حسن نه در مقام  
نقل حدیث بلکه در مقام  
دفاع از خود  
بر زبان رانده،  
در کتابی که برای  
ارائه احادیث شیعه  
املا کرده  
آورده.

## صوفی ابن الوقت است

گفته‌اند صوفی ابن الوقت است؛ و مقصودشان آن است که صوفی بر آنچه از دست رفت افسوس نمی‌خورد؛ و منتظر نیست که چیزی برسد. بلکه فقط ملازم وقتی است که در آن است. و در این مورد، از کلام الهی تبعیت می‌کند که فرمود: «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم»: تا بر آنچه از دست شما رفت افسوس نخورید و بر آنچه به دست آوردید شاد نشوید. (خزائن، نراقی، ص ۱۵۱)

از بنیانگذار جمهوری اسلامی و مدافع اعظم ولایت فقیه نیز بشنوند که در تعریف عرفان و عارف و تصوف و صوفی می‌گوید:

عرفان به علمی گفته می‌شود که به مراتب احدیت و واحدیت و تجلیات - به گونه‌ای که ذوق عرفانی مقتضی آن است - پرداخته؛ و از اینکه عالم و نظام سلسله موجودات، جمال جمیل مطلق و ذات باری است بحث می‌نماید؛ و هر کسی که این علم را بداند به او عارف گویند.

کسی که این علم را عملی نموده، و آن را از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده و در قلب داخل نموده است، به او صوفی گویند؛ مانند علم اخلاق و اخلاق عملی؛ که ممکن است کسی علم اخلاق را کاملاً بداند؛ و مفاسد و مصالح اخلاقی را تشریح نماید؛ ولی خودش تمام اخلاق فاسده را دارا باشد - به خلاف کسی که اخلاق علمی را درخود عملی کرده باشد.

در دنباله مطلب نیز اشاره‌ای به مقام والای ابن عربی می‌نماید که در برابر ناسزاهای ملامحمدطاهر قمی و امثال او به محی‌الدین درخور توجه است.

لذا اهل این فن به محیی‌الدین عربی محقق گویند؛ و محقق گفتن آنها به او، مثل محقق گفتن ما به صاحب شرایع (محقق حلی) نیست که معنایش این باشد که مطالب علمی فقهی را تحقیق نموده است؛ بلکه مراد آنها از اطلاق محقق بر محیی‌الدین، این است که او شرایط خلوات و تجلیات و آن رشته سخنانی را که دارند، از مقام عقلانی به مرتبه قلب تنزل داده و در نفس خود به حقیقت رسانده است. (تقریرات فلسفه، شرح منظومه، ج ۲، صص ۱۵۶-۷)

این بود نظر پیشوا و مرجع تقلید و امام متشرعان. تا کسانی که هر روز با چماق تازه‌ای برای سرکوب عرفا و صوفیه به میدان می‌آیند چه عقیده‌ای داشته باشند!

